

شد مجلس شورای یکی بیشتر نیست آن ها نمیدانم چه میگویند این وضع تبریز اسباب اغتشاش شده .

سعدالدوله گفت : « باید صبر کرد تا وکلای آن ها بیایند و خودشان بشویند که آنچه را که پیش گرفته اند صحیح نیست .»

پاسخ داد : « تا منتظر باشی آن ها بیایند عرج و مرج خواهد شد .
تقی زاده وحاجی محمد اسماعیل سخن در آمده و هر یکی جداگانه پاسخ داده و گفته : آنجا مجلس نیست ، انجمن ایالتی است برای رسیدگی بدادخواهی مردم است .
طباطبایی پاسخ داد : « کارش از این بالاتر است حاجی میرزا حسن آقا را مجبور

گفتار چهارم

چه گشا گشای بی با صحت ظنم بر خواهد بود ؟

در این گفتار سخن را آنده فرموده از پیش آمده
حتمی سال یکم مشروطه از زمان مرحمت
مظفرالدینشاه قاجار تا آمدن تاجک پیران

در آن روز که در تبریز نمایندگان را راه می انداختند و بدانسان
شور و شادی می نمودند مظفرالدینشاه در تبریز باز پسین روز
زندگانی خود را بسر می برد . تو گویی تبریز با این وادربافته
و خود میدانستند که بزودی محمد علی میرزا بتخت خواهد نشست و بکندهن بنیاد آزادی خواهد
گردد ، و ناگهان گان بهر آن دست زبینه دیگر شده و بکوششیا و جانشانیهای برای
سگ داری مشروطه نیاز خواهد افتاد ، و این بود که بدانسان پیمان جانفشان از یکدیگر
می گرفتند .

شب چهارشنبه عجم دیماه (۲۴ ذی القعدة) شش ساعت از شب رفته مظفرالدینشاه
بدروود زندگی گفت . عمانصب او را شسته و کفن کردند و فردا از میانش برداشته و از
روز پنجشنبه ناسه روز در تکیه دولت و پس از آن تا چند روز در مسجد آدونه و مسجد
سپهسالار ختم برایش گزارده . نمایندگان نیز پاسداری نمودند و تاسه پارفتت برنگردند ،
و پس در مجلس تورپناه کشیدند .

این پادشاه تنها نیکبش آن همراهی بود که با مشروطه می نمود و تا عیترانست و
می یارست جلو در یاریان و دیگران را میگرفت . در این هنگام ، مرگ او ، مشروطه -
خواهان را از آن همراهی بی بهره و کار را بایشان سخت گردانید .

محمد علی میرزا بجای او بتخت نشست ولی تاجگذاری روز بیست و هشتم دیماه
(۴ ذی القعدة) خوانشی بود . کار آگاهان دشمنی او را با مشروطه دانسته و بیستاک میبردند .
ولی بسیاری فریب دوروییهای او را خورده دلگرم می ایستادند .

در همان روزها در مجلس سخنانی بمیان آمده که مهربانان که دو سید بیشتر از دیگران
فریب رویه کاریهای او را خورده اند و خوش گمانی فزونی فریدارند . چگونه کسی آنکه
نادران طباطبایی سخن از انجمن تبریز بمیان آورد و چنین گفت :

خوبی شکایت از مجلس تبریز دارند . اگر این جور باشد مملکت عرج و مرج خواهد



پ ۵۷

مظفرالدینشاه

این بیکره پس از دادن مشروطه و برای فرستاده شدن بخود شاه برداشته شده و باشد که آخرین
بیکره اوست

کردند اموال خودش را با ایشان واگذار کرده.

بازگانی از نمایندگان پاسخهایی دادند. بیعتانی گفت: «شاه خیلی شکایت کرده از وضع مجلس تبریز که اسباب زحمت شده، پس از گفتگوهای باز طباطبایی بستن در آمده چنین گفت: «من بخوبی اطلاع دارم بنظام الملك پیمان داده بودند ماعی سید نودان عیدهم میخواستن بیا و کار بکاری نداشته باش، بهیچانی هم گفت: «بلی آن عا قدری تند حرکت می کنند باید در این مطلب مذاکره شود. امروز بحمدالله شاه رؤف و مشفق است.»

این گفتگو می رسد که محمد علی میرزا دوسید را دیده و با آنان گله از انجمن تبریز کرده، و بیگمان خواستش این بوده که با دست ایشان آن انجمن را از میان بردارد و از سوی آن دل آسوده گردد. چون همان روزها نقشه بر انداختن مشروطه را می کشید نخست میخواست انجمن تبریز را بر اندازد، و جای خرسندیست که تقی زاده و دیگران پاسخهایی دادند و طباطبایی را نرم گردانیدند.

دوسید از نقشه او آگاه نمی بودند. از آن سوی ایشان چون با آرامش و بی خورنریزی مشروطه از مقننالدولت شاه گرفته و از شیوه ویژه خود که سخنی را گفتن و بروی آن اوسنادگی نمودن، باشد نتیجه بدست آورده بودند، چنین میخواستند که همیشه آن راه را بپیمایند و این بود فیاضی به پیچیدن پشتیبان و نیرو نمیدیدند و بتلاشهای دوران پادشاه تبریز ارج نمیکزاردند، و ما خواهیم دید که تا پایان کار ایشان آن شیوه زبان مند را روا نکردند، و بارها رخ داد که در نتیجه همین شیوه بتنگنا افتادند، و در هر بار تبریز بتزیادشان رسید و از آن گرفتاری رهانشان گردانید. یکی از آن عا گرفتاری بود که سه هفته پس از این گفتگو رخ نمود و خواهیم دید که جز در سایه یا فشاری تبریز از سر باز نشد.

گرفتن دارک حاجی میرزا حسن و فرستادن پیام بنظام الملك عر دو دروغ می بود. داستان مجتهد این بود که در آخرهای آذرماه، روزی او نمایندگان انجمن را بخانه خود خواند، و چون رفتند رو ایشان گردانیده چنین گفت: «میان مردم پراکنده اند که مجتهد بدخواه مشروطه است. اگر در آغاز کار خواهان آن بود اکنون نمی باشد. نیز مرا یا بنبار داری بد نام ساخته اند. اکنون که غله گران و مردم از رغبت نان در رنج و فشارند این دروغ را باسانی باور میکنند. من برای آن که نان ارزان و مردم آسوده گردند، بدخواه خود رشنه همه دبه هایم را بدست شما می سپارم که گندمهای مرا آورده بهر بهایی که میخواهید بفروشید و این کار را میکنم تا مردم بدانند من خواهان مشروطه هستم. نمایندگان درخواست او را نمی پذیرفتند و او با فشاری نمود و نوشته پائین را بامهر خود سپرد:

«داعی بجهت صلاح ملت و تنزل قیمت اختیار غله تمام دهات و علائق خود را»

و باجزای محترمین انجمن مقدس داده و ایشان را وکیل مطلق بلاعزل نمودم که تمام غله، دهات مرا ضبط و تصرف نموده و هر وقت بهر قیمت که ذائقند بفروش رسانند. در خصوص اجرت عمل و کرایه و سایر مخارج هر قدری گزارند قبول دارم. بالکلیه اختیار با ایشانست، حتی در وصولی هر چه گویند بکمال اعتماد و اطمینان تصدیق خواهم داشت.»

«تاریخ چهارم ذیحجه الحرام ۱۳۲۴»

از این رفتار توانستیمی گفت که مجتهد از درون دل بیامان توده آمده بود و این زمان دلسوزانه با مردم راه می رفته. ولی کارها و رفتارهای دیگر این مرد که سپس خواهیم دید جلو چنین گمانی را میکشید. میباید گفت انگیزه این بیش از همه ترس بوده. زیرا چون در سایه بی پروایی نظام الملك و کار شکنی دیده داران و دیگران غله بشهر کمتر می آمد. و این روزها نان کمیاب شده با زیر مردم سخت میکشید و مردم بدیده داران خشمناک شده بدست گویی بسیار میکردند و در میان آزادی خواهان گفتگوی آن میرفت که اخبارهای دیده داران را بدست گیرند و آنان را بفروش گندمهای خود وادارند، مجتهد برای تکه داری آبروی خود با آن رفتار برخاست.

هر چه عست کار نیکی بود، و حاجی میرزا محمود تاجر یاشی که یکی از نمایندگان انجمن میبود بر گمارده شد که گندمهای او را بشهر آورد و بفروشد و او تا عشتاد خروار آورد باید و فروخت، و سپس کناره جویی نمود.

اما نظام الملك پس از رفتن محمد علی میرزا از تهران بوالیکری آذربایجان آمد. آزادی خواهان پیشواز کردند و پاسداری نمودند. ولی او بی هیچ کاری نمیکوشید و جز بد خواهی یا آزادی از خود نمینمود، و داستان پیام فرستادن بساو از ریشه دروغ بود. این دروغها را او ساخته و بمحمد علی میرزا نوشته و او نیز اینها را دستاویز آزرده گی از انجمن گردانیده و بدوسید گفته بود.

چون شماره ۲۸ روزنامه مجلس به تبریز رسید و آن گفتگوی طباطبایی و دیگران را در بر میداشت، نمایندگان تبریز چگونگی را دریافتند ولی بجای رنجش و آزرده گی بیچاره برخاستند، بدینسان که در روزنامه انجمن دو گفتار درازی در این باره نوشتند و چگونگی را روشن گردانیدند. خود مجتهد هم تلگراف به دارالمشوری فرستاده داستان را بدانسان که روداده بود بیان نمود. از آن سوی تا این هنگام در تهران بد خواهی محمد علی میرزا با مشروطه و نقشه کار او بیرون افتاده و دو سپه نیز خوش گمانی کم کرده بودند.

روز شنبه بیست و هشتم دیماه (۴ ذی الحجه) محمد علی میرزا تاجگذاری کرد. وزیران و اعیانها و علما و سفیران و کنسولها همه را خوانده بودند، و با این داستان مشیرالدوله سدر اعظم تاج را بسر او نهاد و در همان هنگام موزیک و شلیک توپ آغاز گردید و سه روز در تهران نوحه شهرها چراغان کردند. در تبریز

تاجگذاری محمدعلی

میرزا و بی پروایی

او با مجلس

پنج روز چراغان بود.

در کتاب آبی جمله‌هایی نوشته که میباید در اینجا بیاوریم. مینویسد: «تاج چون بزرگ و سنگین دیهود سروی تاب نگهداری آن را نداشت، این بود ناگزیر شد که پیر دو دست آنرا تکه دارد و پس از چند دقیقه تاج را برداشت و بجای آن کلاه رسمی ایرانی که حقه نادری را می‌داشت بر سر گذاشت.»

در این نشست نمایندگان مجلس نبودند. سید محمدعلی و سعدالدوله را بنام اعیانی



پ ۵۸

محمد علی میرزا با تاج شاهی

(ناچیز که بر او بزرگ بود و سنگینی می نمود)

خوانده و بنام نمایندگی مجلس هیچ‌کس را نتوانده بودند. از همین جا سبب محمد علی میرزا درباره مشروطه و مجلس نمودار می‌شد.

کمی که در نامه خود پشادروان بپنجانی، آن سوگندها را خورده و خود را خواهان مشروطه باز نموده بود، کنون بیکبار باز گشته و این بی پروایی را عینمود. همان روز در مجلس گفتگو بمیان آمد، و کسانی از نمایندگان گله کردند و برخی جمله‌هایی مغزداري نیز بمیان آمد.

میرزا ظاهر گفت: «سلطان سلطان ملت است. باید از طرف ملت تاج گزارند و مجلس نماینده ملت است.»

میرزا محمود کتاب روشن گفت: «حالا که اول مجلس است اگر میتوانم مقالید حق خودش را بکنند والا بعدها نمیتواند کاری از پیش ببرد.»

ولی از این گله‌ها و گفتگوها سودی نتوانستی بود. محمد علی میرزا کار خود را پیش برده و از ترسی که از رهگذر رسیدن بتاج و تخت مبداشت بیرون آمده و این زمان در اندیشه بر انداختن مجلس و مشروطه میبود.

این مرد با خود کامگی بزرگ گردیده و پادشاهی را جز گردن کشیدن و فرمان راندن نمی‌شناخت. و گفتون که در هنگام جوانی بتاج و تخت رسیده بود این بروی سنگین میافتاد که کسانی از توده در برابر او بالا افرازند. و با وی گفتگو ار کارهای توده و کشور کنند. معنی مشروطه و سود همدمستی یا توده چیزهایی بود که بمنز او راه نمی‌یافت.

از آنسوی گرایش او بهسایه شمالی، و بودن آموزگاری همچون شاپسال، و همگویی همچون مفاخر الملک و مفاخر الدوله و امیر بهادر و ساعدالملک و سید محمد یزدی و حاجی میرزا اسدالله (۱) و مانند اینها در نزد او، کار را سخت تر گردانیده و جای سازشی با مشروطه و مجلس باز نمیگذاشت.

چنین گفته میشد پدر زتش کامران میرزا عم از بدخواهان مشروطه است و او را به بر انداختن مجلس دلیتر میگرداند. رفتار بازهین مجلس و پذیرفتن آن، پیمان نامه وام را بهمگی در پاریان گران اختاره و بختم و بدخواهی آنان بسیار افزوده بود.

محمد علی میرزا به بر انداختن مجلس بکندل شده و چنین میخواست که با آن همه بی پروایی نماید، و عریچه خواست نهد، و عریچه قانون گذاشت و با دستور داد اروا تاند، آن را يك دستگاہ بیکاره ای گرداند، و از آنسوی در شیرها، در هر یکی که پیش رود، حکمرانان دشمنی با مشروطه نمایند و میدان پنگان و جنیش مردم ندهند، و از پیر گردیدن نماینده برای مجلس جلو گیرند (چنان که در همین هنگام در خراسان آسف الدوله این

۱- یکی از ملازمان فریبکار تبریز بود که با چاپ کردن کتاب دعا و معانی این خود را بمحمد علی میرزا و اندرون او نزدیک ساخته بود، و چون با مشروطه بدخواه می‌نمود از تبریز بیرون کشیدند و این زمان در پیش آن میبود. همچنین سید محمد یزدی را از تبریز بیرون کردند و پشیمان آمده بود.

رفتار را میکرد و در تنگنای امیر اسعد پسر سپهدار (۱) شیخ محمد نامی را از علمای آنجا بگناه آن که میخواست انجمنی برای برگزیدن نمایندگان برپا کند گرفته و بیاعاشی چوب زده ، و دیگری را از ملایان ریش بریده بود). از آنسوی بنام اینکه ما مسلمانیم و مشروطه با مسلمانسی نمی سازد عنوان مشروطه را بنیان آورده و برخی از ملایان را بکار انگیزد و کشاکش به میان اندازد ، و پس از همه کار را با آنجا رساند که مجلس تنها برای قانون گذاری باشد و آن را کاری باینکه دولت چیرا وام میگیرد نباشد . یک قانون اساسی نارسایی که داده بودند آن را پس گرفتن میخواستند و عنوان مشروطه دستاویزی برای بهم زدن آن میبود .

در باره آصف الدوله و جلوگیری او از برپا کردن انجمن ، وزیر داخله چنین پاسخ میداد : « مردم بسیار حرف میزنند منم لازم است . بعلم البین باید اطلاع پیدا کرد شاید برای این بوده که چون میخواستند انجمن ملی تشکیل دهند و هرزگی و شرارت کنند حاکم جلوگیری کرده است .»

این پاسخ بدتر از رفتار آصف الدوله بود و اندازه بر پروایی دولت را بمجلس نیک نشان میداد . درباره پسر سپهدار طباطبایی بمسراعتظم نوشت و او پاسخ داد : « شیخ محمد عرزه بود امیر اسعد تشبیه اش کرده .»

روز بیست و نهم دیماه که یکروز پس از تاجگذاری بود در مجلس گفتگو از این زمینه ها میان آمد و نمایندگان بازگله بسیاری کردند . دوازده روز پس از آن در نشست دیگر ، از گله بهمان آمد و این بار برخی جمله های تندتری نیز گفته شد .

حاجی سید سرالله گفت : « اطراف شاه کسانی هستند که راضی به پیخرفت مجلس نیستند و نمیخواهند که قانونی باشد .»

استاد حسن معمار گفت : « اینها سالیان است که به اندرم و اشتلم این مردم را چاپیدند بخوردند . ابدأ راضی نخواستند شد که جلوگیری از ایشان شود .»

طباطبایی گفت : « اگر آتیا این مجلس را نخواهند بر ماست که بگویم سلطنت با مجلس توأم است و این پادشاه پادشاه مجلس است .»

از اینگونه سخنها میرفت . چیزی که بود از پرده دری خودداری نموده و همیشه گناه را بگردن وزیران و درباریان می انداختند ، و چنین وانمودند که خود شاه با توده و مجلس همراه است و ایشانند که بدخواهی می نمایند . و نتیجه ای که از این گفتگوهای خود می گرفتند آن بود که بنویسند و شاه را از بدخواهی وزیران آگاه گردانند و هم از او چاره خواهند . چنانکه شاه با ایشان دو رویه راه میرفت ، ایشان هم از روی ترس یا از راه دور اندیشی با وی پرده ننگه داشته و دورنگی می نمودند .

کوشش مجلس بدیر انداختن نوز و پریم

لیکن در این میان مجلس بیک کاری برخاسته بود که در نتیجه آن می بایست این پرده از میان برخیزد و کاریکویه گردد . چنانکه گفته ایم چون داستان بنیاد گزاردن بانک ملی و وام دادن بدولت میان آمد تهریزیان پاسخ دادند که میباید نخست بیودجه دولت پرداخته درآمد و در رفت را بیک اندازه گردانید ، این یادآوری بسیار بجا بود . زیرا چنانکه سپس رسیدگی کردند و دانسته شد در آهنگام ، در آمد دولت در سال پانزده کرور - تومان و نیم ، و در رفتش بیست و یک کرور تومان و نیم می بوده که سالانه شش کرور کمی بودجه می داشتند و می بایست جای آن را با وام پر گردانند . اکنون اگر بانک ملی بنیاد

باقی و دو کرور تومان وام بدولت دادی نتیجه آن شدی که پس از چند ماه باز تجدید منعی نمایند و باز وام خواهند . عمارتا در باربان نیز در این هنگام آن اندیشه را دورل می داشتند . چون از تپذیرفتن پیمان نامه و اهرتجیده می بودند برای کینه جوئی چنین میخواستند که بازار گاتان و دیگران را در بنیاد گزاردن بانک ملی یا فشار تر گردانند و از این راه همه سرمایه آنان را از میان برده رنجهاشان بیپوده گردانند . تهریزیان این را پیش بینی کرده و به آن یادآوری برخاستند ، و مجلسیان آن را پذیرفتند و داستان بودجه را بالاتر از هر کاری شمرده و بان پرداختند . ولی در اینجا دو دشواری در میان بود : یکی آنکه میبایست در باره درآمد و در رفت دولت پرسشهایی از وزیران بکنند ، در حالیکه وزیران بمجلس نمی آمدند و خود را پاسخده مجلس نمی شناختند . در قانون اساسی در این باره چیزی نتوشته بودند . از دیرگاه سعدالدوله وزیر مالیه و وزیر خارجه را بمجلس میخواست که پرسشهایی از ایشان کند و هر زمان به صنیع الدوله رئیس مجلس یادآوری میکرد : و او پدربار می نوشت ، ولی نتیجه دیده نمیشد . دیگری اینکه رشته درآمدها در دست میو نوز و دیگر پادشاهیان میبود و آنان بمجلس ارجی نمی گزارده و پروایی نمی نمودند .



پ ۵۹

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (صدر اعظم) پاسخده مجلس نمی شناختند . در قانون اساسی در این باره چیزی نتوشته بودند . از دیرگاه سعدالدوله وزیر مالیه و وزیر خارجه را بمجلس میخواست که پرسشهایی از ایشان کند و هر زمان به صنیع الدوله رئیس مجلس یادآوری میکرد : و او پدربار می نوشت ، ولی نتیجه دیده نمیشد . دیگری اینکه رشته درآمدها در دست میو نوز و دیگر پادشاهیان میبود و آنان بمجلس ارجی نمی گزارده و پروایی نمی نمودند .

چنانکه گفتیم مسیو نوز چند کار بزرگی را در دست خود میداشت و اداره های گمرک و پستخانه و تلگرافخانه و صندوق مالیه همه در چنگ وی میبود. راستی را این بلژیکیان برای دیگران کار میکردند، و این بود با پشتیبانی آنان پیشرفت بسیاری کرده و بدیشان عمه رشته های درآمد را در دست خود گرفته بودند، و آشکاره به بیمزدن کارهای ایران و خوشاییدن سرچشمه های درآمد دولت می کوشیدند که نیاز کشور را بوام گرفتن از بیگانگان بیشتر گردانند.

از همینجا اندازه زبونی و نا توانی دربار قاجاری روشن میگردد. چندتن بیگانه را آورده و رشته کارهای بزرگی را بدست آنان سپرده و با آنکه دشمنی و بدخواهی آنان را با چشم میدیدند، پروایی نمیکردند و یا صد بیدری روز میگذاردند.

چنانکه گفته ایم آزدگی از ذرفناری بلژیکیان و بدخواهی آنان یکی از انگیزه های جنبش قوران بود، و همه کوشندگان دل پر از کینه آنان میداشتند. همچنین سمدالدوله از زمان وزیر تجارنی، خود کینه های بسیار از آنان بر دل میداشت.

از عمر پاره مجلس آمده میبود که از نوز و همسنان او بیدگویی بردارد و بکوتاه کردن دستیای آنان کوشد، و این پیش آمد گفتگو از بودجه زمینه برای چنان کاری آماده میگردد. چیزی که هست بلژیکیان نیز نا آگاه نمی بودند و بیکار نمی ایستادند. محبت علیمیرزا با آن گرایشی که به عسایه شمالی میداشت از نگهداری آنان دست برنمیداشت و میدانی بآنکه گفتگو از آنان بمیان آید نمیداد.

وزیر مالیه ناصر الملک، که پس از چند بار درخواست سمدالدوله روز بیست و ششم دیماه (دو روز پیش از تاجگذاری) بمجلس آمد، میرزا ابوالحسن خان نماینده فارس ازو پرسید: «عایدات اداره گمرک چقدر است؟» ناصر الملک پاسخ داد: «گمرک وزیر علیحده دارد باید این مطلب از او سؤال شود. چیزی که دست ما میتوانیم آنچه که بما صورت دادند بگوئیم». میرزا ابوالحسن خان گفت: «چرا باید گمرک وزیر مخصوص داشته باشد و در تحت اداره وزیر مالیه نباشد؟! ایداً ملتطمینان یابین مطلب نداشتند... ناصر الملک باین پاسخ نداده گفت: «مطلبی که راجع بمن باشد در جوابش حاضریم». هرچه سمدالدوله و دیگران در این باره پرسیدند از گردن خود انداخت و پاسخ نداد. چه راستی آن بود که نوز در کار خود جداس میبود و بوزیر مالیه پروا نمیکرد و حساب هم نمیداد و ناصر الملک تنها نام وزیری مالیه را میداشت.

این گفتگوها در مجلس اندازه چیرگی بلژیکیان را آشکارتر میکردانید، و از آن سوی زشتکاریهای پیشین آنان را در زمان سمدالدوله به پیش چشمها میآورد. این برد بارها می پرسیدند: چرا باید بکتن بیگانه را وزیر گردانند، ناصر الملک میگفت: «این را بنویسید از صدر اعظم پرسید». این خود داستانی شد که بکوشند و آن بیگانگان بد خواه را براندازند.

پس از گفتگوها، نامه ای از سوی مجلس بصدر اعظم نوشتند که وزیران را بمجلس بشناساند و زمینه کار و اندازه پاسخدهی هر یکی را روشن گردانند. از این دو نتیجه را میخواستند: یکی آنکه نوز که او را بمجلس نتوانستند شناسانند از وزیری برانند. دیگری اینکه وزیران خود را در برابر مجلس پاسخده شناسند و هر زمان که مجلس خواستشان بیایند.

در نتیجه این نامه روز پنجشنبه دهم بعمن (۱۶ ذی الحجه) هشت وزیر که (سپس نامه ای ایشان را خواهم آورد) بمجلس آمدند، و صدر اعظم نوید داده بود که در نشست دیگر خود نیز بیایند.

با وزیران گفتگو بمیان آمد. ولی نتیجه ای که خواسته میشد بدست نیامد. وزیران پاسخدهی را در برابر مجلس بگردن نگرفته و نبودن قانون را بجا نه آوردند، هنگامیکه پرسیده شد: آیا جز از این هشت تن وزیر دیگری هست؟! وزیر داخله پاسخ داد: «این مطلب را باید از صدر اعظم پرسید». از ناصر الملک در باره گمرک پرسیده شد که آیا پاسخدهی آن اداره را بگردن خود میگیرید یا همچون آروز از گردن میاندازد، پاسخ گفت: «ترتیب دیروز و امروز همانست فرقی نکرده». بدینسان مجلس بی نتیجه پاریان رسید.

روز سیزدهم بعمن ماه (۱۹ ذی الحجه) چون مجلس بر پا گردید حاجی محترم السلطنه از سوی صدر اعظم یا تجا آمد و نظامنامه مجلس بنا، و دامشایز نامه بانک ملی را با خود آورد، و نامه ای از صدر اعظم رسانید که در آن وزیران را شناسانیده و کار هر یکی را نشان داده بود، بدینسان:

مشیر السلطنه وزیر عدلیه، ناصر الملک وزیر مالیه، علاء السلطنه وزیر امور خارجه، وزیر اوقاف و میر داخله، علاء الملک وزیر علوم، ناصر الملک وزیر تجارت، دبیر الدوله وزیر لشکر، مهندس الممالک، وزیر معادن و طرق و شوارع.

چنین نوشته بود: «آنها مسئول ذات اقدس همایونی هستند و هر وقت وجود آنها لازم باشد در مجلس خودشان یا معاون ایشان حاضر خواهند شد».

نمایندگان در پیرامون این نامه بگفتگو پرداختند و در چند زمینه سخن بعیان آمد: نخست درباره وزیر لشکر که ایراد گرفتند. چگونگی این بود که از دیروز باز وزیر جنگ کلرمان میرزا بود، و اکنون میخواستند همو وزیر جنگ باشد، ولی او را بمجلس نمی شناسانیدند، و بجای او دیگری را بنام «وزیر لشکر» می شناسانیدند.

دوم بیاسخدهی وزیران در برابر شاه ایراد گرفتند. زیرا معنی آن پاسخده نبودن آنان در برابر مجلس میبود. هر تشم السلطنه پاسخداد. شما قانونی برای وزیران ننوشتید! تا در پیرامون آن پاسخده مجلس باشند، و بدینسان بیانه میآورد.

سوم پرسیدند آیا جز از اینها وزیری هست یا نه؟! پاسخداد: «وزیرانی که طرف

سؤال وجواب مستجابتا هستند میرهاشم زوجین پرسید: «پس آن وزرای دیگر چیست؟...»
پاسخ داد: «وزراء پر دو قسمند: وزرای لیبی، وزرای شغلی.»
گفتگو بسیار شد.

نمایندگان هر چه پرسیدند حاجی محتشم السلطنه يك پاسخ سرسری داد راستی این بود که محمد علی میرزا مجلس را خوار می گرفت و چنین می خواست که پدر زن خود کامران میرزا را در روزی جنگی ننگه دارد بی آنکه کسی بتواند از او باز پرسى کند. همچنین مسبو نوز و دیگر هم شهریان او را در آن کارهایی که میداشتند بگزارد بی آنکه مجلس یا وزیر مالیه بتواند از آنان حساب خواهد یا بازخواست نماید. پس از همه، مجلس را از نیرو انداخته وزیران را زیر دست آن تدهد، و خود در زیر دست ننگه دارد.



پ ۶۰

مشیر السلطنه (وزیر عدلیه)

مشروطه ميبود. يك مجلسی در میان خواستی بود ولی تنها برای قانون گزاردن و بی هیچ نیرویی. بدینسان محمد علی میرزا آنچه را که پدرش داده بود پس میگرفت. مجلس خواسته بود وزیران را زیر دست خود گرداند و نوز را از کار براندازد محمد علی میرزا نیز تکی پیش می آورد که خود آن را بیکاره گرداند.

شکست تر آنکه مجلسیان مدعی پیش آمد و انداره زبان آن را نمیدانستند. و این بود تنها بگفتگوهای خود سرتاه پس میگرددند.

در میان این گفتگوها يك تنندی که دیده شد از سعدالدوله بود. بدینسان چون محتشم السلطنه نامه صدراعظم را خواند و تنهایك پرسشی درباره «وزیر لشکر» رفت و او پاسخ داد، آغاز کرد بخواندن نامه دیگری از صدراعظم درباره «امتیاز بانك ملی» و میخواست چنین وانماید که آن نوشته صدراعظم يك چیز ساده است و جای گفتگویی درباره آن نیست و ایست می باید درباره بانك علی گفتگو شود. سعدالدوله در قبال این تنندی نموده چنین گفت: «شما این امتیاز نامه و این سند را دادید سرما را بیچایید، و فردا بیاید و بگویند که دو کروز قرمز داریم باید بدهید».

کسانی از نمایندگان که صنایع الدوله و خویشاوندانش مخبر الملک و حسینعلیخان بودند حواداری از دولت نموده می کوشیدند آن نوشته چنانکه بود پذیرفته شود. حسن علی خان میگفت: نوز را چون شما ندانسانندند همین بس است. شما چکار میدارید. که باز وزیری هست یا نه: مخبر الملک نیز آنرا میگفت. تقی زاده و سعدالدوله و دیگران ایستادگی نم نمودند. ولی تقیچه نمی داد و محتشم السلطنه بهمی پاسخ میگفت: درباره نوز تنها با این می گردیدند که نام «وزیر» ندارد، و تقی زاده پیشنهاد کرد که در نوشته صدراعظم در آنجا که میگوید: «وزرا اینها هستند» يك کلمه دلافره افزوده شود. محتشم السلطنه آن را هم نپذیرفت و چنین بهانه آورد: «این مطلبی که شما میگوید در اینجا توضیح واضحات خواهد بود».

نفست یا این گفتگوها پایان رسید. در نشست دیگر ادیب التجار نماینده اسپهان درخواست که باز در آن باره گفتگو شود. صنایع الدوله خرسندی نداد و چنین خواست که «نظامنامه مجلس سنا» را بگفتگو گزارد. ولی نمایندگان خاموش نشدند و خواه و ناه خواه گفتگو بمیان آمد و کار بتازدگی کشید. صنایع الدوله از مجلس برخاسته به اطاق دیگر رفت و نمایندگان نیز رفتند. پس از چندی که باز گشتند صنایع الدوله گفت: «اگر میخواهید مجلسی فایده بحال ملت داشته باشد باید کار کرد. از منازعه و مشاجره لفظی هیچ فایده حاصل نخواهد شد. ایست نظامنامه مجلس سنا، اول شروع بمذاکره و تمحیح آن بشود. بعد هم بهمین ترتیب باید مشغول کار شده این را گفت و نظامنامه سنا» را بگفتگو گذاشت و آن گفتگو را بیکبار از میان برد. نمایندگان نیز گردن نیادند. بدینسان محمد علی میرزا استادانه نقشه خود را بیکار بست، و در باربان خود را فیروز میشاردند. چیزیکه هست چنینی ناگهانی تبریز سنال را بهم زد و نقشه را دیگرگون گردانید.

ما يك نماینده تبریزیم چگونه از این پیش آمدها آگاه میشدند و اندیشه های درونی محمد علی میرزا را درمی یافتند. آفر که دو تهر آن از نزدیک نمیدانستند آنان

معنی اینها از میان

بردن مجلس و بر انداختن

در تبریز از دور می‌دانستند. این زمان از نمایندگان آذربایجان جزو تن که تعیین شده و میر هاشم باشند در تهران نمی‌بودند. میر هاشم جز گمان به نتوان برد و میتوان گفت تقریباً این آگاهیه را به تبریز می‌داد. چیزی که هست چرا او خود در مجلس نمی‌گفت؟! چرا معنی این رفتار محمد علی میرزا را که از میان بردن مشروطه می‌بود آشکار نمی‌کردند تا مردم بدانند و بشورند؟! اینها را نیک میدانیم.

در تبریز پس از راه انداختن نمایندگان آرامش بود. چون آگاهی شورش بهمن‌ماه از مرگ مظفرالدین‌شاه رسید اندوه خواری نمودند و تلگراف به دارالشوری فرستادند. سپس چون آگاهی از تاجگذاری پسرش رسید پنج شب چراغان کردند. از آن پیش آمدها آگاهی نمی‌بود. ولی چون قانون اساسی رسیده بود آن را نارسا می‌دانند و خرده بان می‌گرفتند. نیز نا ابعثی‌هایی در آذربایجان بویژه در پیرامونهای ارومی رخ داده بود و نظام‌السلک پروای آنها نبودند از اینرو آزدگی می‌نمودند. نیز آگاهی از تهران می‌رسید که سعد محمد بزدی و دیگر پنجخواهان جنبش آزادی که از تبریز بیرون رانده شده بودند. در تهران پیرامون شاه را گرفتارند. همچنین سعدالسلک که در نتیجه گله‌های اردیلبیلان انجمن بافشاری نمود او را از حکمرانی برانداخت. در تهران وزیر مخزن گردیده. اینها مایه دل‌آزدگی میشد. ولی خاموش می‌ایستادند.

روز سه شنبه پانزدهم بهمن (۲۶ ذی‌الحجه) پیام‌هایی از تهران رسید که پیش‌آمد های دل‌آزای یاز پسین را از در رفتار پسر سیددار با شیخ محمد و دیگران و بی‌پروایی شاه با مجلسمان و نتواندن آنان بتاجگذاری و پادشاهی او برای تکبذاری بلزبکیان و نهذب رفتن وزیران پاسخ‌دهی را در برابر مجلس و مانند اینها آگاهی میداد.

اینها سران جنبش را بشوراند. ایشان خواست محمد علی میرزا را از آن رفتار بیک دانستند و آنچه در پس پرده می‌بود دریافتند. و این بود خاموشی را کنار گزارده بکار برخاستند. بدینسان که روز چهارشنبه شانزدهم بهمن (۲۷ ذی‌حجه) یکشنبه از مجلسمان بانجمن در آمده با نمایندگان که در آنجا می‌بودند بگفتگو برخاستند و تندبها نمودند که از چنان پیش‌آمد هایی نا آگاه می‌باشند و بی‌پروایی می‌نمایند. کم‌کم آگاهی بنمایندگان پیشه‌وران رسیده همگی در انجمن گرد آمدند. همچنین مردم چگونگی را شنیده و بازارها را بسته روی آنجا آوردند. میرزا جوادناحق نامدها را باز خواند و خود سخنانی گفت. مردم بشور و فریاد برخاستند. کسانی تاله و گریه می‌نمودند و کسانی زبان بنثرین و بدگویی می‌گشادند. از هر سو همه و غوغا شنیده میشد. مردم تیوگویی یک چیز بسیار گرانمایه‌ای از دست داده‌اند و بنیایها می‌نمودند. در این میان علما و ملایان را نیز بکایک می‌آوردند. و چون همگی گرد آمدند. واعظان بخاموش گردانیدن مردم کشیدند و پس از گفت و شنید چنین نهادند که فردا در تلگرافخانه گرد آید و کسانی

را از تهران بیای تلگراف خواسته گفتگو کنند. تلگرافی از انجمن یکسانی از نمایندگان مجلس فرستاده شد. همچنین علما تلگراف بدو سید کردند. تلگراف ایشان را در پایین می‌آوریم:

«خدمت حضرات آقایان حجج الاسلام دامت برکاتهم امروز باره تکلیف از طهران بجمعی از اعالی تبریز رسیده و ما آن حسه آنها ایستادیم. اعضای محترم و دارالشورای ملی طهران دل تنگی از عدم پیشرفت امورات مشروطه دارند و اعلیحضرت و همایونی را موافق نمیدانند و باین واسطه اعالی تبریز تماماً عشوش و بازار بسته و هنگامه است اعالی دولت را مشروطه دانسته و تمکین تمام داشتند این اخبارات موحشه و اسباب حیران عمومی شده اعضای انجمن تبریز باعضای دارالشوری اطلاع داده‌اند که فردا پنجشنبه چهار ساعت از دست گذشته در تلگرافخانه حاضر شوند تا مذاکره حضوری و بشود این است که متمنی هستیم که حضرات حجج الاسلام نیز در ساعت مزبوره شرف حضور داشته باشند که دعاگویان نیز حاضر شده مذاکره و مشاوره حضوری نمایم (عموم حجج الاسلام تبریز)»

فردا پنجشنبه علما و نمایندگان انجمن و سران جنبش در تلگرافخانه گرد آمدند. مردم نیز بازارها را باز نکرده در حیاط تلگرافخانه و آن پیرامونها انبوه شدند که چگونگی را بدانند و در اینمیان از شور و خروش باز نمی‌ایستادند. کسانی از کوشندگان دستهای از بچگان پدید آورده و جمله‌های شورا نگیزی بانان یاز دادند که بنرکی می‌مروند. و بوقاشوق قاشوق و کسلی. ملنه نثار کتور مشوق. اینها همه برای تند گردانیدن هوشها و قزودن به پا فشاری مردم بود. سخنگویان. از شادروان شیخ سلیم و میرزا حسین و میرزا جواد بیایی سخنهای می‌گفتند و مردم را با آرامش و پا فشاری وامی‌داشتند. پس از پیش آمد بست نشینی چنین جوش و جنبشی در تبریز برخواستند بود.

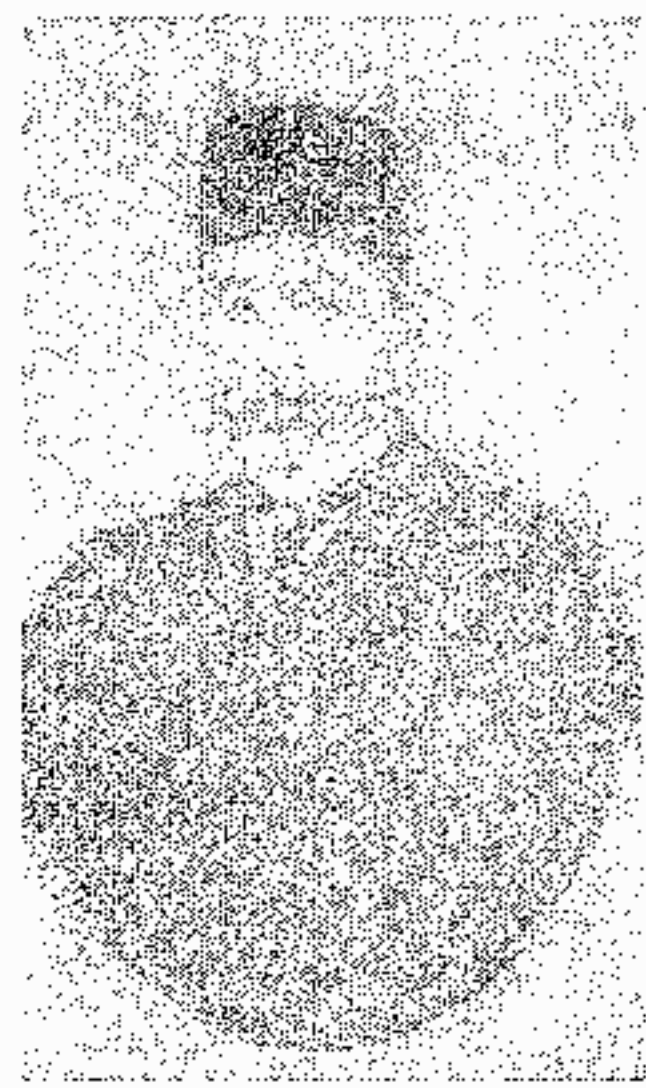
با تهران گفتگو آغاز گردیده و این شکست که از آنجا همه خونسردی و دل‌آسودگی نشان میدادند و این بیم و جوش تبریز را بی انگیزه و بیجا موشماردند. روبه‌های برخی از تلگرافها چون در دست می‌باشد در اینجا می‌آوریم:

خطبه‌ای

«خدمت آقایان دام اجلالهم تلگراف انجمن مقدس زیارت شد فوری بشنگرافخانه و آمده فرستادم جناب مستطاب اجل سعدالدوله و آقای مرتضوی و جناب حاج امین. و انضرب تشریف پیاورند جناب آقای سید حسن تشریف دارند هنوز آقایان نرسیده‌اند و قصد چیست و اسباب افتشاش کسی بنظر بنده اینگونه اقدامات مانع پیشرفت و مقصد اصلی و تعویق امور صلاح عامه که در نظر است خواهد بود (محمد اسمعیل)»

قبور

« اولاد نهایت تشکر و امتنان از زحمات جنابان عائی داریم عجالتاً خواهشمندیم ،
 « نهایت فوریت جمعی از آقایان دارالشورای کبری حاضر فرمایید جنابان حجج الاسلام ،
 « طهران فرموده اند که تشریف فرمای تلگرافخانه شوند مرحمت فرموده آقایان حجج
 « الاسلام راهم اطلاع دهید مرحمت فرمایند که آقایان علما منتظر تشریف دارند عمده ،



پ ۶۱

حاجی مخیرالطمنه

(این پیکره چند سال دیرتر از آن زمان برداشته شده)

« اقتشاش بواسطه دست بودن مجلس شورای کبری و عدم پیشرفت مقاصد و کلا و بعضی ،
 « مطالب که با حضور عموم عرض میشود (انجمن ملی) ،

شهران

« حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا سید محمد مجتهد دامت برکاته ،
 « تشریف دارند و جناب حاج سید مرتضی آقا حاضرند و کلامی محترم آذریبجان فردا ،
 « جمعه ۴ بغروب عانده وارد خواهند شد بعضی از اعضای محترم مجلس شورای هم اطلاع ،
 « درآمد الآن تشریف پیاورند مطالب لازمه را بفرمایید (محمد اسمعیل) ،

قبور

« مستذعی از آقایان حاضرین تلگراف خانه میباشیم که اسامی آقایان اینکه تشریف ،
 « دارند مخابره فرمایید که مطلع بشویم علماء تجار عموم اهالی انجمن ملی ،

طهران

« آقایانیکه تشریف حضور میدور فرموده اند حضرت مستطابان حجج الاسلام آقای ،
 « آقا سید عبدالله و بندگان آقای آقا سید محمد مجتهد دامت برکاتهم جناب مستطاب اجل ،
 « سند الدوله جناب حاجی سید مرتضی حاجی اعون الشرب جناب حاجی معین - ،
 « التجار جناب قتی زاده جناب نثار الملک نواب والا سدا لله میرزا (اقل محمد ،
 « اسمعیل) ،

شهران

« آنچه عرض میشود تماما گفته جمیع ملت است که دیروز بازار را بسته بانجمن ،
 « مقدس اجتماع نموده سرانجام میکنند و واضح جواب میخواهند اولاً در عدم پیشرفت ،
 « امور و کارهای شورای کبری ممانعت کجاست و سبب چیست ثانیاً در حالتیکه شورای ،
 « کبری حق دارند از کلیه کارها باخبر و مداخله داشته باشند سبب چیست که از اغلب ،
 « کارها بی اطلاعند مثل تاج گذاری و تعیین ولایت عهد و عزل و نصب حکام و دادن بعضی ،
 « کارهای عمده بانخاص غیر صحیح و مسئول نداشتن وزراء خودشان را و عدم اجراء ،
 « بعضی از اصول نظامنامه اساسی و قوتور در کارها و غیره که اینها اسباب راس و همچنان ملت ،
 « شده است (مجتهد و جناب حاجی میرزا محسن آقا ثقة الاسلام و شیخ الاسلام و علماء و تجار ،
 « و عموم ملت) ،

شهران

« خدمت علمای اعلام و سایر آقایان و تجاریکه در تلگرافخانه مبارک هستند عرض ،
 « میشود بر حسب احضاریکه نموده بودید اقل العلماء باتفاق جنابان حاج سید مرتضی آقا ،
 « و حاجی محمد اسمعیل آقا و قتی زاده زید عزیم در تلگرافخانه حاضریم و برای استحضار ،

و شما زحمت داده میشود که آنچه از طهران برای شما نوشته آمد خلاف محض و کذب صرفیه
 است. علیحضرت همایون شاعتشاهی خلد الله ملکه و دولته نسبت بمجلس مشاوره ملی کماله
 و مساعدت و همراعی را دارند آنچه شاحتشاه میرور البسه الله حلال الثور در باب مجلس و
 د موجهات آسایش عامه نوشته و دستخط فرموده اند. علیحضرت همایونی امضا فرموده اند و
 د با کمال عدل و نصیحت برای تعجید انتظام امور ملک و مملکت غایت مساعدت و مرحمت
 و دارند خیالات شما تماماً بی ماخذ است. بهتر اینکه همگی بر سر کار و کسب خود
 د رفته باشند و ولایت را غنی نشوید و آسوده باشید که عنقریب آثار مرحمت و توجهات
 و همایونی ظاهر و عامه مردم آسوده خواهند شد. مجلس مشاوره طهران نیز در کمال انتظام
 د همه روزه مشغول و عموم منتخبین مشغول جرح و تعدیل امور عمومی هستند (محمد ابن
 صادق الحسینی انطاکیه ای)

طهران

د خدمت عذای اعلام و آقایان تجار محترم متوقفین تلگرافخانه مبارکه عرش
 د میشود بطوریکه تلگراف کرده بودید اقل العلماء یا اتفاق جنابان حاجی امین الضرب
 د و حاجی معین التجار و سایرین در تلگرافخانه حاضر هشتم و همان قسمی که حضرت
 د مستطاب حجة الاسلام آقا سید محمد مجتهد الطباطبایی سلمه الله تعالی مرقوم فرموده اند
 د آنچه شنیده اید خلاف محض و دروغ صرف است بندگان علیحضرت همایونی با کمال
 د مراقبت و نصیحت در انتظام امور کافه مردم مملکت نهایت مساعدت و مرحمت را دارند و
 د مخصوصاً یا فرط مساعدت در پیشرفت امور مجلس ملی توجهات کامله میذول میفرمایند
 د چنانچه امتیازنامه پانگ ملی را در روز قبل بشرف اعضای مبارک موشع فرمودند که
 د بر حسب خواصش عامه تجار و اهالی این منظور عمده هم صورت و قوع حاصل گشت
 د در این صورت ابدأ جای این تصورات نیست و بلکه باید عامه مردم متشکر بوده امروز
 د در مساعدت باوظایف پانگ ملی کمک نمایند پس بهتر اینست که فوراً با کمال آسایش
 د خیال بر کسب و کار خود رفته منتظر ظهور توجهات کامله ملوکانه و نظم امور عامه باشید
 د (داعی عبدالله الموسوی بیهانی)

از این تلگرافها نیز پیداست که چنانکه گفتیم در طهران
 خواست محمد علی میرزا را در نمی یافتند و معنی آن رفتار
 او را بمجلس نمیدانستند و شکفت تر آنکه دو سید باز خوش
 گمانی بنمودند تبریزیان حقت چیز رایشها دعیا کردند
 که بدستبازی مجلس از شاه خواسته شود. ماعلمان نوشته آذان را میآوریم

در خواست برای هفتگانه تبریزیان

۱) شخص همایونی باید دستخطی برای استکات عامه صادر نمایند که دولت ایران
 مشروطه تمامه است.

۲) عدد وزرای مشغول فعلا از حقت عدد منجاوز نیست و هر گاه بعد عا تشکیل یک

- وزارت خانه لازم گردد با اعضای مجلس تشکیل داده خواهد شد
- ۳) از این به بعد از خارجه وزیر نباید معین و مقرر شود
- ۴) در حرولابات و ایالات با اطلاع مجلس شورای ملی انجمن محلی برقرار باشد
- ۵) وزرای اقتضاری ابدأ نباید باشند یعنی اسم وزارت بجز بر هشت وزیر مسئول
 و درایره دولت نباید برده شود
- ۶) عزل مسیو نوز و پیریم و توفیق لورنی دیس گمرکخانه تبریز قسوری
 لازم است
- ۷) عزل ساعد المملک
 ازیک تا پنج چیزهایست که میخواهند دولت بپذیرد و در قانون اساسی آورده شده.

برای استواری مشروطه
 و درستی آن آنها را
 در بایست میسر دند
 از آنسوی هر یکی از
 اینها پیشرفت پست
 خواستی را در بر میدادند
 یکم برای جلوگیری
 از آندپشه ای بود که
 محمدعلی میرزا در بازار
 مجلس میداشت و چنین
 میخواست که آن تنیا
 برای قانونگذاری باشد
 د مشروطه بمانی درست
 خود که در کشور های
 اروپا میبود بایران
 داده نشود. دوم نیز
 برای استواری کار
 مشروطه و مجلس بود



ب ۶۲
فرمانها

سوم را برای کوتاه
 گردآیدن دست
 بیگانگان میخواهند. چهارم برای جلوگیری از خودسری حکمرانان بود و چنین
 میخواستند که در همه شهرها رشته در دست خود مردم باشد تا حکمرانان نتوانند یا دستور
 محمدعلی میرزا کار شکنی هایی کنند. این را خود تبریزیان بکار بسته و چنان انجمنی برپا

گردانیده بودند و میخواستند در همه جا آن باشد.

اما درخواستهای ششم و هفتم؛ سرداشتن نوزو دستیار او پریم یکی از آرمانهای آزادیخواهان گردیده بود و خود مانند آنان بر سر کار پس از آئمه بدخواعیها، مایه تنگی شمرده میشد. بازداشتن لاورس برای این بود که او دزدیهایی کمرده و آهنگر گریختن از ایران میداشت. ساعدالملک را نیز دیدیم که دور رانده انجمن میبود و این به تبریزیان گران می افتاد که بر سر کار باشد.

روز پنجشنبه با این تلگرافها پایان رسید. امروز تلگراف نمایندگان عفتگانه از قزوین آمد که از آنجا باهنگه تهران روانه می گردند. در راه گیلان دچار برف گردیده و دیر کرده و کتون پس از یک ماه بقزوین رسیده بودند. از آنسوی از تهران آخرین پاسخ این بود که چون فردا نمایندگان آذربایجان میسرند درخواستهای شما را یا بدون آنان گفتگو کرده پاسخ دهیم. بدینسان مردم پراکنده شده پخانه های خود رفتند.

فردا آدینه یاز سرجنبانان در تلگرافخانه گرد آمدند و مردم نیز حیاطهای تلگرافخانه و توپخانه و جبه خانه را پر گردانیدند. یکدسته میآمدند و یکدسته می رفتند. واعظان مردم را بیکارتکزاراده سخنانی می گفتند و چون در چنین هنگامها کسانی تند رویها نمایند و آشوب پدید آورند، ایشان باید جلو گیری می نمودند و مردم را آرام بودن و چشم بسوی پادشاهان داشتن وادار می کردند. امروز دبستانها از شاگردان دسته ها پدید آورده بودند که سرود خوانان با آنجا میآمدند:

آمالی از افکار من اقبال و طنسدر سرحد یمنه قلعه بزم خاک و طنسدر
دعوا گونی بکمر گورون قانلو گفتدر ایرانلو لاروخ جان ویروخ نام آلاوخ بن
دعوا ده شجادنله عامی کلام آلاوخ بن (۱)

تا هنگام سخن بدینسان گذشت. و چون مردم بیثابتهای می نمودند و پیدا بود که اگر پاسخی بدلخواه نرسد از پا نخواهند نشست شادروان نقه الاسلام تلگرافی بخود شاه فرستاد و چگونگی را باز گفت. سپس مجتهد تلگراف دیگری عم بدانشان فرستاد.

امادر تهران، امروز شور دیگری میبود. چنانکه گفتیم امروز نمایندگان عفتگانه بتهران می رسیدند. مردم دسته دسته بد پیشوازی می شناختند و شور و شادی بسیار مینمودند. تهران یکی از روزهای کم مائندی بخود میدید. گذشته از عنوان نمایندگان نام آذربایجان این زمان اوجمند شمرده میشد. از آنسوی بی سرواین شاه به مجلس و چهر گیجایی که در پایان می نمودند بسمه برخوردار بود و مردم رسیدن نمایندگان عفتگانه را در این - هنگام مایه فخروری برای مجلس میشماردند. پیشهوران یا سران خود تا بیرون دروازه به رده ایستاده بودند، و چون نمایندگان فرا رسیدند، گاوای بنام مردم تهران، زیوریهای

(۱) این شعرها از فامق کلمات شاعر عثمانیست که بنام عثمان بن مرده. در تبریز آنها را بنام ایرانین گردانید و بسیاری خواندندی. امروز هم شاگردان دبستانها می خوانندند.

آنان سر بر میدهند. حاجی صادق نامی از شامانی يك دیوانگی از خود می نمود، و آن اینکه دو پسر فرس خود را عمر را آورده بود که زیوریه نمایندگان آذربایجان قریبانی خرازم کرد. آقا میرزا فضلعلی چنین گفت: «ما میباید قریبانی این نورمان باشیم. از ما گذشته و همه کوششهای ما از بهر ایشان است».

مردم خواستار شدند که همه نمایندگان در یکجا بشین گیرند که کار بد آسان باشد. حاجی محمد اسماعیل همه را بخانه خود خواند، ولی فرصت دید بسیار کم بود. زیرا همان روز نمایندگان را از تبریز بتلگرافخانه خواسته بودند. پس از آمدن سنجع الدوله و سعاد الدوله و برخی دیگر از سران مجلسیان که گفتگویی با آنان کردند. پانهنگه تلگرافخانه روانه گردیدند و تا فرورفتن آفتاب در آنجا میبودند.

از آنسوی شب در خانه مشیرالدوله صدر اعظم نشستی خراسانی بی پرده شدن اندیشه بود، که با بودن سنجع الدوله و سعاد الدوله و حاجی معین و عمر تقوی های محمد علی میرزا و امین القرب و حاجی محمد اسماعیل، در باره درخواستهای - عفتگانه تبریز گفتگو کرده شود. مشیرالدوله فرستاد و نمایندگان تازه رسیده را نیز خواند و ایشان از تلگرافخانه با آنجا رفتند.

گفتگو آغاز شد. سعاد الدوله از سوی تبریزیان سخن می گفت و درخواستهای ایشان را باز مینمود. مشیرالدوله گفت: دولت میخواهد هزار وزیر داشته باشد شما با وزیرایی که دولت شما معرفی میکند طرف هستیم، شما چکار دارید که دولت قلاب قدر وزیر - دارد؟

سعاد الدوله گفت: در دولت مشروطه باید وزراء مسئول باشند و غیر از وزرای معین هیچ وزیری خواه اقتضای یا رسمی باید نباشد. مگر ما دولت مشروطه نیستیم؟ مگر دولت ما مشروطه نداده؟

مشیرالدوله گفت: در خبر ما دولت مشروطه نیستیم و دولت شما مشروطه نداده. مجلسی که دارید جهت وضع قوانین است.

سعاد الدوله رو بدیگران بر گردانیده گفت: در آقاریان شنیدند که چه میفرمایند. در این صورت ما غیر از تعیین تکلیف ملت تکلیفی نداریم. بعد از این بودن ما در این مجلس زیاد است برویم.

حاجی امین القرب بپا برخاست و چنین گفت: «دولت نمیتواند بگوید من بشما مشروطه نداده ام. اگر ما مشروطه نیستیم چرا از ولایات عیثوت میفرستند؟ اما خود ما نیز رسماً مشروطه میدانیم و حقوقی که داریم هیچ کس نمیتواند از ما پس گیرد مگر باحون ملت... سپس مستشار الدوله بپا خاست و سخنانی پرداخت و در پایان چنین گفت: «حال که دولت نکول میکند و میخواهد ملت را فریب دهد تکلیف ما غیر از اطلاع دادن به ملت خودمان که در تلگرافخانه جمع و منتظر هستند نیست. مرخص فرمایید برویم و آنان را از

انتظار برهانید.

این را گفت و همگی برخاستند که بیرون آیند. مشیرالدوله گفت: خشم ننمایید که بنشینید و آنچه میخواهید بنویسید که فردا پشاه نشان دهم. سعدالدوله گفت: ما آنچه که میداریم نتوانیم دوباره از دولت بخواهیم. خواست ما درست گردانیدن قانون است.

پ ۶۳
شاهنشاهی

که کمیته‌های آن بر داشته شود. مشیرالدوله گفت: کمیته‌های آن چیست؟ گفت: پاسنده بودن وزیران، و باندازه بودن شماره آنان، و برداشته شدن غزوه‌یان، که یکی از آنان نوزدهم است. این را گفت و پدیه‌های نوزدهم شعردن گرفت.

مشیرالدوله گفت: اینها همه راست است، ولی دولت ناگزیر است نوزدهم را بداندستان که بودنگه دارد. سعدالدوله پاسخ داد: ولی توده ناگزیر نیست که بد خواهان را بپذیرد.

بدستان گفت و شنید میرفت. سعدالدوله تندبها مینمود و دیگران پشتیبانی از او نشان میدادند، و مشیرالدوله نرمی مینمود. و سرانجام چنین نهاده شد که فردا نمایندگان دیگر نیز آگاهی دهند و مجلس را بیرون از نوبت برپا کنند و با سگالش نوشته‌ای پدید آورده بنزد صدراعظم فرستد که پشاه نشان دهد و پاسخ گیرد. بدستان نشست به پایان رسید.

من باید برخی جمله‌های مشیرالدوله را نیک آنند بشنید. اینها اندیشه‌های محمد علی میرزا می بود که از دهان صدراعظم بیرون میآمد. دولت پشاه مشروطه نداد. مجلسی که داریه چیست وضع قوانین است. آنچه در نامه خود بمجلس دربار پاشخدهی وزیران و دیگر چیزها نوشته بود، از آن نیز این معنی را میخواست. ولی مجلسیان آن را نفهمیدند، و چنانکه دیدیم باخوضردی در پیرامون آن گفتگو میکردند و کسانی نیز هواداری از دولت مینمودند، درباره نوزدهم آشکاره میگویی، دولت ناگزیر است او را پسر کارنگه داوره. چرا دولت ناگزیر میبود ۱۹. زیرا نوزدهم همکاران او بود روسیان کار میکردند و آنان بنام آنکه گمرا در گرو ایشانست و میباید در دست کسانی باشد که آنان بشناسند و دیگرم باشند نگهداری از ایشان مینمودند، و محمد علی میرزا نمی یارست که کاری نه بدخلخواه آنان کند. این اندازه در ماندگی و ناتوانی دولت خود کلامه میبود. با اینهمه با مردم، آن گردنکشی و دژ رفتاری را می نمودند. مردم که از درون دل پکار برخاسته و آرزو می کردند با ایشان یابوری نمایند و پشتیبان باشند و در برابر بیگانه‌گان تیر و موشدشان گردانند، در برابر ایشان بدبیا را از خود نشان میدادند.

روزشنیه نوزدهم بهمن (۲۷ ذی الحجه)، مجلس بیست و نهم روز در یک اتاق نهانی برپا گردید. نمایندگان تبریز هم آمدند. قتیزاده و حاجی امین‌الغریب هر کدام نوشته دیگری درباره کمیته‌های قانون اساسی آماده کرده بودند. آنها را خواندند و پس از گفتگو و سگالش چون دیدند در آن باره به سخن بسیاری نیازمندند و چنان فرسنی نیست بهتر دیدند که بهمان فهرست درخواستهای تبریز بس کنند و آنها را نوشته با دست حاجی مخیرالسلطنه بنزد صدراعظم فرستادند که کما چهار ساعت دیگر پاسخ از شاه گرفته و بفرستد. سپس چون پاسخی نرسید حقت تن را از نمایندگان برگزیده نزد صدراعظم فرستادند. از آن نیز نتیجه نشد محمد علی میرزا استادگی می نمود و بیپا کانه پاسخها

می‌داد . مجلس تا شام بر پا می‌بود و رسیدن پاسخ را می‌پوشید .
 امروز تهران هم در شورش همدمی نمودند . گذشته از جنبش تبریز گفتگو -
 های دیشب با صدراعظم همه را بیدار میگردانید ، دسته‌های انبوهی از آنان در حیاط
 مجلس و آن پیرامونها گرد آمده همراهی با درخواستهای تبریزیان مینمودند و چنین
 میخواستند که در اینجا هم بازار را ببندند . ولی مجلس خرسندی نداد و جلو گرفت .
 از آنسوی در تبریز امروز همچنان شور و خروش بر پا میبود . گذشته از تلگرافخانه
 و آن پیرامونها ، مردم در برخی مسجدها گرد آمده و همراهی با کوشندگان مینمودند .
 گذشته از شهر ، از باسمنج و شبستر با قلعون همسری نشان میدادند . چون ساعت ساعت
 با تلگراف از پیش آمدهای تهران آگاہ میشدند ، از ایستادگی محمد علی‌میرزا سخت
 برآشفته ، و یکدسته باین شدت که برای فشار آوردن باو بیگ‌گام دیگری بر خیزند ،
 و آن اینکه اداره‌های پست و تلگراف و تذکره و صندوق عالی و قورخانه را بدست
 گیرند ، و نگزارند دولتیان بکار پردازند . ولی دور اندیشان این را نپسندیدند ، و
 تنها باین پس کردند که تلگرافخانه را بدست دارند و نگزارند تلگرافهای دیگری
 فرستاده شود .

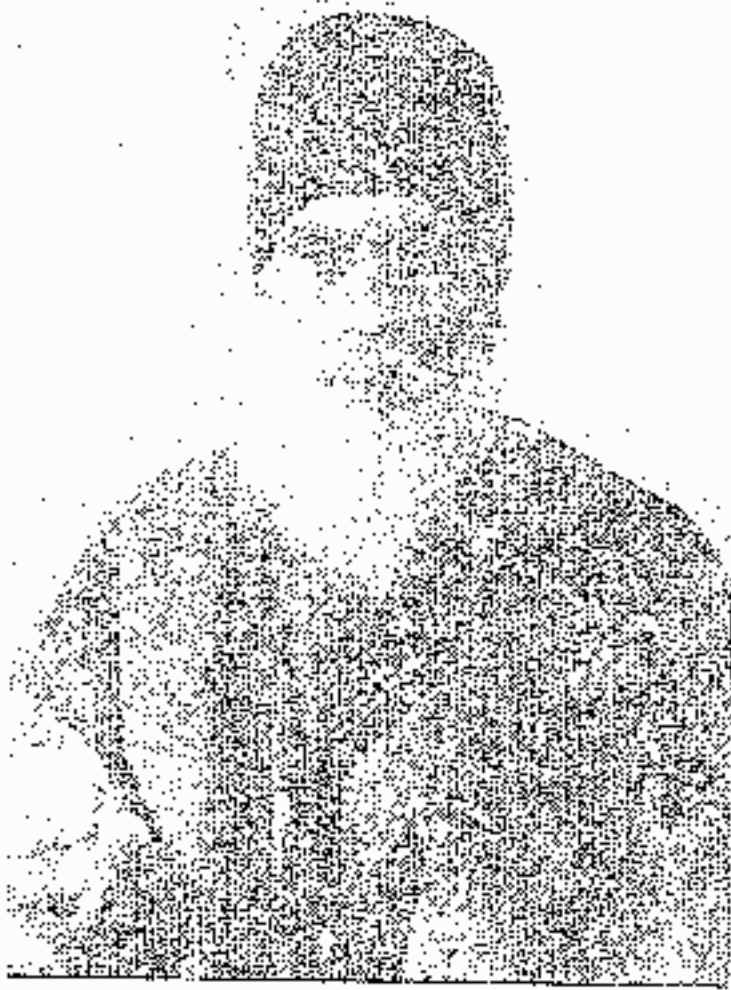
شاگردان دبستان باز رده بسته و سرود خوانان میآمدند و مهربانند و شقیه‌نیت
 که در میان آن شور و خروش کمائی نیکوکاری را فراموش نمیکردند و برای دبستانها
 داغانه گرد آورده و میدادند .

دانشان فرستاده فرستادن محمد علی‌میرزا به عقبات که از دیرباز بر زبانها افتاده
 بود ، این پیش آمد ها راست بودن آن را میسرانید ، و این بود ظلم تلگرافی نمودند
 که برای علمای نجف فرستاده شود ، و چون بنام تلگرافخانه ایران بدگمان میبودند کسی
 را فرستادند که از آنسوی اوس ، از سیم قفقاز آن را بفرستد . آن تلگراف را با
 پاسخی که علمای نجف دادند و چندی پس از آن رسید در روزنامه‌ها نوشته اند و ما در
 اینجا نمی‌آوریم .

روز یکشنبه باز با مداد مجلس بر پا گردید ، باز نشستنیانی می‌بود ،
 گردن تنگ کردن ولی چون تیرانیان در حیاط و آن پیرامونها انبوه شده بودند و
 محمد علی‌میرزا سخت بیثباتی مینمودند ، پروای قیامی بودن نسبت را نکرده
 بنزد خواستگاری بیرون رفتند ، و با نمایندگان در شور و عیش عیبازی نمودند ،
 چه مجلسیان و چه دیگران پاسخ دربار را می‌پوشیدند و پای
 فرستاده بنزد مشیرالدوله فرستاده می‌پرسیدند . هنگام تهریز چون دو سید و دیگران
 میخواستند بخانه خود روتن مجلسیان نگزارند و خواهش کردند که در مجلس بمانند ، و
 از اینجا پیداست که بیم نیز میداشتند .

پس از نیمروز حاجی مشیرالدوله آمد و نوشته از مشیرالدوله آورد که او را برای

گفتگو با مجلسیان نماینده گردانیده بود . سخن آغاز کردند . نماینده دولت مشروطه
 را تمیز یافت و میگفت : « این کلمه غلط است » ، و در میان سخن میفهمانید که این را
 نخواهید و هر چیز دیگری میخواهید بخواهید . مجلسیان پاسنهای سخنی دادند .
 رفت که دوباره پاسخ بیاورد و هنگام شام می‌برد که آمد و چنین پیام آورد : « شاه
 میفرماید با همه محذورات عزل مسیو تویز و پریم تیارا مدزول کردیم . لفظ خسرویه را
 هم « مشروعه » میکنیم . ما دولت اسلام هستیم و سلطنت مشروطه باشد » . مجلسیان باز
 بر آشفته ، و بیادهای سختی برخاستند و آشکری پاسخ دادند که جز از « مشروعه » نام
 دیگری نخواهیم پذیرفت .



پ ۶۴
 عضدالملک

در تبریز امروز همچنان بازارها بسته و مردم در تلگرافخانه و آن پیرامونها میبودند. و باز شور و خروشی میرفت. امروز دفترهای عالی را مهر و موم کردند و تذکره خانه را از کار بازداشتند و انبار ذخیره را بدست گرفتند. امروز نظام الملک والی تلگرافخانه آمد و پیداست که از روی ترس میبود. شاگردان دبستان امروز نیز آمدند و رفتند.

عشکام پسین چون از تهران جز تلگرافهای نومیدی آموزن تعمیر رسید یکدسته بیتابی بیشتر نمودند. شادروان شیخ سلیم روی پنجره ایستاد یا سخنانی با آرام گردانیدن آنان گویند و چنین گفت: «انشاءالله تا فردا جواب میبرد. اگر خدا تکرده عقوبدها را حاصل نشود خواهیم گفت کلمه را که میدانیم».

پنج ساعت از شب دوشنبه میگذشت که از تهران تلگراف نماینده گان دوباره برداشته شدن نوز و برین رسید و مردم اندک آرام گردیده و پراکنده شدند.

روز دوشنبه بیست و یکم بهمن (۲۷ ذی الحجه) باز از نامداد مجلس برپا گردید باز حاجی مخبر السلطنه آمد و این بار چنین عنوان کرده: «دیروز ما مور بگفتن بودم امروز ما مسور به شنیدن عستم. ولی من باب خیرخواهی عرض میکنم که مشروطه بودن دولت ایران صلاح نیست. جهت اینکه در دولت مشروطه آزادی عمه چیز است در این صورت آزادی ایران هم لابد باید بشود. آنساییکه در میان ما عدویشان کم نیست ما آن ها را نمیشتاسیم آنوقت دستاویز میکنند که ما را آزادی یابد و در هیچ مواقع مانع نیاید نه و خرد این بر اسلام است».

این سخنان را باو سپرده بودند که بیاید و بگوید و باشد که از این راه دو تیرگی به میان مجلسیان افتد. ولی چه دو سید و علماء و چه دیگران عمگی ناخشنودی نمودند. و در در خواستهای خود پا فشاری نشان دادند. حاجی مخبر السلطنه باز رفت که پاسخ بیاورد.

امروز هم تهرانیان در بهارستان انبوه میبودند و شور و خروش نشان میدادند. از آنسوی در تبریز امروز چشم مردم بیشتر گردیده و گفتگو از آن میرفت که قورخانه را بدست گیرند و تفنگها را بیرون آورده بمجاهدان بخشند. واعضایان باز با آرام گردانیدن مردم کوشیدند شاگردان دبستانها آمده و چون در حیاط جا باز نبود بروی پشت پام رده کشیده و هر روز میخواندند:

آه ای آزادگان از دست استبداد داد	خانمان شش هزاران ساله را بر باد داد
بکنفر کن ما دوش عشکام زاد آزاد داد	بهر چه خود را بدست جور استبداد داد
عردم از هر گوشه ای میآید این قریباد	آه ای آزادگان از دست استبداد داد
	خانمان شش هزاران ساله را بر باد داد

عشکام پسین از نمایندگان تلگراف آمد که بدلساری کوشیده و چنین نوشته بودند: «همه مردم ایران با شما هم آوازند. از نامداد در مجلس بودیم و انشاء الله

تا دو ساعت از شب رفته نتیجه عمل معلوم میشود. بهر قسم است شورش اعلی را ساکت کند».

پدپنسان دوز میگذشت. آنان در دارالشوری و اوقیان در تلگرافخانه چشم پراه پاسخ دربار میدوختند. در این میان کسانی از نیکخواهان به میانگیری می کوشیدند. یکی از آنان عبدالملک سرایل قاجار میبود که همراه حاجی مخبر السلطنه بدربار میرفت و پهلویگیری از محمد علیمیرزا می کوشید.

محمد علیمیرزا خود را در تنگنا میدید و از آنسوی نمیتوانست گردن بمشروطه گزارد. این بود در پاسخ دولت می ایستاد. ولی چون فشار تبریز ساعت ساعت فروتر می گردید ناگزیر شد پاسخ دهد و گردن بخواست توده گزارد. و خواه و ناخواه دستخطی بیرون داد.

یکساعت و نیم از شب سه شنبه گذشته حاجی مخبر السلطنه آن را بمجلس آورد. مردم که چند هزارتن در سخن بهارستان و در نطقهای آن گرد میبودند شادی بسیار نمودند. و چون حاجی مخبر السلطنه در برابر دو سید و دیگر علماء ایستاد و آن را خواند از عرسو، از درون و بیرون، آوازها به زنده باد مشروطه بلند گردید. مردم شادی و خشنودی بی اندازه نشان دادند. همانشب دارالشوری بتلگراف به تبریز و دیگر شهرها آگاهی فرستاد.

در تبریز فردا باز مردم در تلگرافخانه گرد میبودند و بار برخی در خواستیا کرده بگشایان بازارها خوشنوی نمیدادند. ولی سردستانک پاسخ دادند و همه را بیازار فرستادند.

تلگراف دارالشوری را که دستخط شاه نیردر آنست در اینجا می آوریم:

« خدمت حضرات دستهبان آقایان حجج الاسلام آذربایجان ادام الله توفیقاً تم و
و انجمن محترم علی بحمدالله و ائمت که توفیقناات الهی و همت ابدای وطن خصوصاً اعلی و
و باغیرت آذربایجان در تکمیل نوافس قانون اساسی استحکام مشروطیت لفظاً و معنای دستخط
« جوان مطاع مذکورانه شرف بخشید جادارد مجلس بدوم ایضای وطن بگویند
و الیوم اکتم لکم دینکم عین دستخط شما بوی ذی الامتیار. میشود.»

« جناب اشرف صدراعظم سابق عم دستخط فرموده بودیم که نیات مقدسه عاجز را
« توجه باجراه اصول قوانین اساسی که امضاء آنرا خودمان از شاهنشاه مرحوم انارالله
« برهان گرفتیم بیش از آن است که ملت بتواند تصور کنند و این مدعی است از همان
« روز که فرمان شاهنشاه مبرور انارالله برحانه شرف صدور یافت امر بتأمین مجلس
« شورای ملی شد دولت ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنسلیوسیون بشمار میآید
« ذمتهی ملاحظه که دولت داشته این بوده است که قوانین لازم برای انتظام وزارتخانهها
« و دوایر حکومتی و مجالس بلدی مطابق شرح محمدی صلی الله علیه و آله نوشته آنوقت

و بموقع اجراء گذارده شود. عین این دستخط ما را برای جنابان مستطابان حجج الاسلام و سلمه الله تعالى و مجلس شورای ملی ابلاغ نمایند (۲۷) ذیحجه الحرام ۱۳۲۴ : (شورای ملی) .

برای نوشتن دنباله قانون اساسی از مجلس ، سعدالدوله و تقی‌زاده و مشارالملك و حاجی امین‌الضرب و حاجی سید نصرالله و مستشارالدوله را برگزیدند و خواهم دید که چه نتیجه پدید آمد .

اما نوز ویرم : باستانی نمیخواستند از میان بروند و این را باور نمی‌کردند که ایران دیگر شده و يك نیرویی بنام آزادیخواهان پدید آمده که بد خواهان را بر نمی‌تابد. آنان را چون برداشتند یکنون دیگر از بلژیکیان بنام و کپنه ، بجای نوز نشست که مدیر گنبرك و خود در زیر دست نوز می‌بود و همان رفتار او را می‌نمود . نوز نیز از دادن حساب خودداری نشان عیداد و چنین گفته میشد پاره نوشته‌های اداره را که بزیان خود دیده در آورده و آتش زده . از آنسوی ناورم که تبریزیان بتذکرده او را خواسته و شاه نیز پذیرفته بود بند نگردیده و از ایران روانه شده بود.

بدینسان شورش پس از شش روز پایان رسید . اما نتیجه‌های نخستین دستهای که از نوده چنان نگریدند آن : نخست مشروطه استوار گردید و راه رخنه بان بسته شد . دوم کمیهای قانون اساسی دانسته شد و بنوشتن يك دنباله‌های برای آن آغاز کردند . سوم مسیو نوز که خود خاری شده و بچشم ایرانیان فرو میرفت از کار برداشته شد . چهارم محمد علی‌میرزا دانست که هم‌اورد او نه تهران ، بلکه تبریز میباشد ، و اگر بر انداختن مشروطه را می‌خواهد باید نخست بچاره آنجا کوشد و خواهیم دید که بچه اندیشه‌هایی در باره آن شهر پرداخت .

اینها مایه شد که بار دیگر در مجلس گفتگوهایی از نوز و بلژیکیان میان آمده و از وزیر مالیه بازخواستهایی شد . نیز انجمن تبریز بار دیگر تگراف فرستاد و سخت گیریایی بداران شوری نمود .

اینها از یکسو نیروی مجلس را در برابر فروتر میگردانید و از یکسومیان مردم ارج آنها بیشتر میساخت . مردم يك دستگاهی را که هیچگاه نپنداشتندی با دیده می‌دیدند . با اینهمه چون در آن میان محرم (سال ۱۳۲۵) فرا رسید و بشیوه همد ساله روضه خوانیها بر باشد برخی روضه‌خوانها در تهران بیدگویی از مشروطه و مجلس پرداختند . یکی از آنان سید اکبرشاه بود که از دیرگاهی خود را بدخواه دوسید گردانیده بود ، و این زمان گستاخ گردیده از مجلس و مشروطه عم بد می‌گفت .

چنانکه نوشته‌ایم در آغاز کوششهای دوسید این یکی از پیرامونیان آنان میبود و در کوچیدن بعبدالعظیم همراهی نمود ، و یکماه که در آنجا درنگ داشتند این با حاجی

شیخ محمد هرروز پتیر رفتندی و مردم را سرگرم داشتندی . لیکن پس از بازگشت از عهدالعظیم بنام آنکه پول باو کم داده شده از پولهایی که برای دوسید فرستاده می‌شد تنها بیستوپنج تومان باورسیده ، آزرده گی

می نمود ، و کم کم از دوسید جدا گردید و زیان بگله و بدگویی باز کرد ، و این بار خود را بحاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه بست . و در (محرم ۱۳۲۴) که در خانه او بمنیر میرفت از زبان سرازها درباره دوسید باز نمی‌ایستاد . چون دو سید و عمراغان ایشان در روضه خوانیهای خود از دادن چایی بمردم بنام آنکه قند و چای کالای بیگانه است و میباید کمتر بکار برد ، خودداری می نمودند ، این در منبر بشکوهش از آنان برخاسته چنین میگفت : دعوی دارم ارجسی که بجهت دخترها و عروسهای خرد لباسهای زربفت درست می‌کنند و بجهت عزای سبط رسول از دادن چایی مضایقه می‌نمایند ، سپس چون مشروطه داده شد و جایگاه دوسید



پ ۶۵

شعاع السنطه

بسیار بالاتر گردید و امامجمعه و دیگران از راه فردتنی پیش آمدند . این نیز بخاموشی گرایید و زیان در بست . لیکن چون محمد علی‌میرزا پادشاه گردید و با مشروطه دشمنی نشان داد این باز مایه دلبری اکبرشاه و عاانندگان او گردید .

اگرچه محمد علی‌میرزا سهرانک اخته و این زمان جز سراجی بمجلس نشان نموداد ، لیکن راز درون او را همگی میدانستند و چون از اینسوی مغرم فرا رسیده و بازار ایمان گرم شده بود خودداری شواسته بین گویبایی میپرداختند . بویژه در جاییکه دارنده خانه از بدخواهان مشروطه میبود که گستاخی بیشتر میکردند .

روز سه شنبه بیست و نهم بهمن (۶ محرم) در خانه سید محمد پسر سید علی اکبر تفرشی سید اکبرشاه باز بیدگویی از مجلس پرداخت . از پادشاه سیدی پاسخ داده بچلو گوی کوشید و کسانی هم با این باوری نمودند . از آنسوی شیخ زین‌الدین زنجانی به پشتیبانی از اکبر شاه برخاست و طلبه‌های همراه او سید مشروطه خود را زدند ، و از اینسوی

یکدسته از طلبه های مدرسه حاجی ابوالحسن بیاری این آمدند و در میانته زد و خورد رخ داد. طلبه های مشروطه خواه دست بزدی کرده بخانه بیبیانی و طباطبائی رفتند و دار خواستند ، و دوسید چگونگی را بشاه نوشته و پافشاری نمودند ، در نتیجه آن شاه دستور داد شیخ زین الدین را از تهران بیرون کنند و سید اکبر شاه و بدگویان نیز دستگیر شوند . شیخ زین الدین و عمده شان او که سید محمد نقرشی و سید اکبر شاه و صدرالمحققین و گروهی از طلبه ها بودند ، چون چنین دیدند به عبدالعظیم پناهنده شدند ، و چنانکه گفته میشد شماره شان تا هفتاد و هشتاد تن میرسید . ایشان نخستین دسته های بودند که از توده جدا گردیدند و چون آگاهی از کار ایشان بشهرها رسید مایه دلگیری آزادبخواهان گردید .

ولی در این هنگام هنوز پدیه های خودکامگی فراموش نگردیده و کسانی که جنبش پدیه ها داده بود از نیرو بیفاده بود ، از آسموی خود ایشان گمان ارجحاری شمرده نمی شدند و دستاویزی برای جدا شدن از توده در دست نمیداشتند ، این بود مردم پروا نمودند . محمد علی میرزا که درین برانگیختن دشمنانی برای مجلس میبود او هم باینان ارجح نگذاشت . نتیجه آن شد که پس از سه هفته کما بیش پشیمانی نمودند و نامه های با دستینه اکبر شاه و صدرالمحققین بمجلس نوشته و در آن د بنعام قسعیای مشروطه ، سرگند خوردند که در اول تاکنون بمجلس شورای اسلامی دشمنی نداشته اند و نمیدارند و بیزاری از کار خود نمودند . در مجلس گفتگو بمیان آمد و دوسید و دیگران سخنانی درآوردند و بیزاری جویی آذان را بدبیرفتند . آنان چشم میداشتند که کسانی بروند و ایشان را بتهران بازگردانند ولی چشمداشت بیجایی بود و بخودشان واگزار کردند که پراکنده شوند و باز گردند .

در این میان دواالشوری چند رشته کارهای ارجحاری را از پیش میبرد

کارهای ارجحاری دواالشوری

زیرا از یکسو تکان بجهت رسیده و در همه شهرهای ایران میانته گفته و تر ، و خودکامگی و مشروطه ، و ستم و داد نبرد آغازیده و در بسیار جاها دوشهر گنجای کهن کار خود را همیکرد و آشوب در میانته

پدید میآورد . مجلس بجهت اینها از دور دیده بانی می نمود و بمواداران آزادی باوری میرسانید ، و در برخی جاها انجمن نیز باین کار را بگردن می گرفت .

در خراسان که آصف الدوله بجلوگیری از بر پا کردن انجمن برخاسته بود در سایه فشار او را ازوالگیری برداشتند ، او خوار و زبون بتهران آمد . مجلس باین اندازه پس نکرده و داستان فروش دخترهای قوچان را دنبال کرده بارها از این باره گفتگو شد . ایرانیان عشق آباد تلگرافی بمجلس فرستاده بودند بدینسان : « ما بچشم خود دیدیم که اطشال قوچانیها را در عشق آباد مثل گوسفند و سایر حیوانات بتر کما تان می فروختند و کسی نبود دادرسی نماید » . این تلگراف چون در مجلس خوانده شد بسیاری از نمایندگان خودداری نتوانسته بگریزند ، و در نشست ششم اسفند (۱۳ محرم) میرزا محمود کتایب فروش آگاهیهای گشاده تری در آن باره داده چنین گفت که داستان دو تاست : یکی آنکه چون

در سال گذشته در خراسان ملخ جواری شده و کشتیا بار فدا شده بود مردم بشاه نامه نوشته

و دادخواهی کردند و شاه گفت کسی برای بازرسی فرستاده شود . ولی این الدوله گوش فداد و آصف الدوله و کارکنان او فشار آورده مالیات خواستند و مردم ناگزیر شده دختران خود را فروختند که تر کما آنها خریدند . دیگر آنکه سالار منجم بجنوردی از سوی دولت برای جلوگیری از ناخت و قاراج تر کما آنها میبود و سالانه پولی از آن باره میگریفتی . ولی آصف الدوله آن پول را برید و او نیز تر کما نان را برانگیخت که بخانه قوچان ریختند و پس از کشتار و تاراج شصت تن کما بیش از زنان و دختران را دستگیر کرده با خود بردند و در عشق آباد فروختند . در پایان این گفتگوها مجلس پافشاری نمود که آصف الدوله بپازرسی و دآوری کشیده شود .



پ ۲۶
سید اکبر شاه

پسر سبدار که در تنکابن آن دژ رفتاری را کرده بود او را از آنجا برداشتند . در قزوین دو تن نماینده برای مجلس برگزیده شده ، ولی چون دو تهرگی در میان بود سه دیگر در شاهزاده حسین گرد آمده و باشوب برخاسته و از روانه گردانیدن آنان جلو میگرفتند . مجلس تلگراف فرستاد و آشوب را فرو نشاند و دو تن نماینده ، که شیخ حسین شهیدی و میرزا حسین طبیب می بودند بتهران آمده بکار خود پرداختند .

در رشت انجمن برپا گردیده ، ولی یکدسته از بدخواهان بدشمنی برخاسته و آشوب می نمودند و آنان هم انجمن دیگری برپا کرده بودند که سپهدار حکمران آنجا پشتیبانی نشان میداد . انجمن تبریز و دواالشوری بابتلگراف باوری از انجمن آزادبخواهان نمودند و پس از کشتا کشتیهای بسیاری در آنجا نیز آزادبخواهان فیروز گردیدند .

خل المملطان که از زمان ناصرالدین شاه فرمانروای اسپهان و آن پیرامونها بوده و در آنجاها سراها ساخته و دیده خرید و ریشه سختی دو انبده بود ، بآنکیزش آقا تاجقی و دیگران ، اسپهانیان برو شویده و برداشتن ویرا میخواستند ، و چون از تیران درخواست

آنان پذیرفته نمیشد بازارها رایسته و پادشاهی بسیار مینمودند. مجلس هم چون بر افتادن اینگونه فرمانروایان ریشه‌دار را بسوسه مشروطه میدید قمرای با ایشان مینمودند و در نتیجه ملل السلطان از آنها برداشته شد.

در کرمانشاهان بر سر برپا کردن انجمن کینه‌های کهن بجوش آمده و آشوب بزرگی برخاسته بود. چنانکه چند بار زد و خورد رخ داد و کسانی در میانگشته شدند. مجلس بفروختن آسوب آنها کوشید. ولی کاری نتوانست و تا دبری کشاکش و تا ایمنی در میان میبود.

این آشوبها از تکان مشروطه پدید آمده و چنانکه گفتیم خود کشاکشی میان کهنه و نو میبود. چیزی که عمت نادانها و کینه‌های کهن نیز بمیان می آمد. این کشاکشها ناگزیر ساخت کدستی. الدوله بگله برداشته و چنین گوید: «آه غیر از اهالی آذربایجان که بترتیب صحیح انتخاب و کابلی خود را نموده و با احترام روانه کردند سایر ولایات نفهمیدند و اغراض سابقه خودشان را در اینمورد بروز دادند. مثل قزوین و کرمانشاه و غیره».

اینها در ماه اسفند میبود. روزهای باز پسین آناه مجلس يك کار ارجح دیگر هم با تمام رسانید. چنانکه گفتیم بودجه سالانه دولت شن کرور کم میداشت که با پیشی جای آنرا پر گردانند. مجلس کمیونی برای این کار برگزیده بود که یکی از باشندگان آن وثوق الدوله میبود. ایشان برای چاره دوکار را باندیشه گرفتند: یکی آنکه بدرآمد افزایند، و دیگری اینکه از دریافت بکاهند. درباره افزونی بدرآمد نیز چند چیز را باندیشه گرفتند:

(۱) افزودن تفاوت عمل، بدرآمد. چگونگی آنکه دولت مالیاتهای بدیده‌ها و دیگر چیزها گزارده بود و کتابچه‌ای برای آن در دست عیدالت. ولی حکمرانان زمان برمان بآن مالیاتها افزوده و خود کتابچه دیگری بدیده آورده بودند، و چون مالیات را حکمرانان گرد آورده و بدولت پرداختند، ایشان از مردم از روی کتابچه خودشان گرفتندی و بدوشت از روی کتابچه خود آن پرداختندی، و آن قزونی را که تفاوت عمل، نامیده شده بود بخش کردندی: بخشی را بصدر اعظم و دیگران بعنوان پیشکش دادندی و بخشی را خودشان برداشتندی و در برخی جاها این قزونی بسیار قزون بودی. مثلا در کرمان مالیات گذارده دولت ۴۴۰۰۰ تومان، و مالیات گرفته حکمرانان ۱۷۰۰۰ تومان میبود. کمیون چنین نهاد که همه این قزونیها بحساب دولت در آید.

(۲) بر انداختن دیول. بسیاری از آبادیها به دیول داده شده بود. بدینسان که کسافیکه از درباریان و از سرکردگان فوج و مانند اینها از دولت سالانه یا ماهانه گرفتندی دولت بجای آنکه خود یکسره پردازد مالیات يك دیهی را باو واگردی که خود از دیه نشینان بگیرد، و این کسان چون سالیان در از این کار را کرده بودند آن دیه‌ها

را از آن خود میسرزدندی. در اینجا نیز قزونی در میان میبود. زیرا بیشتر دیه‌ها زمان بزمان آباد تر گردیده و مالیاتش قزوتر شده بود ولی قزونی را نیز قبول داران گرفتندی. کمیون چنین نهاد که قبول بیکبار بر انداخته شود و همه آن مالیاتها بحساب دولت در آید، و آن کسان از صندوق ماهانه یا سالانه داده شود.

(۳) بر انداختن تسعیر. چگونگی آنکه يك بخش مالیات دیه‌ها غله بودی که می‌بایست سالانه بانبار دولت بفرستند. ولی از سالیان دراز چنین میبود که بهای آن را بدولت میپرداختند. از اینجا نیز قزونی پیدا میشد. زیرا آذنان که در زمان بسیار پیشتری این را یا دولت نهاده و بهای کمی برای غله گفتگو کرده بودند همیشه بهای کم آن زمان را میپرداختند در حالیکه بهای غله اکنون بیخ یا شش برابر آن گردیده بود.

این سه زمین در مجلس در چند نشست بگفتگو آمد، و نخست کسانی خرده‌هایی می‌گرفتند و ناخشنودبهای مینمودند. ولی چون گفتگو شد و زمینه روشن گردید همرا پذیرفتند. ولی این پیش آمد يك نتیجه دیگری نیز دیهی خواستی داشت، و آن اینکه یکدسته از مفتخواران را از توده جدا گردانند. زیرا همه دیده‌داران و دیول داران و حکمرانان از آن خواستندی و تجدید، و خواهیم دید که از این راه چه دشمنیها پدید آمد و چه کینه‌ها رخ داد.

نخستین کابینه قانونی

يك پیش آمد دیگری در همانروزها کناره جویی مشیرالدوله صدراعظم بود. دانسته‌شد بچرخه کناره‌جست. آیا خودخواست یا محمدعلیمیرزا نخواست. پس از کناره جویی اولیک کابینه‌ای بدانسان که خواست مجلس بود و انحصار تیریز جمع‌چنان در درخواست

آن بافقاری نشان داده باز یادآورها مینمود پدید آمد. بدینسان که همه کارها و ادارهای دولتی را بهیست بخش گردانیده وحشت و رارتخانه پدید آوردند. اداره‌های نگراف و تذکره و صندوق مالیه که از دست نوز گرفته شده بود هر یکی بوزارت خاتمه دیگری داده شد. هفت وزیر برگزیده گردیده، و چون میبایست بمجلس شناسانیده شده و هر یکی پاسخ دهی را بگردن گیرد، روز پنجشنبه بیست و نهم اسفند (۶ صفر ۱۲۲۵) بمجلس آمدند، و چون صدراعظم و اسر وزیر در میان نمی‌بود وزیر داخله آنان را بشناسانید، بدینسان:

نایب السلطنه وزیر جنگ، فرمانفرما وزیر عدلیه، علاء السلطنه وزیر امور خارجه، وزیر اقنم وزیر داخله، ناصرالملک وزیر مسالیه، مخیر السلطنه وزیر علوم و معارف، مهندس المسالک وزیر فواید عامه، وزیر همایون وزیر تجارت.

چنین گفته شد چون وزیر جنگ خود ناخوش بوده و بمجلس نتوانسته بجاید دبیرالدوله بعنوان دستپاری او آمده. راستی این بود که نایب السلطنه میخواست دست از وزیر جنگی بر ندارد، از یکسو هم آمدن بمجلس را کمی خود میسرده و باین بهانه دست میازید.

وزیر داخله چنین گفت: «معرض این بود که هیئت وزراء و کابینه تغییری کرده بود مرفی از ایشان در مجلس بشود و همه ملت امروزه بدانند که دولت و ملت یکپست و باید دست بیکدیگر داده و کار بکنند تا مملکت معمور و آباد گردد.»

شادروان بهیچانی از سوی مجلس سپاس گزارد. گفته شد چنانکه نمایندگان میگویند خورده اند میباید وزیران هم سوگند خوردند. وزیر داخله کد خود چنانچین سر وزیر هم میبود چنین پاسخ داد:

«فردا که جمعه و اول سالمت اسافاق پس فردا جمع شده در حضور اعلیحضرت همایونی یا حضور حجج الاسلام قسم یاد مینماییم.»

وزیر عدلیه گفت: «حیج ریز مبارکتر از امروز نیست که تماماً یا جان و مال برای ترقی مملکت حاضر شده اند. والینم حاضریم قسم رسا مینماییم و حیج ایسانی از قسم نداریم.»

نمایندگان و نمایندگان شادی بسیار نمودند. ولی این گفته ها از وزیران و آن نبود سوگند که مباد اند جز بگوشته دروغهایی نبود. محبت علی میرزا همچنان با عسروطه دشمنی میداشت. چیزیکه عست چون در نهان بکارهایی میکوشید در بیرون رویه کارهایی مینمود. در همین روزها با میرزا علی اسفرخان اتابک که در اروپا میبود گفتگو میداشت که او را بایران بازخواهد و رشته کارها را بدست او سپارد و این کابینه جز چند گامه نخواستنی بود.

اداره های زیر دست و زمینه کارهای خز و وزیر را پرسیدند و وزیر داخله فهرستی در آورد بدینسان:

وزارت عدلیه

اداره محاکمات داخلی.

وزارت خارجه

اداره تشریفات، اداره تذکره، اداره محاکمات خارجه، اداره پولایتیک، اداره قونسولگری.

وزارت داخله

اداره ایالات، اداره تلگراف، اداره پست، اداره نظامیه، مجلس، اداره قریوران، اداره بلدیه، اداره پولیس و ژاندارم، اداره حفظالصحه.

وزارت معالیه

اداره معانات، اداره گمرکات، اداره خالصجات، اداره شرایخانه، اداره وظائف، اداره تقنیش محاسبات.

وزارت جنگ

اداره مخزن، اداره ذخیره، اداره قورخانه و کارخانهجات نظامی، اما مازود

اداره محاسبات نظامی، اداره توپخانه، اداره سواره نظام، اداره پیاده نظام، اداره محاکمات عسکری، اداره بحریه.

وزارت معنوم

اداره مدارس، اداره اوقاف، اداره مطبوعات، اداره حفریات موزه، اداره مطبعه دولتی، اداره ابنیه عتیقه.

وزارت شواید عهاده

اداره طرق و شوارع، اداره معادن، اداره شوسه و راه آهن و جنگلها.

وزارت تجارت

اداره تجارت، اداره محاکمات تجارتمی داخله، اداره قلاحت، اداره صنایع

این نخستین کابینه قانونی بود که بمجلس شناسانیده گردید. یکی از کارها که در این زمان در تهران رخداد، آن بود که حاجی شیخ فضل الله بدستاوین برخی از نوشته های کتاب «مسائل المحسنین» طالبوف را بیدین خواتد (تکفیر کرد). این سخن بروز نامه ها نیز افتاد و در حیل المتین در آن باره گفتار نوشته شد، و گویا یکی از بهانه ها که طالبوف برای ترفیق بتهران داشت همین میبود.

در این میان در پایان سال در تبریز نیز برخی کارها رخ میداد. کمیایی برخی پیش آمدهای نان که گفتیم همچنان مایه گرفتاری می بود. چون انجمن تان را بهشت عباسی پایین آورده بود، این بنا نوایان گران افتاده بکار شکستی می کوشیدند. از آن سوی دبه داران که بیشترشان مشروطه

را از درون دل دوست نداشتند از فروش غله خود داری نشان میدادند. انجمن از نظام العلك خواست که بآنان فشار آورد و بفروش غله وادارد و نظام الملك عمرانی نشان داد. ولی در نهان جز بکار شکستی نکوشید. گروهی از آزادیخواهان در انجمن انبوه شده و خواستار گردیدند که پرک داده شود خود آنان بکار برخیزند. ولی انجمن آن را مایه آشوب دانسته بجلوگیری پرداخت.

روز سیام بهمن (هفتم محرم) میرعاشم دلجویی از تهران باز گردید. چنانکه گفتیم این را از تبریز بیرون کردند. سپس انجمن ایالتی بنام دلجویی از مردم دوجی و بیاس پیشگامی آنان، او را یکی از نمایندگان دوازده گانه آذربایجان برگزید، و با تلگراف «اعتیارنامه» برای وی فرستاد. و میرعاشم چند روزی بمجلس میرفت و در گفتگوها همراعی مینمود. ولی پس دانسته است بهر چه کناره گرفت و چنانکه گفتیم به تبریز بساز گردید. ما را در این باره آگاهی درستی نیست. گویا او خود آروزمند باز گشتن به تبریز می بود. و انجمن باز برای دلجویی از مردم دوجی این را پذیرفته و باز گشتن او خشنودی نموده و خود امید می بست که میرعاشم گذشته را فراموش ساخته دلسوزانه همدستی خواهد کرد. و همین امید بود که چند روزی پس از آن، کسانی از باشندگان انجمن بخانه

وی رفتند و او را برداشته با شکره و پاسداری بانجمن آورده و یکی از نمایندگان گردانیدند .

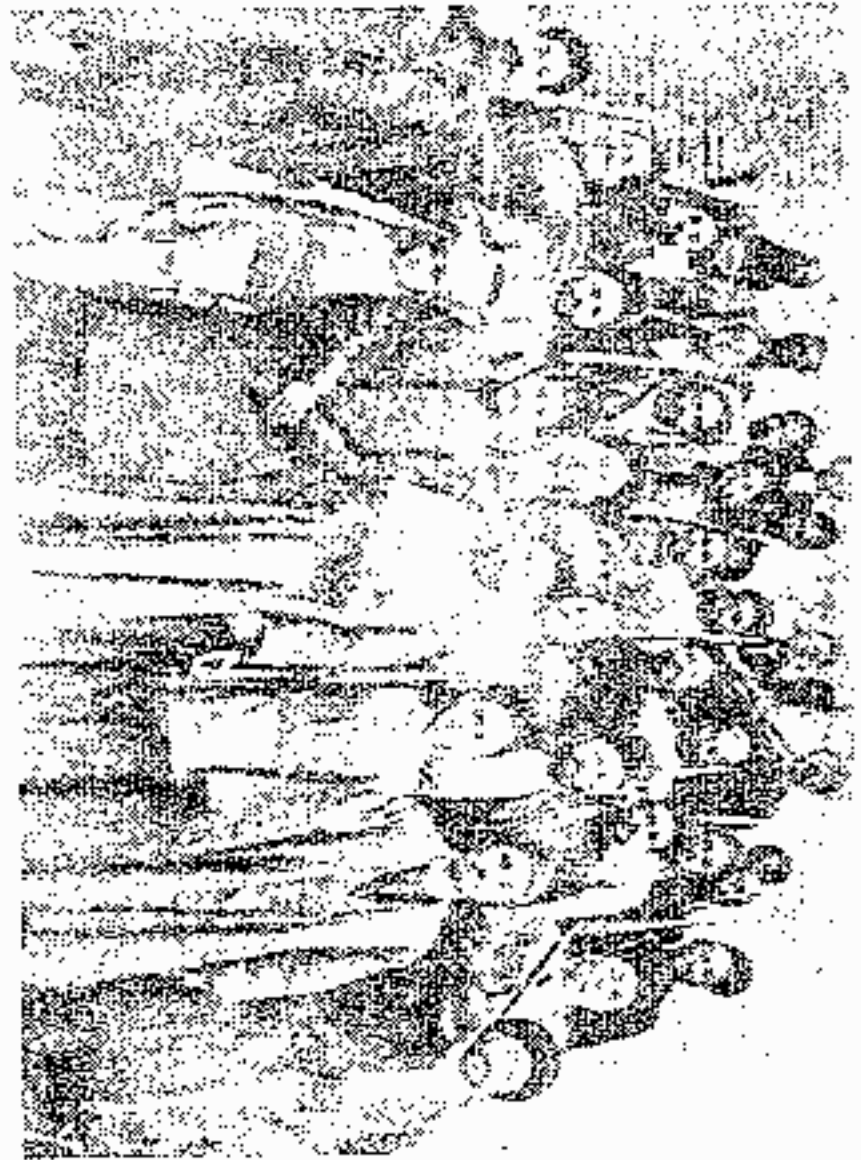
دو تن از نمایندگان مجلسی که هنوز نرفته بودند (حاجی امامجمعه خوین و حاجی محمد آقای حریری) روز چهارشنبه هفتم اسفند (۲ محرم) بازارها را بسته و آنان و اینوزبانکوه بسیار روانه گردانیدند . این دو تن نیز از راه قفقاز آهنگ کردند .

شب دوشنبه دوازدهم اسفند (۱۹ محرم) داستان شگفتی رخ داد و آن اینکه حاجی میرزا حسن میلانی را که یکی از نمایندگان انجمن می بود ، هنگامیکه از انجمن در آمده و همراه یک نوکر بغلامی رفته و کوچه با گلروله زدند ، گلروله از دوش او خورده و از دماغش بیرون افتاد . زنده بگریخت و شناخته نگردید . حاجی میرزا حسن را بخانه‌اش بردند و قانچندی در بستری میخواستند تا بهبود یافت . زنده و هر چه جستند پیدا نکردند . و چون حاجی میرزا حسن مردی یازدگان و بی آزار می بود و خود او دشمنانی نپیدا داشت گمان بیشتر به بد خوانغان مشروطه می رفت که بکینه خوین یا برای ترسانیدن چشمها بچنین کاری برخاسته اند .

گفتیم مسیو نوز گردنکشی نموده حساب نمیداد ، از آنسوی اداره های گمرک و پستخانه همچنان در دست بلژیکیان می بود و آنان رفتار خود را با زیر دستان مسلمان دیگر کرده و باز در خوین می نمودند و از دشنام و پرده دری نیز پارانمی استادند . این بود انجمن باز دیگر پشتلگراف درازی پدارالشوری فرستاده ارسست کاری نمایندگان در باره وزیران بلژیکیان آوردگی نمود ، (و گفتیم که این سخنگری کار گر افتاد و کاپینه پدانشان که خواست مجلس میبود پدید آمد و بنفوز نیز در باره حساب فشار آوردند) . از آنسوی در تبریز کارکنان گمرک و پستخانه سران اروپایی خود شوریدند ، و همگی دست ارکار کشیدند و چنین گفتند که تا اداره ها از دست اروپاییان گرفته نشود ما یکار نخواهیم پرداخت . انجمن پشتیبانی از آنان نموده تلگرافی پدارالشوری فرستاد . بد زبانسی بلژیکیان همگی بر خورده بود و بارها در انجمن گله از رفتار آنان بیان آمد . انجمن خوانستار بود که چنانکه نوز رفته دیگر بلژیکیان عم بروند ، و این بود بعورش کارکنان گمرک و پستخانه ارج بیشتر میگزاشت . گذشته از تلگرافیایی که پدارالشوری نمایندگان آذربایجان در آنجا می شد ، حاجی میرزا حسن معتمد و نفع الاسلام و حاجی میرزا محسن حسر کدام تلگرافی بنام فرستادند و برداشته شدن بلژیکیان را خواستار گردیدند .

ولی این کوششها نتیجه نداد ، و با حال آتروزی نشدنی بود که بیکبار دست بلژیکیان را از کار دور گردانند . و از کوششهای انجمن تنها این نتیجه بدست آمد که در تبریز سران گمرک و پست از کار کنایمکه شوریده بودند دلجویی نموده و نوید نیک رفتاری داده و دوباره ، سرگردان برودند .

یکی دیگر از کارهای انجمن در این روزها پراگردانیدن استیضافه بود . چنانکه گفتیم در آغاز کار پدادخواعیها نیز خود انجمن می رسید . ولی پس دادگاهی بیفاد



۱۲۸۶

این پیکره در سال ۱۲۸۶ (۱۲۲۵) برداشته شد و نشان میدهد یکسختی از کوششگان و آزادخواهان تبریز و نمایان آنان را از راست بچپ چنین است :
دهم یکم : (۱) میر قاسم لیلوایی (۲) آقا کریم اسکندانی (۳) حسن پسر علی مسیو (۴) علی مسیو (۵) ضرفام - دانسته نیست برای چه میزان آزادخواهان بوده (۶) قدیر پسر علی مسیو (۷) نعلی شناسیم .
زده دوم : (۱) و (۲) نعلی شناسیم (۳) محمود آقا پسر حاجی محمد عم (۴) میر علی اکبر مرادج (۵) حاجی محمد عدو (۶) نعلی شناسیم .
زده سوم : (۱) نعلی شناسیم (۲) مشهوری ، محمد علیخان (۳) نعلی شناسیم (۴) کریم لای حسن باغبان (۵) نعلی شناسیم .
از رده چهارم کسی را نعلی شناسیم - از رده پنجم آنکه ننگ بدست ایستاده آمد آقا قاضی کجی و آنکه پیلوی او پستاده حاجی خان پسر علی مسیو است .

نهاد ، و اکنون داسنیانانه یادادگاه دوم نیز پدید آورد . هنوز مجلس قانونی برای عدلیه نگزارده و از تهران دستوری در این باره نرسیده بود . ولی چون مردم نیاز میداشتند آنچنین در این کار نیز پیشگام گردید .

در این میان فروردین ۱۲۸۶ فرارسید و بیچار آغازید . این برای ایرانیان نخستین بهار آزادی ، و خود از خوشترین زمانها میبود . انبوه مردم با دلهای پر از امید و آرزو ، در راه پیشرفت کشور بکوشش برخاسته ، و پسر و جوان ، و توانگر و کم‌چیز ، و ملا و

نخستین بهار آزادی

عالمی ، عمگی کار میکردند . هوسا و کینه ها زبون گردیده و آرزوی پیشرفت کشور و توده بهمگی آنها چیرگی میداشت .

در تبریز ، در این بهار یک کارگزارنامه بزرگی پیش میرفت ، و آن مشق سپاهگیری و تیراندازی کردن میبود . این کار از زمستان آغازیده بود ، ولی پیشرفت آن در بهار رخ داد .

چنانکه گفتیم از چند ماه باز ، پادستور انجمن ، روزهای آدینه بازارها بسته میشد و مردم درسه مسجد گرد می آمدند ، و سه تن از سخنگویان که شیخ سلیم و میرزا جواد و میرزا حسین میبودند هر کدام در یکی از آن



پ ۶۸

حاجی شیخ علی اصغر لیلوایی

مسجدها یعنی میرفتند و مردم سخن میگفتند . اینکار پیشرفت بسیاری کرد . بویژه از آن میرزا حسین که خود دستگامی گردید . این مرد با آواز رسا و گیرا شعرهای شورانگیز ، از فارسی و ترکی خواندی و سخنان عتابنده گفتی و دلهای را بتکان آوردی . مردم بسا و زو آوردند و مسجد میرزا مهدی با آن بزرگی سراسر پرشدی و کسانی هم در دالان دم در سراپا ایستادندی .

تا دیری تنها این سه تن میبودند . ولی سپس شادروانان میرزا علی و چوپه‌ای و حاجی شیخ علی اصغر لیلوایی نیز بساین کار برخاستند و آنان نیز از شمار دواعظان مشروطه گردیدند . نیز من ملامحرم نامی را بیادیدارم که او نیز بمنبر میرفت و سخنانی را از مشروطه و آزادی میگفت . ولی همپایه ایشان نمیبود و چندین شاخه تکرید .

اینان سخن از قانون ، و از برابری ، و از همدمتی و مانند اینها را اندندی ، و نویدها مردم درباره آینده دادندی ، و بیشتر برای گفته‌های خود گواه از قرآن و حدیث آوردندی . معنی مشروطه و نتیجه‌های آن را ، بدانسان که اروپاییان می شناختند کمتر میدانستند ، و از سیاست و از رفتاریکه با همسایگان بایستی داشت کمتر آگاه میبودند .

ولی بارها از ناتوانی کشور سخن به میان آورده ، و شکست قنجدیشاه و از دست دادن قفقاز و داستانهای مانند آن را یاد کرده دلهای را سپیانیدندی ، و مردم را بگرفتار تنگ و آموختن تیراندازی و سپاهگیری برانگیختندی . این خواست همگی پیشروان میبود و مردم چون سبیده و خود آرزومند کوشش و جانفشانی در راه کشور می ایستادند ، و عینکه سخنگویان سخنانی در آن زمینه پرداختند بتکان آمدند و کسانی بسیاری از بازاریان و دیگران تنگ و فتنگ خریدند ، و روزهای آدینه در بیرونهای شهر گرد می آمدند و تیراندازی مینمودند و با یاسپ دوانی میپرداختند .

باین کار از زمستان آغاز کرده بودند ، ولی چون بهار آمد بیشتر بان کوشیدند ، و از گردشها و خوشبها بسیار کاسته و باین کار افزودند .

هکما و ارکه خاندان ما در آنجا می نشست یکی از گردشگاههای تبریز است . نوبهاران که سبزه از زمین روید و درختان انبوه با دام از شکوفه رخت سفید پوشد ، فرسخ در فرسخ زمین همه سبز و شاداب و هوا همه پر از گل و شکوفه گردد . در سالهای بعضی در بهار ، روزهای آدینه مردم شهر دسته دسته باینجا رو آوردندی و در باغها پراکنده گردیده و بخوشی و شادی پرداختندی ، و از مرسو هیاو و آواز بلند بودی ، و در این میان فرآشان در باری در اینجا و آنجا مست گردیده ویدمستییا کردند و فریاد و آخوب سر - انگیزختندی . ولی در این بهار ، من نیک بیاد میدارم که جز دسته های اندکی دوا این باغها دیده نمیشدند و اینان نیز ، اگر بتزویکنان رفتی و گوش داری می دیدی بیش از همه سخن از کشور و پیشرفت آن می رانند . دیگر نه فرآشی میداشت و نه کسی را یسارای بدمستی میباشند .

ولی از آنسوی در بیرون پل آبی که دشت و بیابان است روزهای آدینه دسته دست مردم ، سواره و پیاده گرد می آمدند . سوارگان با سب دوانی و پیادگان بپیراندازی می پرداختند . گذشته از پزندگان ، برای بچگان تفنگ چوبین ساخته بودند که آنان نیز در گوشه ای گرد آمده و تیراندازی میکردند .

این گام نخست بود ، و سپس آنرا برای بهتری انداختند ، و آن اینکه در هر کوی یکدسته ، باموزگاری یکی از سرکردگان سرباز (سرکردگان قوجیا) ، بشق سپاهگیری پرداختند . پیر ، جوان ، و توانگر و کم چیر ، به رده ایستاده و با آواز ، یکدو ، پا زمین می کوفتند . ملابان و سپدان ، بادستار و رختهای پلند ، تفنگ پدوش انداخته همپای دیگران مشق میکردند .

بدیشان در هر کوی سرباز خانه ای پدید آورده بسیج موزیک و دیگر افسارها کردند . نیز دسته هایی رخت پیکان دوزانیده پوشیده . از بس سهینه بودند تنها پروزهای آدینه بس تکرده چنین نهادند که همه وزها باین کار پردازند . هر روز هنگام پهن

بازارها را بسته و جیت فروش وقتد فروش و مسگر و سمسار و بازارگان و هر چه که میبودند بخانه های خود میشتافتند و رخت دیگر کرده و ننگه برداشته آهنگه سربازخانه کوی خود میکردند و در آنجا همراه دیگران بشق می پرداختند . هر روز هنگام پهن از هر کوی آواز کوس و شیور و غوغای دیگر ، بر میخاست و روز بروز بشکوه و بزرگی کار میافزود . شهر بیکبار دیگر گردیده و گفتگوی همه از ننگه خریدن ، و مشق سربازی کردن و آماده جنگ و جانفشانی گردیدن شده بود ، و چون از کویچه ها گذشته پهای این شعرا از زبان بچگان شنیدی :

باشاسون دولت مشروطه من حر آن باشاسون

باشاسون مشق ایلمن ملت ایران باشاسون (۱)

(۱) شری بود که در مشق کردن میخواندند و زبان بچه ها نیز افتاده بود

این شور ، همراه گفتگو از کشور و نگهداری آن ، همه جا رسیده و در بیشتر شهرها این آرزو در میان میبود . لیکن جز از تبریز (اندکی هم در رشت) در هیچیک پیش برده نشد و نتیجه بدست نیامد . در تهران ابوالسادات کریمانی و معتمد المنهاج نامانی به آن برخاستند که رخت سپاهی بتن کرده و تفنگ پدوش انداخته مشق میکردند ، و بکده همه پاتان پیوستند ، چیزیکه حسرت چون پیشروان هوا خواهی نشان ندادند پس از زمانی دلسرد گردیده بکنار رفتند . شنیده است که مجلس بچنین کاری خرسندی نمیداد ، و دو سید آن را معایه افشاشد ، و می شماردند .

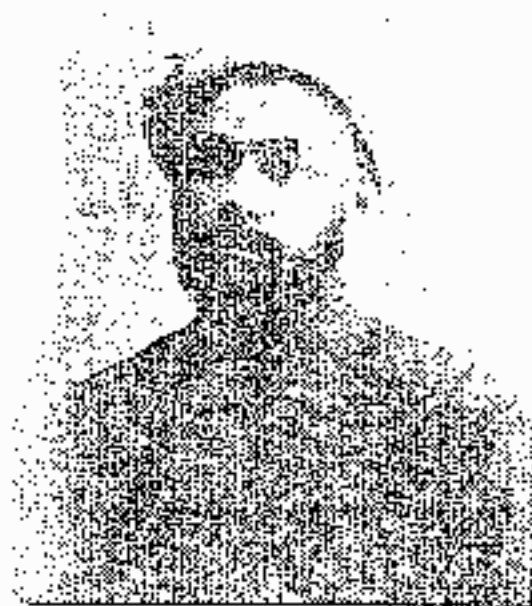
لیکن در تبریز گذشته از آنکه آنبوه مردم از درون دل آن را میخواستند و با آرزو و امید بسیار بان رو آورده بودند ، پیشروان پشتیبانی بسیار نشان میدادند . پس از همه اینها ، در مرکز غیبی و بنگه های برخاسته آن را هوشیارانه راه میبرد . از قزاق جنگ بدست مردم پراکنده دادن مایه هر گونه بیم نواند بود . برای جلوگیری از دستمکان کاردان و هوشیار میباید که از آشوب و خونریزی جلوگیری کرد و کار را بانجام رسانند . آن کانون نهانی این شایستگی را از خود نشان میداد .

این کانون پدید آوردن یکدسته جنگجویانی بنام «مجاهد» میگوئید و راستی را يك سپاهی از میان آورده می آورست و برای پیشرفت آن خواست خود بود که این داستان تفنگ خریدن و مشق تیراندازی کردن راه دستگیری سخنگویان و دیگران پیش آورده بود و از پشتیبانی و هواخواهی نیز باز نمی ایستاد .

بدستان يك بهار بسیار خوش و تاریخی پیش آمده بود . اگر چه از محمد علی میرزا پاره بدخواهیها نمودار میشد ، و در بسیار جاها ناامنی پدید آمده و دولت از جلوگیری از میبایستاد . و از آنسوی در همین روزها گفتگو از بازگشتن میرزا علی اسفرخان اتابک که محمد علی میرزا خواسته بود مرقت ، و از عهد اینها سرگرائی محمد علی میرزا با مشروطه فهمیده میشد و ناگزیر مایه بیم و اندوه میگردید ، با اینهمه يك روز کار خوش و درخشانی میگفتند . در سراسر کشور تکانی پیدا شده و آنبوه مردم با امید و دلگرمی به نیکبهای می کوشیدند و هنوز کشاکش با دولتبرگی در میان دیده نمی شد . گذشته از شهر های بزرگ در شهر های کوچک جنبش و کوشش پیش میرفت .

در آذربایجان در همه شهرها ، از خوی و ارومیه و اردبیل و سلم جیلاخ و سلماس و مراغه و ماکو و بناب و دیگر جاها تکان پدید آمده ، و چون در برخی از آنها در نتیجه نا آگاهی از معنی مشروطه ، و با با لگیزه کینه های کهن کشاکش پیدا شده بود انجمن ایالتی بهتر دانست فرستادگانی بانجاها فرستد و با دست آنان سامانی بکارا دهد .

در اردبیل که گفتیم حیدریان و نمشیان هر یکی انجمن دیگری بر پا کردند و در میانه زد و خورد و تاراج رخ داد . انجمن حاجی اسمعیل آقا ابرخیزی را با دوازده دیگر روانه



ب ۶۹

شاهروان میرزا علی واعظ

گردانید ، و ایشان چون باردیبل رسیدند ، بدستاری نسیخان رشیدالملک که فرمانروایی آنجا آمده بود هر دو انجمن را بهم زده و یک انجمن دیگری برپا گردانیدند . شش تن که نمایندگان بر گزیده شدند حاجی میرزا قاضیالدین شیخ الاسلام ، حاجی میرزا ابراهیم ، حاجی میرزا یعقوب ، حاجی محمد حسین ، و میرزا ابراهیم ارباب ، و آقا عبدالخالق بودند . رشیدالملک یکسانی از سردستانان که مایه کشاکش شده بودند چوب زد و از شهر بیرونشان گردانید . بدینسان در اردیبهل جنبش برآه خود افتاد .

در مراغه که انجمنی برپا کرده بودند در آنجا هم تجدیدگی در میان میبود ، انجمن اربابی شیخ اسماعیل هشترووی را با آنجا فرستاد . این نیز انجمن پیشین را بهم زده و دوباره انجمن درستی برپا گردانید . از کسانی که بر گزیده شدند یکی میرزا محمدحسن مقدس و دیگری میر آقا صدر اشادات بود . شادروان مقدس که علای پاکدامن و غیر نمندی میبود دلسوزانه پیشرفت مشروطه میکوشید . چنانکه گفتیم یکی از آزادیخواهان روشن فهم اینجا حاجی میرزا حسن شکوهی میبود .

در بناب میانه انجمن وسبقالعلماء تجدیدگی پیدا شده بود و مشرودی بیرون داشتن آن هم کوشید . از مشروطه طلبان در اینجا حاجی سیف الله (یکی از بزرگانان) میبود .

بزرگتر از همه کشاکش ماکو بود . در اینجا هم مردم بتکان آمده و آرزوی کوشش میداشتند . ولی اقبال السلطنه که خودش و پدرانش سالیان دراز فرمان رانده و در آنجا ریشه دوانیده بودند خرسندی نداده از یاز کردن انجمن جلو میگرفت . خواهرزاده او - عزت الله خان هواداری از مشروطه طلبان نموده دشمنی با دایی خود نشان میداد . با اینهمه برپا کردن انجمن نمی یارستند و تا گزیر گردیده از انجمن اربابی چاره خواستند .

انجمن میرزا جواد نایق را با آنجا فرستاد . و این نخست بخوی در آمده چند روزی در آنجا در خانه حاجی میرزا علی اسفر آفا که یکی از بزرگانان مشروطه خواه میبود ماند و در انجمن و دیگر جاها گفتارها راند . سپس آهنگ ماکو کرد . و چون اقبال السلطنه در چند فرسخی شهر در یکی از دیه ها می نشست بدین اورفت . اقبال السلطنه چنانچه آورده چنین میگفت : داینجا مرز سه دولت است . و من پاسخده آرامش و ایمنی اینجا میباشم . اگر انجمنی برپا شود مردم بگردنکشی برخیزند و رشت از هم گسلند . ناطق پاسخهایی داد و او را از اندیشه جنگ و دشمنی با مردم بیرون آورد . و از آنجا روانه ماکو شده و بهدستی آزادیخواهان انجمن برپا گردانید . ولی خواهیم دید که چه راستانه ای دنگدازی در پی بود .

بدینسان انجمن اربابی مشروطه در همه جا پیشرفت می داد . ولی در آخر های فروردین در خود تبریز يك آشوب ریشه داری پیش آمد و آن دشمنی حاجی میرزا حسن مجتهد و برخی از نمایندگان انجمن اربابی با مشروطه بود که به بیرون کردن مجتهد از شهر

دشمنی مجتهد
با مشروطه

انجامید . این آشوب با آنکه پیروزی آزادیخواهان پایان یافت دنباله های زبان آور بسیاری داشت و خود رخته نخست را در بنیاد همدستی توده پدید آورد .

میباید گفت : جنبش مشروطه در ایران ناگهان برخاست ، و همگی توده از علما و عامیان ، از توانگران و کم چیزان ، در آن پا داشتند . ولی این دسته ها سود و زیانشان یکی نبود و میبایست در يك جا از هم جدا گردند . ایشان اگر هم در دلبستگی بسود نگاهداری آن بکدل توانستندی بود در چگونگی و راه کار بکدل توانستندی بود .

ملایان که بمشروطه در آمده بودند بسیاری از ایشان نه همه شان و سنی مشروطه را نپسنداستند و چنین می پنداشتند . که چون رشت کارها از دست در بار گرفته شود بکسر دست ایشان سیره خواهد شد . ولی کم کم آخشیج آن را دیدند . در تبریز بیدایش معاهدان و اینکه خود يك نیروی جداگانه ای شده و بسر خود بکارهایی برخاستند . پایتان گران می افتاد . از آنسوی توانگران و دیه داران گذشته از آنکه جنبش مردم زیر دست و برابر ایستادن آنان را بر نمی تافتند . کارهای باز پسین مجتهد - از برانداختن و قبوله و - و تمهیر و معاتنه اینها - آنان را سخت میرنجاند ، این بود هر دو دسته دل سرد گردیده و تا گزیر میشدند که از همراهی با توده کناره گیرند .

مجتهد که هم در میان ملایان جا میداشت و هم از شهر دیه داران میبود ، بیش از دیگران دل سرد گردیده و پیش از آن جدا شدن برخاسته بود . چنانکه داستان می رساند میباید او را نظام الملک سازی برای بهم زدن انجمن میبود . مجتهد از بیباکی چنین - کاری را آسان ندیده .

پیش آمد این بود : قراچین (یا چنانکه بتازگی نام داده اند سیاه چمن) دیه بزرگی بر سر راه تهران می باشد که از تبریز تا آنجا بقده فرسنگ کفا بیش است . مردم آنجا با حاجی محمد علی نامی که دارنده دیه و یا اجاره دار آن می بود گفتگویی پیدا میکنند . مجتهد هواداری از این نموده بنظام الملک سپاری میکند . نظام الملک که خود خواهان چنین فرصتی میبود نصرالسلطان حاکم میانج را با سواره واحد پیمان بر سر قراچین میفرستد ، و اینسان دیه را چاپیده و در دستگیری اندازد نمیتوانستند . چنین گفته میشد که ستن بیچه از ترس مرده اند و چند زن در حال مردن میباشند . سپس به برخی خانه ها آتش زده و چون گروهی از قراچینیان به دیه ازومدل گریخته بودند از دشمنان آنان رفته و کسانی را هم در آنجا میکشند .

این آگهی چون به تبریز رسید همگی سخت آزرده و روز آدینه بیست و دوم - فروردین (۲۸ صفر) هنگام پسین بکدسته از طلبه ها و از قراچینیان و دیگران در حیاط انجمن گرد آمده دنباله و داد خواهی پرداختند و هیاهوی بزرگ برپا کردند . ولی چون انجمن تنی و جز چند تنی از سران پیشهوران کسی در آنجا تمهید آن روز را پراکنده شده در رفتند .

فردا شبیه هجرتان در حیاط انجمن گرد آمدند، و چون نامه‌ای بنام دادخواهی از قراچین رسیده بود آن را خواندند که کسانی بگریه افتاده، بیشتری نمایندگان انجمن نیامده بودند و رأی آن بود که پدیش آمد. ارج نهاده میخواستند باین پروایی آن را از میان برند. کسانی از سران پشه وران می‌گفتند سه تن فرستاده پدیده فرستیم که پیش آمد را رسیدگی کنند و آگاهی درستی آورند. شادروان شیخ سلیم ایستادگی نموده گفت: داستانی باین آشکاری چه نیاز برسد گهست؟ کاری که می‌باید کرد آنست که حاجی محمد علی را که مایه این گزند است بگیرند و بند کنند. و از نظام الملک پرسیدند: که به چه دستور چنین تاراج و کشتاری را داده؟

در نتیجه این سخن سه تن را برگزیده، بتزاد نظام الملک فرستادند، و اینان حکام پسین که دو باوه مردم در انجمن گرد آمده بودند باز گفته و چنین آنگهی آوردند. نظام الملک نخست می‌گفت اینها که می‌گویند دروغست. سواران تاراجین نکرده و آدمی هم نکشته‌اند. سپس چون به فشاری نمودیم پاسخ داد: «حاکم شرع خودتان حاجی میرزا حسن آقا که ناقد الحکم است حکم فرموده و من هم مأمور فرستاده‌ام». نیز آگاهی آوردند که نظام الملک دستور داده بود حاجی

محمد علی را بگیرند و بند کنند. و او چون دانست گریخته و در خانه حاجی میرزا حسن پستی نهسته. از این آگاهی داستان رنگ دیگری پیدا کرد، و مردم پس بر آستی برده و دانستند که مجتهد با مشروطه بدخواهی آغاز کرده، و این بود چنین نهادند که فردا بازارها را بسته و در انجمن گرد آیند و به پیش آمد چاره کنند. فردا یکشنبه بازارها را بسته و در انجمن گرد آمدند و بغیر ادواته برخاسته و چنین گفتند: مجتهد باید بیاید و با بودن پیشنهاد آن پاسخ دهد که برای چه این کار را کرده...



۲۰ پ

حاجی میرزا حسن شیکوهی

نی شدند. در این میان از شیخ سلیم در خواستند که وی بخاموش گردانند مردم بکوش. شیخ سلیم چون یادخواست مردم همه‌استان می‌بود آن را تیدیرفت. نمایندگان باو نیز بدگفتند و ناپاسداری نمودند. شیخ سلیم آزرده گردیده از انجمن بیرون رفت.

برای نخستین بار از انجمن تبریز بدخواهی دیده میشد. نمایندگان بازار و قشار مردم را از انجمن بیرون کرده و بیاز کردن بازار فرستادند. ولی مردم بویژه ستم‌دیدگان ایستادگی نشان داده و چون از انجمن بدرفتاری می‌دیدند، این بار در مسجد آویخته گرد آمدند و بهاله و قریاد برخاستند. یکی گله‌های ایشان رفتاری بود که در انجمن با شیخ سلیم شده بود.

از آنسوی نمایندگان بدخواه انجمن چون از چگونگی آگاه شدند کسانی را فرستاده و مردم را از مسجد نیز برانگشتند و برای دلجویی از ایشان چنین نهادند که چهار تن پیشتماز را برگزینند و برای بازپرس در رسیدگی بقراچین فرستند. از آنسوی برای پرده پوشی به پیش آمد روزنامه انجمن داستان را جز بکوتاهی ننوشت و پرده از روی کار مجتهد و عدستان او برداشت.

پنداشته میشد داستان پایان رسیده. ولی بدخواهان خود زحمات دو تیرگی میانه نکردند و همان روز در انجمن بگفتگو از بیرون کردن شیخ سلیم انجمن و مجاهدان از شیر پزدانند. هواداری او بتوده و ایستادگی که در باره داستان قراچین نشان داده بود پایتاک گران می‌آفتاد و این بود چنین گفتند: و آقا شیخ هر روز مایه اغتشاش شهر می‌شود باید او را از اینجا تبعید کرد. کسانی تنها باو بی نکرده بیرون کردن آقا میرزا علی و بجوبه و دیگران را هم خواستند. پیداست که دست مجتهد و نظام الملک در میان می‌بود.

شیخ سلیم خود پیام فرستاد که چون او را نمایندگی دار الشوری برگزیده بودند و مردم نگزاردند برود. اکنون اعتبار نامه ای باو دهند و روانه تهرانش گسردانند. نمایندگان بدخواه از این پیام خشنود گردیده و آن را راه بهتری برای دوراندن شیخ دیدند و چنین نهادند که «اشاره نامه ای باو داده روانه گردانند و با این نفس نسبت را پایان رسانند».

لیکن مجاهدان و توده آزادیخواهان از این سخت بیازردند و این کار انجمن را جز نتیجه بدخواهی برخی نمایندگان نشناختند. آن در آغاز کار بود که بهر کسی از پیشروان و زورمندان خوش گمانی نموده و بجلو می‌انداختند. اکنون در آن شش ماه این اندازه پیش آمده بودند که ارجی باین و آن نهاده و فریب نام انجمن را نخورده و سود و زیان خود را بشناسند.

این بود کردن به نفس انجمن نگزاردند و فردا که چهارشنبه بیست و هشتم فروردین (۲ ربيع الاولی) بود دست دسته پخانه های شیخ سلیم و میرعاشم و دیگران رقت و آنان

چنانکه گفتیم بسیاری از نمایندگان و لیسوی مجتهد می‌داشتند و این بود بخاموش گردانیدن مردم می‌کوشیدند. ولی مردم خاموش

را باشکوه بمسجد آدینه آوردند و بنام آنکه بنیاد مشروطه را اینان نهاده اند بستگی با ایشان آشکار گردانیدند و همگی با هم پیمان کوشش و جانفشانی تازه کردند. بدینسان بیزاری خود را از کردار و رفتار انجمن بی پرده گردانیدند، و بدینسان دو تیرگی میان ایشان با انجمن (یا بهتر گویم: با نمایندگان بدخواه) پدید آمد. این کار، از دید؛ پیشرفت توده ارج بسیار می داشت. زیرا نشان میداد که توده انبوه چنانکه از زیر دستی درباریان بیرون آمده اند از زیر دستی ملایان نیز بیرون آمدن می خواهند.

پنجشنبه و آدینه بازارها باز و در بیرون آرامش می بود. لیکن در همان بسیج آشوبی دیده میشد. مجتهد و حمدستان او بکارهایی می کوشیدند. مجتهد با آن کینه تیزی این بر نسبتاقت که دوسه و اعظم را از شهر بیرون کردن نتواند. از آنسوی در همان روزها روزنامه مجلس و برخی نامه ها از تهران رسیده و از بازگشتن «تبول» و «تسمیر» آگاهی آورده، و بدینسان چند تن از نمایندگان دبه دار انجمن را، که حاجی نظام الدوله و میر السلطنه و ملک التجار می بودند از مشروطه دشنکه گردانیده و همچنین دیگر دبه داران را رنجانیده بود.

روز شنبه دانسته شد حاجی میرزا حسن در خانه خود تفنگچی گرد آورده و کمان بسیاری با آنجا می برد. از آنسوی نمایندگان انجمن و همچنین سران پیشه واران بخانه حاجی ملک التجار خوانده شده بودند که چند تن از داستان آگاه و دیگران همگی نا آگاه می بودند، و اینان چون در آنجا گرد آمدند حاجی ملک بسخن آمده چنین گفت: «می باید بخانه مجتهد برویم، در آنجا نشستی هست».

کسانی از سران پیشه واران بنگمان گردیده و از میان راه جدا گردیدند ولی دیگران با حاجی نظام الدوله و حاجی ملک روانه گردیده بخانه مجتهد درآمدند. در اینجا تالار پر از مردم و یکدسته تفنگچی که مجتهد از میان کسان خود و از روستاییان زیر دست پدید آورده بود در حیاط جلو پنجره می ایستادند.

مجتهد بسخن آمده و رو به حاجی نظام الدوله و حاجی مهدی آقا گردانیده چنین گفت: «شما رئیس و ریش سفید انجمن هستید بعضی مطالب دارم می خواهم عرض نمایم» پاسخ دادند: «بفرمایید». مجتهد بسخن پرداخته و در پایان بیرون کردن شیخ سلیم و میرزا علی واعظ و چند تن دیگر را (که نامه های اینان را نمی برد) خواستار گردید.

پنجاهی سخن او اسماعیل خان نایب که از کسان مجتهد و از تفنگچیان او می بود در دم پنجره تالار ایستاده با آواز بلند چنین گفت: «جناب آقا، حضرت سلمان تنها اوشمشیر از روی رخت بسته و آماده پاوری بشریعت گردید. ولی ما امروز صد نفر هستیم که همگی مان شمشیرهای خود را از روی رخت بسته ایم» (۱) این را گفت و تفنگ خود را بالا برد. (۱) يك اضافه ایست که امام علی بن ابیطالب چون میخواست بگرفتن خلافت برخیزد از یاران او تنها سلمان شمشیر را از روی رخت بسته بود و دیگران ترس نموده و از زیر رخت بسته بودند.

گرفت، و بادست تفنگچیان دیگر را هم نشان داد. سپس با آواز بلند تری چنین گفت: «ما حاضریم سر هر کسی را می خواهم الان پریده بیاوریم. آقایان حکمش را بدعند تا هر کجا که هستند پیدا کنیم و بکشیم...» از اینگونه سخنان پیاپی می گفت و خواستش شورآلودن تفنگچیان و دیگران می بود.

در این نشست گذشته از سران پیشه واران کسانی از مجاهدان نیز می بودند که بودن نشست را شنبه و برای جستجوی آگاهی آمده بودند، و همگی می دانستند که گوشه سخن اسماعیلخان با ایشان است. ولی چون تهدیدت وانداک می بودند پاسخی نمی یارستند. ولی آقا کریم که از سران مجاهدان بشمار میرفت خاموش نشوایست، بیاختاست و روی اسماعیلخان گردانیده چنین گفت: «چه داد و فریاد میکنی. ملت از توپ و تفنگ دولت نترسید و حقوق خود را گرفت. تو اکنون می خواهی با چند تن تفنگچی مردم را ترسانیده مقصد بر پا کنی؟ داد و فریاد لازم نیست. صبر کن هر چه آقایان حکم کردند آنطور رفتار خواهد شد».

این دلیری او ارج داشت و از تندی بدخواهان کاست. سران پیشه واران و مجاهدان چون از کار آگاه شدند و جای برای پاسخ دادن و ایستادگی نمودن نی دیدند بک به یک از نشست بیرون رفتند. مجتهد درخواست خود پافشاری مینمود: و سرانجام فرمانی بنام انجمن درباره بیرون گردانیدن آن چهارتن نوشته و با مهر انجمن مهر کرده و رفیع الدوله بیگلریگی را با آنجا خواسته و نوشته را بوی دادند که تا فرو رفتن آفتاب آن کسان را بیرون کند.

بدینسان نشست را پایان رسانیدند، و چون کاری بود که بدرخواست مجتهد و در خانه او، و بنام انجمن کرده و از آنسوی نظام الملک را پشتیبان خود میدانستند جز پیشرفت و فبروزی گمان دیگری نمی بردند.

ولی در بیرون همیشه آگاهی پراکنده گردید آزادخواهان بهم برآمدند و بشور و غوغا برخاستند، و ریاندک زمانی بازارها را بسته رو بسوی انجمن آوردند و چون آنجا را نهی یافتند در زمان کسانی را برای آوردن پیشنهادیان (که هنوز از مشروطه برگشته بودند) فرستادند همچنین جستجوی نمایندگان که هوادار خود میشناختند کردند. سران پیشه واران را یکایک گرد آورده. چون گفته میشد بیگلریگی فراشا بخانه میرزا علی فرستاده که او را بدرنگ بیرون کنند یکدسته آهنگه آنجا کرده فراسان را از خانه بیرون گردانیدند. از اینسوی چون نمایندگان گرد آمده از ایشان بیازخواست برداشتند که چرا در بیرون از انجمن و خواهش این و آن، فرمان بیرون کردن کسانی دستینه نهاده اند، و چنین گفتند: انجمن پناهگاه توده است اگر خراشه می شود کسی را از شهر بیرون کنند باید در اینجا بگناهی رسند و پس از آن بی سرزنش کنند، این چند کسی که دستور بیرون کردن آنان را داده اید آیا چه گناهی

کرده اند ۱۹.

نمایندگان از پاسخ درماتده گفتند: ما را ناکزیر گردانیدند. گفتند: پس اکنون بفرستید و آن نوشته را که یا زور نویسانیده شده پس بگیرید.

این را گفتند و پاسا فشاری نشان دادند. چند تن از نمایندگان و پشیمانان پیش بیگلر بیگی رفته نوشته را پس خواستند. زانی او سر باز زد و نوشته را برد و بجای میرزا حسن پس داد. مردم ایستادگی نمودند که آن نوشته را بدست آورند و چند بار بتزد حاجی میرزا حسن فرستادند و او پاسا فشاری نموده آن را نداد. در اینمیان در انجمن بدر بیزون شور و خروش بسیار میرفت و از مجتهد و همدستان او که حاجی نظام الدوله و بصیر السلطنه و حاجی ملک التجار می بودند بد میگفتند. و چون تا فرورفتن آفتاب نوشته بدست نیامد و مجتهد همچنان پا فشرد چنین گفتند: ایان بدخواه توده اند و میباید از شهر بیرون روند. اگر مجتهد امشب از شهر بیرون نرفت ما خود فردا بیرونش گردانیم. چنین نهادند که فردا یا تفنگ و اقزاق جنگه بیایند. بدینسان روزها پیاپی رسانیده پراکنده شدند.

تپانه آگاهی آوردند که مجتهد آن نوشته را پاره کرده و دور بیرون کردن ریخته. ولی مردم پان پس نکرده و چنانکه نهاده بودند باعدادان هجتههد از شهر از هر کوی دسته دسته رو با انجمن آوردند. بسیاری از ایشان تفنگ و تپانچه همراه میداشتند، و این تخمین شورش یا اقزاق جنگه نموده میشد. همچنین پشیمانان یکایک گرد آمدند. باز شور و خروش و بدگویی پیش میرفت و باز کسانی را نزد مجتهد فرستادند و پیام دادند که بی آنکه خواندیزی خود خورش و پسر بزرگش حاجی میرزا مسعود از شهر بیرون روند.

همانا مجتهد باور نمیکرد مردم بیکبار از او رو گردانند و بر رفتن شتاب نمینمورد. ولی از اینسو مردم پاسا فشاری سختی نشان میدادند. امروزه تن از ملایان خیابان تفنگ بدوش آمده بودند که اگر زرق خود باوی بچنگند. از اینان که سالیان دراز در زبردست ملایان زیسته و همیشه آنان را چانشینان امام و نمایندگان خدا باور کرده بودند دلیری. چنین کاری گمان نرفتی. در اینجا دو چیز کار را آسان میکرد: یکی دلیرگی بسیار مردم بمشروطه و پیشرفتی که آنان را در شناختن سود و زیان رو داده بود. دیگری بد نامی که حاجی میرزا حسن از راه انبار داری پیدا کرده بود و انبوه مردم او را بیگ مردم شکوه دوست و خرد خواهی میشناختند. با اینهمه بسیاری از دلها بویزه از عامیان ساده درون، بیعت می بودند و خواهم درد که از همین زمان رمیدگی از مشروطه پیدا کردند.

اگر مجتهد بیجنگه ایستادی و نرفتی باشد که گروه بزرگی بسوی او گراییدندی. ولی تا آنروز در تبریز جنگی رون داده و عر کسی از نام جنگه و خونریزی ترسیدی، و او نیز



۷۰ پ

این بیکره نشان میکند، از آزادیخواهان رومی (رضائیه) را از زورده یکم از دست راست، نخست مشهدی اسماعیل و سوم مشهدی باقر خان دینجم میرزا محمود سلماسی است. دیگران شناخت نمی باشند.

نتیجه، پیشرفت مشروطه‌سودوزیان بوده است. با ملایان و دبه داران جدا می‌گردد. بویژه در تبریز که شور آزادخواهی بیش از همه جا کارگر می‌بود.

کنون ملایان می‌بایست با آزادی‌نمایند و با مردم همدستی کنند، و با از مشروطه

خواهی کنار گرفته و در پند سود خود باشند. مجتهد و دیگران این دوم را برمی‌گزینند. چنانکه دیدیم در این پیش آمد مرزا صادق و دیگران هم، از مردم رو گردانیده از شهر بیرون رفتند.

اینان دلسوزی حاجی میرزا حسن نمی‌نمودند. آقا میرزا صادق سالیان دراز با حاجی میرزا حسن همچشمی و دشمنی نموده و یکدیگر را «کافر» خوانده بودند، و هنوز آن دشمنی در میانشان پابدار میماند.

این دو گردانیدن و بیرون رفتن از شهر، جز برای کناره‌گیری از مشروطه و باز گشتن بشیوه کهن ملایی نبود. اینست با آنکه انجمن کسانتری آنان فرستاد که باشکوه و پاسداری بشهرشان آوردند، باز دل با مشروطه پاک‌تکرده و از همان

زمان رفتار دیگر گردانیده در تهران و آشکار بدشمنی کوشیدند.

آری این زمان هنوز بسیاری از پیشمازان (یا ملایان کویها) با آزادخواهان می‌بودند و چنانکه دیدیم، در این پیش آمد بیش از همه ایشان پادر میان داشتند. نیز حاجی میرزا ابوالحسن انگلی که یکی از مجتهدان شمرده شدی (بالا مجتهد) با آزادخواهان مانده، و پس از رفتن مجتهد و کناره‌گیری دیگران، میدان برای او باز گردید. چیزیکه هست همه اینجا جز چند گاهه نمی‌بود. همان پیشمازان نیز کم کم و یکایک کناره گرفتند، و نماتند در میان مشروطه خواهان مگر آنانکه بیکبار از پیشه ملایی و از در آمد و شکوه آن چشم پوشیدند، و بکمره با آزادخواهان پیوستند. همان حاجی میرزا ابوالحسن نیز با آنکه تا چندی گشاد و بست بسیاری کرد و در سایه پشتیبانی آزادخواهان شناختگی یافت باز از پیشه خود دست برداری نتوانست، و پس از زمانی او نیز کناره گرفت و خواهیم

ترسیده و آهنگ رفتن کرد، و با پسران و پسران امویان خود که بیشتر ملایان و سیدان می‌بودند از خانه بیرون آمد، ولی چون بشکلات رسید در آنجا بمنبر رفت و همانا میخواست بد مشروطه را گویند و با ساختن مردم را بسوی خود کشاند. مجاهدان در انجمن چون این را شنیدند بر آن شدند که بروند و با زور او را روانه گردانند، و بیکبار دوسه هزار تن از ایشان با شور و خروش روانه گردیدند. حاجی شیخ علی اسفر لولایی و شیخ اسماعیل هفترودی و دیگران جلوایشان را گرفته با صد زبان باز گردانیدند، و برای جلوگیری از زد و خورد دوباره چند تن از پیشمازان را فرستادند که رفتند و او را از شکلات نیز تکان دادند.

بدینسان او را از شهر بیرون کردند و تکراتف پایین را برای آگاهی نمایندگان دارالشوری بتهران فرستادند:

«مهران خدمت آقایان و کلای محترم آذربایجان ادام الله بقائهم خودتان اطلاعات، و کامله دارید که بدینها ملاحظه افرایش شخصانی اسباب چینی می‌نمودند که مقصود از دست رفته قوانین عدلیه مشروطیت متروک شود و همواره مانع از پیشرفت مقصود بودند»

د از آنجمله جناب حاجی میرزا حسن آقای مجتهد که در این مدت آنچه توانست اقدامات در تخریب این مقصود مقدس نمود تا اینکه عموم علماء و ملت جمع شده از جهت اسکان و قنیه و اصلاح عموم ملت ایشان از شهر تشریف بردند. محض اطلاع جنابان عالی، عرض گردید.»

«عموم ملت تبریز علماء اعضای انجمن ملی»

در تهران این را نپسندیدند. بویژه دوسید که بیازردند و هنگام پسین تلگرافی از آنان به تبریز رسید که از هراه است مجتهد را خوشنود گردانید. شهر باز گردانند، و پیداست که با آن شور و خشم مجاهدان چنین کاری نقدنی بود.

فردا دوشنبه یکم اردی بهشت (۸ ربیع الاول) سران آزادی و کسانسی از پیشمازان در انجمن گرد آمدند و در باره نمایندگان بد خواه گفتگو کردند و چنین نهادند که آنان را بیرون از انجمن شناسند و بجای حاجی میرزا حسن و آن چندتن، نمایندگان دیگری برگزیده شوند.

امروز دانسته شد حاجی میرزا محسن و آقا میرزا صادق و حاجی سید احمد خسرو شاهی هم از شهر بیرون رفته‌اند، همچنین ثقة الاسلام بیرون رفته. نیز همانروز حاجی نظام الدوله و میر السلطنه و حاجی ملک التجار و آقا موسی مرتضوی در شهر نماینده بیرون رفتند.

در انجمن گفتگو کرده چنین نهادند که علما را باز گردانند و کسانسی را برای باز گردانیدن ایشان فرستادند. ولی پروای آن دیگران نکردند.

چنانکه گفتیم این آشوب ناگزیری و بخود نتیجه پیشرفت مشروطه می‌بود، در



پ ۷۱

آقا کریم اسکندانی

دید که چند سال دیرتر چه دشمنی بزرگی با مشروطه ، بلکه بکشور نشان داد . از ملایان بزرگی تیریز تنها کسیکه با مشروطه همراه ماند ثقة الاسلام بود . این مرد اگرچه جوش و گرمی بسیار نشان نمیداد ولی در دل بستگی به پیشرفت کشور و توده پایدار ماند . اما بیرون رفتن او از شهر در این پیش آمد انگیزه دیگری میداشت . چون همیشه میان خانانان یا خانواده مجتهد خمینی و دشمنی رفته بود در این هنگام برای بستن زبان بدگویان باوی عمدی می نمود .

این از سوی ملایان بود که بدینسان از مشروطه کناره میگرفتند . این کار از تیریز آغازید و سپس در تهران و دیگر جایز رونمود . اما از سوی آزادیخواهان آنان هم خود را از یوغ ملایان آزاد می گردانیدند ، و تا گزیر جنبش نیز از این پس رنگ دیگری خواست گرفت . زیرا چنانکه گفتیم ، چون پیشکامان جنبش ملایان بودند تا دیری سخن از « شریعت » و رواج آن میرفت و انبوهی از مردم میبنداشتند که آنچه خواست میشود همیشه - سپس کم کم گفتگو از کشور و توده و میهن دوستی و اینگونه چیزها پیمان آمد و گوشها بآن آشنا گردید ، و بدینسان يك خواست دیگری پیدا شد که آزادیخواهان میان آن و این دو دل گردیدند ، و خود را سازگاری این دو خواست بود که آزادیخواهان و ملایان را از هم جدا میگردانید ، و اکنون که این کار رخ نمیداد یکی از نتیجه های آن این خواستی بود که آزادیخواهان دیگر پادشاهی و رواج آن نکندند و سر هر کاری نیاز به پیرایه خواستن از ملایان ندارند .

این نیز تا گزیری بود و زبان هم نخواستنی داشت . چیزیکه هست آزادیخواهان در آن خواست خود که کوشیدن به پیشرفت کشور و توده باشد راه روشنی در پیش نمیداشتند ، و هر گاهی را بیروی از اروپا بر میداشتند . « فلان چیز در اروپا هست ما نیز باید داشته باشیم » - این بود عنوان کارهای ایشان .

این هم ، اگر از روی بیخ بودی پاز زبان کم داشتی . افسوس که چنین نبود و یک چیزهایی را از روزنامه ها از کتابها و روزنامه های اروپایی برداشته و فهمیده و نافهیده می نوشتند ، و چیزهایی را هم اروپا رفتگان از رویه زندگانی اروپاییان یاد گرفته در بازگشت با رفغان می آوردند ، و اینها يك آشفتگی بزرگی در کار پدید آورد و سر انجام با اروپاییگری رسید که خود داستان جدا بیست .

در این میان در ماکو نیز آشوب پدید آمده و داستانی رو میدهد : **آغاز داستانها کور** بدینسان که چون در آنجا انجمن با دست ناطق بر پا گردید و عزت الله خان سالار مکرّم عواداری از مشروطه می نمود ، روزی روز بشور و جنبش افزود و در مسجد ها تکان پدید آمد . دبه نصیبان نام مشروطه شنیده و منتهی آن را آشوب و خود سری میبنداشتند و این بود لگام گسیختگی مینمودند ، و در بسیاری از دبه ها بیرقی بالای مسجد ها زده و در آنجا گسرد آمده و پتسم اینکد و ما مشروطه

شده ایم ، بشور و آشوب میپرداختند . سرانجام با آنجا رسید که دسته بشدی نموده بمافدن اقبال السلطنه در ماکو خرسندی ندادند و یا زور او را با سه تن دیگر از ماکو بیرون گردانیدند . اقبال السلطنه ایستادگی نمود و زنان و کسانش را در دزد گزارده خود از مرز گذشته بخاک قفقاز رفت ، از اینسوی سالار مکرّم و چند تن از سران جنبش و شته کارها ن

یا بهتر گوئیم رشته آشنگیها - را بدست خود گرفته بخود نمایها برداختند .

کردان که بیشترشان ناراجگران و آدمکشان می بودند در دبه های خود نشستند بر پا می نمودند ، و بی آنکه معنی مشروطه را بدانند ، و بی آنکه رفتار و کردار دیگر گردانند ، لاف مشروطه خوانی و همسستی و یگانگی میزدند ، و به تیریز و دیگر جاها تلگراف عا میفرستادند . این در بسیار جاها می بود که همیشه نشستی بر پا میکردند و پنجاه تن و صد



پ ۷۲
ثقة الاسلام

تن با هم می نشستند و چند سخنی از اینجا و آنجا میزدند ، همان را عمدستی و یگانگی می نامیدند و یا تلگراف بهمه جا آگاهی میدادند . اگر در یکجا گفتگویی از تشنگی گرفتن و مشق کردن میرفت عمان را دستاویزی ساخته بیروزنامه ها چنین می نوشتند : « در قلاتجا پنجاه هزار قشون ملی حاشراسته ، در آنجا بیجان عم ماکو این رفتار را میکرد . برای آنکه نمونه ای از لاف و گزافگویی آنان در دست باشد نامه ای را که بیروزنامه انجمن نوشته اند و بچاپ رسیده در اینجا میآوریم :

والحمد لله حائبه خوی و سلما و محال ماکو خیلی منظم و عموم احوالی ماکو مشروطه و طلب و درخت قوی استبداد را که عبارت از اقبال السلطنه و سایر جنفندان ماکو و آقایان

د او اوجیق باشد از بیخ و بن کنده اند و آنان بترا چنډ هزار نفر تفنگچی از ماکو و د
 و او اوجیق و اطراف ساکی اصلاح هستنده که عرکمی در شد مشروطه حرقی بزند ریشه
 و اورا از روی زمین قطع نمایند و جناب عزت‌الله خان سالار بیدق مشروطه را برافراشته
 و عموم اهالی ماکو که عبارت از هزار و پانصد قریه و دهات است و اکراد و عشایر
 و جلالی و غیره عموماً اتحاد و اتفاق نموده و آقای عزت‌الله خان سالار از اعلی و ادنی
 و ورئیس و مؤسس حرکتی را سه بار بکلام مجید الهی قسم داده است اول اینکه قسم
 و یاد کرده اند بخود سالار خیانت ننمایند دوم اینکه با جان و مال در راه مشروطه و
 و پیشرفت آن و انتشار عدل سعی و جاهد بوده آئی غفلت نکنند سوم آنکه قسم
 و خورده اند که ملت هم بیکدیگر خیانت ننمایند و در حفظ و حراست مال و جان یکدیگر
 و کویا می نمایند تا حال ملت ماکو خواه عجم و خواه اکراد و عشایر این امانت
 و آسودگی و راحت را ندیده بودند. بجناب آقای شیخ سلیم سلام برسانید بگورید
 و هرگاه مستبدین بخواهند خدا نکرده این مشروطه را برهم زده و میان ملت شقاق اندازند
 و اول باید تمام اهالی و مشروطه طلبان ماکو را بقتل رسانده بعد از آن بمقتود نابز
 و شوند و الا اهل ماکو تا نفس آخرین در پیشرفت این امر مقدس حاضر و نخواهند گذاشت
 و که ظالمین اعمال منحوسه خود را دوباره بگردن ملت بار نکنند اینها همه از انجمن
 و قدسیه جناب آقامیرزا جواد و صحت بلند جناب سالار مکرم بود که مثل ماکو جایی باین
 و زودی الحمد لله ترقی کرده وین حقوق خود بردند.

در تبریز نماینده ماکو عر زمان ستایشها از غیرت و مردانگی عزت‌الله خان سروده
 و او را دعا مینمود. چون پس از رفتن اقبال السلطنه آنجا بی حکمران مانده بود سالار
 مکرم حکمرانی را برای خود میخواست و این بود که این نماینده در تبریز و نمایندگان
 انجمن ماکو در تلگرافخانه خوی با فشاری مینمودند که حکمرانی به عزت‌الله خان داده
 شود. خود او نیز تلگرافها برای انجمن ایالتی فرستاده دلیسگی بمشروطه نموده
 دستورها میخواست.

انجمن ایالتی چندبار از نظام‌الملک خواستار گردید که برای ماکو حکمرانی فرستد.
 نظام‌الملک چنانکه بدیگر در خواستها کمتر تمیدد با این هم گوتی نهاد و بر سر همین
 يك داستانی رخ داد. بدینسان که روزی باز برای همین در خواست کسانی نزد نظام
 الملک فرستاده شده بودند و آنان چون بازگشته پاسخ آوردند که نظام‌الملک میگوید
 و میباید دستور از تهران خواست. دستهای از مردم که بشیوه عه روزه در حیاط انجمن
 گرد میبودند. این را چون شنیدند بر آشفته و چنین گفتند: «پس وائی برای چیست؟»
 يك وائی که سر هر کاری دستور از تهران خواهد خواست بچه کار آید؟»
 از اینگونه سخنان میگفتند و نمایندگان انجمن بجزو گیری کوشیدند و آرامشان گردانیدند.
 ولی نظام‌الملک چون این را شنید بیازرد. و بنام اینکه از آذربایجان بیرون میروم

آهنگ باسنتج کرد. و دو روز در آنجا میبود تا فرستادگانی از سوی انجمن رفتند و اورا
 باز گردانیدند.

این در نیمه‌های اردیبهشت بود. کار ماکو بدینسان با هیاهو میگذاشت. فاش شده
 شد که مشروطه طلبان. یا پتتر گویم آنوب جووان. آنجا عزت‌الله خان را نیز بیرون
 کرده بنزد داپش فرستاده‌اند و خواهم دید که دنباله آن داستان چه گردید.

در آهنگام که این داستانها در آذربایجان میرفت در تهران
بازگشتن اتابك
 دارالشوری بگزاردن قانونها و نوشتن دنباله قانون اساسی و
 جلوگیری از کار شکنی های محمد علی میرزا میرداحت. کار
 بانك ملی انجام گرفتند و چون از روی دقتنامه‌ها میبایست يك
 پنچيك سرمایه خود راه دولت وام دهد یا آگاهی از دارالشوری شست و پنجهزار تومان
 برای داده شدن بسپاهیان و دیگران پرداختند.

در اینمیان گفتگو از آمدن میرزا علی اسفرخان اتابك میرفت. اورا محمد عبیمیرزا
 خواسته و هنوز کسی نمیدانست پس از آمدن چکار خواهد کرد. ولی چون اتابك در
 هنگام صدر اعظمی خود. چه در پادشاهی ناصرالدینشاه و چه در زمان حفترالدینشاه.
 دلسوزی به کشور نموده و بارها بدخواهی از خود نشان داده بود و همگی ایرانیان او
 را اقرار همسایه شمالی میپنداشتند. از آنسوی محمد عبیمیرزا که او را خواسته بود
 بدخواهی با مشروطه و آزادی بیگمان گردیده بود. از آنسوی مردم آمدن او را جز برای
 بهزندن دارالشوری نمیدانستند. راستر رامحمد عبیمیرزا از کوششهای خود نتیجه ندیده
 و چنین میخواست که از عهوش و آزموگی اتابك باوری جوید و با دست او دستگاه مشروطه
 را از میان بردارد.

در مجلس دوبار گفتگو میان آمد. یکی در نشست شانزدهم فروردین (۲۶ صفر).
 که یکی از نمایندگان (گویا تنبزه) ناخشنودی از آمدن او نموده پیشنهاد کرد مجلس
 قانونی بگزارد که کسانی که نادرستی یا کشور کرده‌اند نباید بسر کار آید. و در این باره
 تندی نشان داد. دیگری در نشست بیست و سوم فروردین (۲۹ صفر). که چون سخن از
 بدخواهی وزیران میرفت نام اتابك نیز میان آمد. یکی از نمایندگان آذربایجان
 (باز گویا همان تنبزه) اورا فروخته ایران خواند. و تنبزه‌ها را در بار آمدن او بایران
 نمود. و یکدسته از نمایندگان با وی هم آواز شدند. خادروان خباثیابی نیز بسخن
 آمده گشت. و بعد از اینکه میرزا علی اسفرخان وارد این مسکن شد باین گفت فعلی -
 الايران الاسلام.

برخی روزنامه های اروپایی نیز بدینین می نمودند. از روزنامه های فارسی نخست
 جبل‌المتین کلنگه. گفتاری را از روزنامه ه هلاله انگلیسی ترجمه کرد و خود هم
 بدینین ها لغرد.

لیکن محمد علی میرزا و اتابک پروای این ناخشنودبها که نموده میشد نکردند . اتابک همانا بجنش نموده ارج بسیاری نمینهاد و آراد بخراهان را در برابر هوش و جریره و

آزمایشهای سی ساله خود کوچک میشمرد . و آنکه چنانکه سپس دانسته شد در ایران بود خود مجلس ، هواداران بسیار میداشت و پیشش بایمان گرم میبود .

با اینحال بزمنه چندینباری نیز برخاست بدینسان که میرزا ملکم خان را که در میان مشروطه خواهان جایگاهی میداشت ، و خود این زمان بسیار بد شده و دور از ایران در اروپا میزیست ، دید و او را فریفته نامهای در باره خود برآی سعدالدوله گرفت .

همچنین طالیوف را که نیز میان آزادخواهان ارجمند میبود ولی او خود یا اینان دلسردی



۲۲ پ

حاجی محمد بالی

یکی از بازمانان آزادیخواه تبریز

میشود دید و ازو هم سفارشنامه‌ای برای سعدالدوله بدست آورد (۱)

چنین وامی نمود که از کارهایی که در زمانهای صدر اعظمی خود کرده پیشینست ، و در آنروز جز آن کارها نمیتوانسته بکند ، ولی اکنون چون توده بنگان آمده و حال و زمان دیگر شده میخواهد بجای آن بدیها نیکی کند و به پیشرفت کارها کوشد . میرزا ملکم خان در نامه خود مینوشت : « امین السلطان آن امین السلطان نیست ، یا تجاری که حاصل کرده بوجود او خوشبختی ایران را باید تبریک گفت ، سعدالدوله چون این زمان جایگاه

(۱) این کتابها از روی گفتار است که یکی در مجله استبداد در باره سعدالدوله نوشته

باندی میان مشروطه خواهان میداشت و در مجلس سخنش پیش میرفت با این نامه ما او را بهوا خواهی خود میکشید :

با این بسیجها بود که در ماه فروردین از اروپا آهنگه ایران کرد . در خاک روس پذیرایی گرمی دید . ولی در همان هنگام داستانی در پا کو رخ داد که میبایست او را از آمدن پشیمان گرداند . چگونگی آنکه مجاهدان قفقاز که چشم برآه او دوخته و آمدنش را می پیوسیدند میرزا عباسخان نامی را که با دو تن همراه خود از اروپا باز میگشت اتابک پنداشته و چند گلوله باو زدند که با هم آنها در گذشت .

اما اتابک ، با کشتی زره پوش روسی ، از دریای خزر گذشته روز سیام فروردین (ششم ربیع الاولی) ، آسوده بیندر انزلی رسید . در اینجا جهازشاهی آمدن او را می پیوسید همچنان قزاق و سواره بر سر پل پاس میداشت . از ایشری مجاهدان انزلی گرد آمده و اندیشه جلوگیری از او میداشتند .

چون کشتی پدیدار شد جهازشاهی بیسوازشناخت ، و اتابک را از کشتی روسی گرفته بکنار آورد . مجاهدان سر راه را گرفته عیا حو پلند کردند . قزاق و سواره شمشیر کشیده خواستند ایشان را بپراکنند ، ولی نتوانستند و مجاهدان چیرگی نموده راه ندادند . اتابک دوباره بجهاز بازگشت و در آنجا ماند .

میبایست از تهران رسو ، برسد . از یکسو سپه دار حکمران **سستکاری مجلس** کیلان چگونگی را به دربار تلگراف کرد ، و از یکسو از جن رشت بمجلس آگاهی داده مستشارالدوله و تئیزاده و میرزا فضلعلی و وکیلالتجار (یکی از نمایندگان کیلان) را بیای تلگراف خواست .

امروز در دربار ، در نزد محمد علی میرزا نشستی برپا و دو سید و حاجی شیخ فضل الله نیز در آنجا میبودند . گفته میشد وزیران سوگند خواهند خورد . ولی در میان گفتگو تلگراف کیلان رسید و کار ناتمام ماند . شاه خود تلگرافی فرستاد و بدرخواست او علماء نیز تلگرافی فرستادند . ولی هیچیک نتیجه نداد و مجاهدان پروا نمودند .

اما در مجلس ، در نشست همانروز ، بار دیگر گفتگو بمیان آمد . آن چهار نماینده بتلگرافخانه رفتند و سخن را در نشست بمیان آوردند . ولی امروز حال مجلس دیگر ، و خود پیدا میبود که هوا خواهان اتابک در آن چندروزه بسیار کوشیده اند . همان نماینده آذربایجان (تئیزاده) باز بدینی و ناخشنودی نمود ولی نه بما تندی ، و دیگران با وی همداستانی نمودند و کسانی آشکاره بهواداری برخاستند .

یکی گفت : « اگر بخواهیم تمام این اشخاص را بخیانت سابق از مملکت خسارج نماییم ده نفر دیگری برای ما باقی نخواهد ماند . » نیز گفت : « ملت از آمدن این بکتفر نخواهد توسید . » دیگری داستان درازی عنوان کرد که در هشت ماه پیش که هنوز مجلس برپا نشده بود امین السلطان را در اروپا دیده و با او گفتگو کرده ، و امین السلطان از

کارهای گذشته خود تا خشتودی مینموده و چنین میگفته : تاریخ بعد از این نشان خواهد داد که آیا من میتوانم غیر از این رفتار بیکه کردم رفتار دیگری ؟ . نین میگفته : « حالا باید دولت ایران مشروطه و مقننه باشد » . دیگری گفت : « تا دو روز بیل من از آن اشخاصی بودم که میگفتم نباید امین السلطان باین مملکت بیاید . ولی در شب فکر کردم و دیدم اگر بنا شد اینطور باشد باید همه از این مملکت بروند و این نمیشود » . دیگری سخنانی را نت و در پایان چنین گفت : « اهالی مانع از ورود او نمیشوند . قصاص قتل از جنایت صحیح نیست » .

پیدا بود آن شور و تکلیف که از آغاز باز شدن مجلس در نمایندگان پیدا شده و جدو سودجوییهای آنان را میگرفت کتون از نیرو افتاده . مجلسی که در گفتگویی واسگرفتن از دو دولت : و در پیش آمد پاسخمی وزیران ، چنان استواری از خود نشان داده بود کتون چنین سستی نشان میداد و گروهی از نمایندگان ، تنها بنام دوستی با امین السلطان و با در نتیجه يك خواجگی که از حرکتی از ایشان شده بود ، با آمین چنان بد خواهی با ایران همدستان می نمودند ، و در برابر چنان کار بیم آوری بچنین پدیده های سستی بر میخاستند ، در همان روزها در مجلس گفتگو از خواستن عین الدوله بشهران و کویردادن کرده بودند کتون در باره اتابك و کارهای او چنین چشم پوشی مینمودند .

پس از گفت و شنید چنین نهادند که از زبان آن چهار نماینده بتلگراف رشت این پاسخ داده شود :

« از طرف مجلس محترم شورای علی در ورود امین السلطان ردع و منعی نیست . »
« البته اهالی آنجا خاصه انجمن در جلوگیری از اقتضای مساعی جمعیته مفول دارند . »
« پس از رسیدن این تلگراف ، مجاهدان گیلان دست از جلوگیری برداشتند و اتابك همراه قزاق و سواره برشت آمد و از آنجا آهنگ تهران کرد .

در این میان کارکنان او از تلاش باز نمیایستادند و چنین میراکنند که اتابك با محمد علمبیرزا شرط کرده که دست از دشمندی با مجلس و مشروطه بردارد و همدستی و همراهی نماید ، و با این شرط است که با ایران باز گشته .

در همان روزها که بشهران رسید و نزد محمد علمبیرزا رفت گفتگویی میان آن دورا چنین پراکنند که اتابك با محمد علمبیرزا گفت : « خردمندان اروپا سالها رنج برده و مشروطه را آندیشیده اند که مرز دولت با توده شناخته مییاشد . مشروطه اگر هم بسوددیگران نیاشد هر آینه بسود خود شاه مییاشد . این قانون و مشروطه که شاه در گذشته بسودم ایران داده در همه پایتخت های اروپا آن را داشته و ایران را پایتگونه شناخته اند . و کتون من باید که بیای آن را از میان برداشت و پیشرفت آن کوشید ، و اگر عرض نمایم که مشروطیت را میتوان بهم زد خیانت بدولت و شخص مبارک عمایونی کرده اند » .

ایشان همه فریبکاری و خود برای فرو نشان دادن خصم آزادخواهان میبود . از آنجوری

مییاست وزیر افخم بکنار رود و اتابك بجای او سر رفته دار کشور باشد و این شکفت که هم این را مجلس کرد و یکاریکه محمد علمبیرزا بایستی کند روید قانونی داد .

چنانکه گفته ام کابینه وزیر افخم که نخستین کابینه قانونی بشمار میرفت با همه نوبدهاییکه بمجلس داده بود بدرقاری بسیار مینمود . وزیران با مجلس بیبروایی نموده و دستورهای آنها بکار نمی بستند و بنامه های آن پاسخ نمیدادند . این بود در مجلس همیشه گفته و پد گویی میرفت . بویژه از وزیر خارجه که چون يك نامه مجلس درباره يك پیش آمدی در آذربایجان پانزده روز پاسخ نفرستاده و پس از آن هم يك پاسخ نا بجایی داده بود باخشتودی بسیار نشان میدادند .

در نشست نهم اردیبهشت (۱۶ ربیع الاولی) چون باز گله از وزیران میرفت صلیح الدوله رئیس مجلس چنین گفت . « موافق قانون اساسی که امروز در دست است ما فقط میتوانیم با افراد وزراء ایراد وارد آوریم حال تقصیر هر کدام مدلل شده رأی گرفته شود که عزل او خواسته شود » .

در نتیجه این پیشنهاد گفتگو پیش آمد و نمایندگان خواستند در باره علاه السلطنه وزیر خارجه رأی دهند . شیخ اندوله جلو گرفته چنین گفت : « چون بدو صحبت وزارت داخله شده بود اول در خصوص خواستن عزل او رأی گرفته شود » . و این بود که بیان پرداخته و نمایندگان رأی برداشته شدن وزیر افخم و وزیر داخله که سر وزیر نیز میبود دادند ، و بدینسان نشست پایان رسید و دیگر گفتگویی از وزیر خارجه کسرده نشد . پیداست که بمجلس سنگینی خود را از دست داده ، و پیش از همه بدلتخواه اتابك کار میکرد .

بعین عنوان محمد علمبیرزا وزیر کابینه وزیر افخم را بهم زد و کابینه نوی که اتابك وزیر داخله و سر وزیر آن بود پدید آورد ، اینان روز شنبه سیزدهم اردیبهشت (۲۰ ربیع الاولی) بمجلس خواستندی آمد .

سر رشته داری اتابك

ولی برای آنکه دل های نمایندگان را بیشتر بدست آورند و آن روز گفتگو و کشاکش میان نباید روز پنجشنبه يك نشست ویژه ای (بی بودن تماشاچیان) برپا گردید و حاجی مخبر السلطنه از سوی دولت بانجا در آمد و بدینسان سخن پرداخت :

« باید در خاطر داشته باشید روزیکه من دستخط مشروطیت را آوردم چه فایدها گردیده .

گفتند : « بلی چنین بوده » .

گفت : « و آنروز ایضا مشروطیت را حامل بودم ولی امروز معنی آن بشارت میدهم . این را میداند که وزرای هشتگانه مسئول لفظی بودند . علت چه بود نمیدانم . شاید خودگان میدانند که ایشان مسئول بودند ولی از عهده مسئولیت خودشان بر نمی آمدند ...

لیکن در این چند روز ترتیبی پیش آمده من که وزیر علوم عثم میفوانم عرض نمایم که از روز شنبه بیستم ماه هشت وزراء اینجا حاضر شده مسئولیت لفظی و معنوی را بموده خواهیم گرفت و در تمامی کارها رفتارمان مثل رفتار وزارت دولت مشروطه خواهد شد . در این اتحاد نامه ای را که در حضور اعلیحضرت شهبازی نوشته و یازده نفر کسه هشت نفر آن وزیر و مسئولند مهر کرده ایم در اینجا قرائت می کنم مشوق باشید ...

سپس نوشته ای را بیرون آورد که وزیران در آن : بهشرف و ناموس خود ، سوگند خورده و خدا را گواه گرفته بودند که از آن پس همیشه با مجلس همراه بوده و در همه اختلال را از کشور بکنند و مال و داراک در این راه دریغ ندارند . شاه نیز در کنار نوشته بود :

چنانکه در متن نوشته و مهر کرده اید بروید و متحداً و متفقاً اسباب سعادت دولت و ملت را فراهم آورید .

این سخنان با آن نوشته عجیبی بود که در شونتندگان نهادید و آنان را دلگرم نگردانند . یا اینکه برخی نمایندگان بدگمانی نموده میگفتند : « دربار تاکنون چند بار ما را فریب داده و مینویسند این بار مانند آنها باشد ، حاجی مخیر السلطنه باز گفتار درازی را اند و دلگرمی جا داد و چنین گفت : « آنروز اعلیحضرت شهبازی راضی نبود و همه روز در سدداخلال این امر مقدس کار میفرمود . ولی این مرد را خداوند فرستاده . اعلیحضرت شهبازی خواست بخیر اینک ببینید و کاری بکنند . ولی او آمد و خاطر خلیف مایونی را خالی کرد و از شبهه و خیال با همراهی بیرون آورد . از امروز شاه خود را حاضر کرده با اتفاق مجلس کار کند



پ ۷۴

حاجی رحیم آقا باکوچی

و انشاءالله آثارش را هم خواهید دید . . . این سخنان همه را خاموش گردانید . همانا زیرا که و چرب زبانی اتابک حاجی مخیر السلطنه را عم فریفته بوده . روز شنبه اتابک یا هشت وزیر به مجلس جر آمدند . نخست اتابک با آن زبان نرم :

فریبای خود یگفتاری پرداخت در این زمینه : شاه یوارونه آنچه که پنداشته شده . با کتبیسیون یا مشرویه همراه است . ما وزیران نیز عمگی با هم پیمان نهاده ایم که با مجلس و توده همراهی نمایم و کارها را از پیش ببریم . بهنگامیکه من پنهان رسیم شاه از من دریاز مشروطه کشورهای اروپا برسید . گفتیم باید دولت و توده عمدت باشند تا کارها از پیش رود .

سپس گفت : « تمام دول امروزه منتظرند که ما چه خواهیم کرد . تمام روزنامه های فرنگستان تاکنون در عزمای یک خبر از ایران نمیوشنند . ولی حالا هر روزه بگستون از احوالات امروز ما مینویسند . حال که اعلیحضرت مایونی بهیل مبارکسای در پیشرفت این اساس میباشند دیگر جای مسامحه و درنگ نیست و سزاوار نخواهد بود که بعد وجهه اقدام در امورات نشود .

مجلسیان دست نهادند سپاس گزار دند . سپس اتابک وزیران را بهتاسیدن که عمان هفت وزیر پیش می بودند و آنها وزیر اقم در میان شیبود .

بدینسان مجلس پایان رسید و اتابک سر رشته دار کارهای ایران گردید . با تلگراف سر رشته داری او و خواخواهیکه مشروطه و مجلس مینمود ، و نیکی که خوانستی کرد : بینه جا آگاهی داده شد . ولی در تبریز و دیگر شهرها این رویه کاری او را کمتر باور میکردند . من خود داستانی بیاد میدارم : و آن اینکه عمان هنگام روزی در تبریز بچاپ انجمن رنم . چنانکه همیشه بودی گروهی را در آنجا ایستاده دیدم و یکی از مجاهدان قفقازی (که سپس شناخته ام مهندس اسماعیل میایی بوده) دم پنجره تالار ایستاده با آن سخن میراند . چون گوش دادم اتابک و آمدن او را یاد میکرد و چنین میگفت : « این وزیر کینه کاریست آمده میباشد ازو بهم داریم . سپس داستانی گفت که صراف میمونی مینداشت که او را پنجه مانی دکاشی گذاشتی و خود پی کار رفتی . روزی با صراف پی کاری رفته بود . جیب بری بجلو دکان رسید . چون میمون و پولها را دید خواست نیرنگی زند و پولها را بر باند ، و چون مبدانست میسون ادا یاز است و هر کاریکه یکی در برابرش کند او نیز کند باوی بازی پرداخت . گاهی دعاش را کج کرد و گاهی دستش را بلند گردانید و پناهی یازهای نمود . عرچه این میکرد میمون نیز میکرد . سر انجام جیب بر دو دست بروی چشمهای خرد گزارت و چون میمون نیز چنین کرد فرصت نداد و نگمشت بونی برداشته بگریخت . میمون چون چشم باز کرد او را پولها را رفته دید ، و در این میان صراف یازگشت و چون چگونگی را دانست چند چیزی بمیمون زد . میمون از آن هنگام آرموده گردید و از آن پس ، هر زمان که جیب بر را دیدی با دو دست چشمهای خود را هر چه گشاده تر گردانیدی . از این داستان نتیجه گرفته میگفت . « اکنون ما نیز میباید چشمهای خود را عرچه گشاده تر گردانیم .

اما کارهای اتابک ، آن را در گفتار جدا گانه خواهیم نوشت . زمان او یک

روزگار جدایی در تاریخ مشروطه است. زیرا گذشته از آتاپک و تیرنگهای اسنادنامه او که گرفتاریهای نوینی برای مجلس و آزادیخواهان پدید آورد و نزدیک بسود دست همه را برتابد و دستگاه را از میان بردارد، از ایننگام خود جنبش آزادی بحال دیگر مباحثاند.

يك توده که در جنبش میباشد دیگر گونیهایی پدید آورد و دهد. در این هنگام که نه ماه پیشتر از آغاز مشروطه میگذاشت دیگر گونیهایی بیایس در توده رو داده و اکنون هم در کار رو دادن میباشد. زیرا چنانکه دیدیم از یکسو شور و هیوس آغاز جنبش از نیرو انقاده و از این زمان رخنه ها در تپ آزادیخواهان پیدا میشود، و از یکسو با ملایان و توانگران جای سازش نمائده و جدایی آغاز میگردد.

اینها رو بهترفته بکدور نوی را در تاریخ مشروطه پدید میآورد که ما در گفتار دیگری از آن سخن خواهیم راند.

گفتار پنجم

جستجویی از بحال مردم

در این گفتار سخن رانده میشود از اندازه تنایس جنبش مشروطه در شهرهای ایران و از دینانها و روزنامه های که در ماهیک نخست جنبش پناه یافت.

تا اینجا پیش آمدهای نه مباحه جنبش مشروطه را پیایی نوشتیم. لیکن در اینجا (در پایان بخش) باید رشته تاریخ را بریده و از پیشرفت باز ایستاده برخی چیزهایی را که نگفته ایم بگویم و جستجویی عم از حال مردم کنیم.

یکی از کمیهایی

جنبش مشروطه

چنانکه دیدیم جنبش مشروطه خواهی را در ایران، دسته اندکی پدید آوردند و توده انبوه معنی مشروطه را نمیدانستند و میدانستند که خواهان آن نمیبودند. از آنسوی پشروان هم بچند تیره می بودند، يك تیره تواندیشان که اروپا را دیده یا شنیده و خود يك مشروطه اروپایی میخواستند و میدانستند که اندازه آگاهی اینان از اروپا و از معنی مشروطه و قانون یکمان نمیبود و بسیاری جز آگاهیهای سرسری نمیدانستند. يك تیره بزرگتر دیگری ملایان میبودند که پیشگامی را عم اینان بگردن گرفتند. اینان هم بدو «سه» میبودند: يك دسته که شادروانان بهبهانی و طباطبایی و عمراهان ایشان و آخوند خراسانی و حاجی بهرانی و حاجی شیخ مازندرانی و همراهان ایشان بودند، چون بکشور دبستگی می داشتند و آن را در دست دربار خود کلمه قاچاری رو بنایودی می دیدند، برای جلوگیری از آن، مشروطه و مجلس شوری را در پاست میسازدند، و در همانحال معنی مشروطه را چنانکه سپس دیدند و دانستند نمیدانستند، و آن را بدانسان که در اروپا بود تسلط میدادند، و خود از کشور داری و چگونگی پیشرفت توده و اینگونه اندیشه ها بسیار دور میبودند. بکنسته دیگری معنی مشروطه را هیچ ندانسته و بکشور توده هم دبستگی نمیدانستند و درآمدشان بمشروطه خواهی بآرزوی رواج «شریعت» و پیشرفت دستگاه خودشان میبود، و خواهیم دید که اینان سپس عنوان «مشروطه» را بپایان آوردند، و در یا زود از میان مشروطه خواهان بکنار رفتند.

این حال پشروان بود. انبوه مردم بیکبار از مشروطه و معنی آن نا آگاه می بودند

و تنها بنام پیری از پیشروان بچوش و تکان برخاستند .

این بود در آغاز جنبش کسانی میبایست که به مردم راحتها و آموزگار باشند و معنی زندگانی نوین و کشور ، و چگونگی پیشرفت را بدانسان که در میان اروپاییان میبود بهمگی یاد دهند و آنان را بکارهای سودمندی وادارند .

از پیشروان مشروطه نیابستی چشم داشت که مردم را از عهد گرفتاریها (از پراکنده گی کیشها و اندیشه ها و از آلودگی خویها) بپرانند . این کار از دست آنان بر نیامدی و اگر بجزین کاری برخاسته اند جای افسوس نیست . جای افسوس آنست که با آن تکانیکه بنام آزادی خواهی به مردم داده بودند باری در این زمینه با آنان آموزگاری نتموردند . معنی درست مشروطه و مجلس و قانون را با آنان نصحایتند ، و بکارهای برای کوشش برای ایشان باز نکردند ، و يك آرمائی با ایشان نشان ندادند .

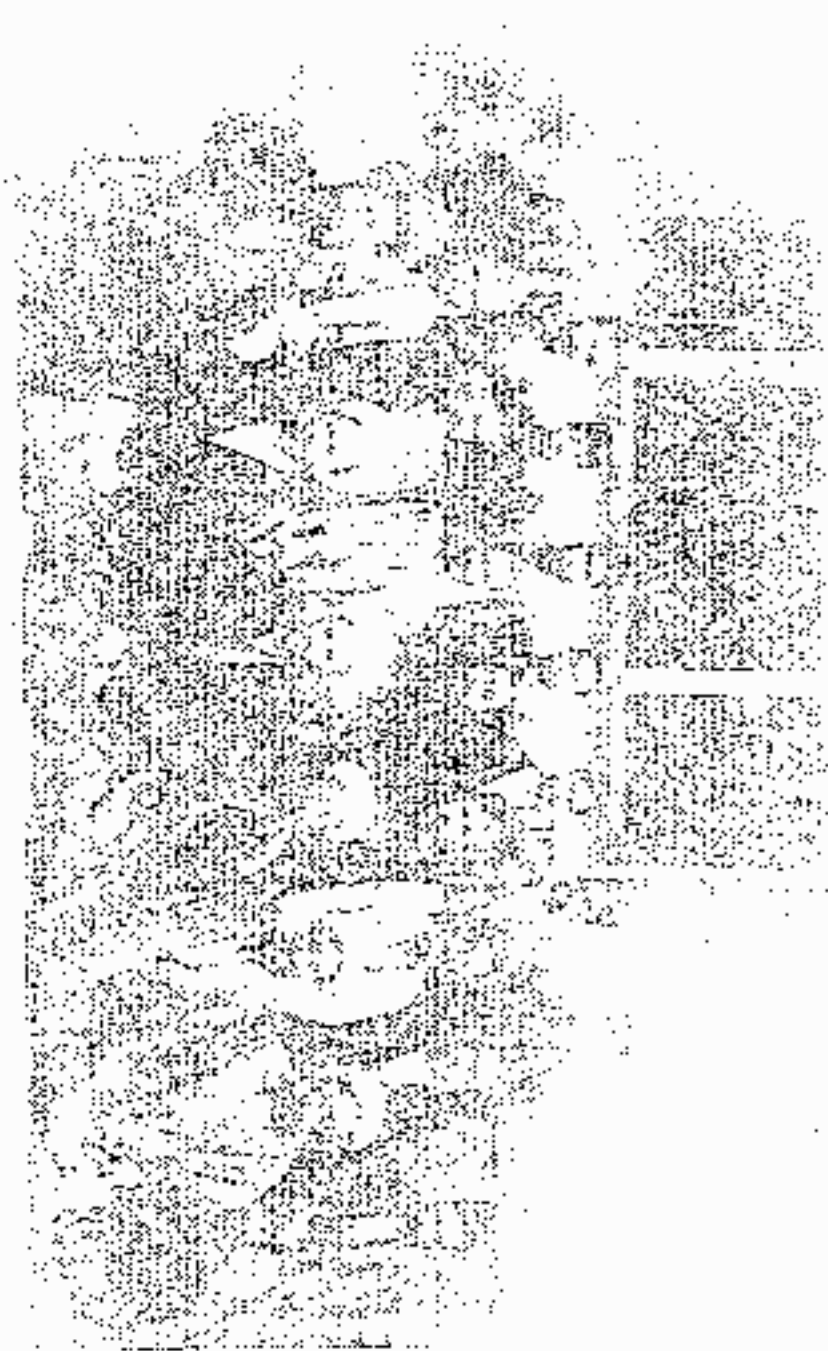
در این نه عهده آغاز جنبش همیشه آماده ای برای اینکار در میان میبود . در این چند ماه اگر راهنمایان بدیسان در تهران که پایتخت کشور و بودتگاه دارالشوری میبود ، پیدا شدیدی و با گفتن و نوشتن آموزگاری در بابست را به مردم آموختندی ، آینده جنبش جز آن گردیدی که گردید و ما نیز خواهیم نوشت .

آن خور و هوش که در مردم پدید آمده بود اگر با آگاهیهای سودمندی دربارۀ زندگانی توده ای و کشور داری و این زمینها ، توأم گردیدی بزودی خاموشی نیافتی و با يك فریبکاریهای از ملایان و دیگران کینه یا مشروطه و آزادی جانی آتیا را نگرفتی . نبودن چنین راهنمایانی نه تنها کشور را از پیشرفت بیبهره گردانید خود زیانهای نیز پذیرد . آورد در بسیار جاها بجنبش جامه عیاض و آشوب پوشانید .

کاریکه دو سید و عمدستان ایشان کردند بسیار از جدار میبود و باید همیشه در تاریخ نامهای آنان بزرگی برده شود . ولی ایشان میبایست در پی آن کار در اندیشه راه بردن مردم باشند ، و این شگفت است که نبودند ، و همان داده شدن فرمان مشروطه و باز شدن دارالشوری و نوشته شدن قانون اساسی را بی دانشیه و بکار دیگری نیاز ندیدند .

این خود نغزشی از ایشان بود . ایشان مردم را شورانیدند و بپا برانگیختند ولی راهی برای پیش رفتن و کوشیدن ننمودند ، و این کار شریجه آنها داد که تا دیرگاهی در عهده جا رشتا در دست ملایان و روضه خوانان میبود ، و ایشان بدلتخواه خود مشروطه را همان رواج ، شریعت ، میز نهندند ، و از قرآن و احادیث دلبلهای یاد میکردند ، و در نشسته های خود همیشه روضه میخواندند ، و ابود مردم جنبش را جز برای همین نمی دانستند . داستان حاجی شیخ فضل الله نوری و پیشهادهای او را بسجلیس : خواهیم آورد .

تا دیری مردم گنج این کارها میبودند . شوریده و برای کوشش آماده گردیده ولی با اینها میگذرانندند . سپس کم کم اندیشه های دیگری پراکنده گردید . آندسته از پیشروان که مشروطه را بمعنی اروپاییش میخواستند گاهی گفتار از همین دوستی ، و



پ ۷۵

این بیکره در سال ۱۲۸۸ (۱۳۲۷) (کوپا در يك مهمانی) برداشته شده و چون چند نفر از آزادیخواهان را نشان میدهد در اینجا آورده شده .
از رده یکم - از دست راست : دوم میرزا اسمعیل نوری ، سوم شیخ محمد خیابانی چهارم میرزا محمدعلی سلطان الادبیه . ششم حاجی شیخ علی اکبر آقا اهرامی است .
از رده دوم - چهارم حاجی محمد علی بدامچی است .

جانشانی برانندک ، و زهانی نام کارخانه ماشین بیمان آوردند ، و هنگامی سخن از آبادی کشور و کشیدن راه آهن و مانند اینها گفتند .

در نتیجه اینها مردم دو دل گردیدند و کم کم جدایی میان دورشته اندیشه پدید آمد ، و چون علایان سود خود را در همراهی با مشروطه نمیدیدند و خود میبایست جدا گردند یکدسته بزرگی با ایشان رفتند ، و ایندسته که پایدار ماندند باز راهی برای کوشش و پیشرفت در جلو خود نیافتند و باز سرگردان ماندند . این دسته تواندهایشان نیز مردم را راه بردن نتوانستند .

ایشان مردم میگفتند ، و باید مویز خود را دوست داریم ، باید در راه آن جانشانی کنیم ، باید با یکدیگر حمدست شویم ، باید دانش آموزیم . . . اینها را میگفتند و مردم را بنگان میآوردند ، بی آنکه معنی درست میهن دوستی و جانشانی و عهدستی را یاد دهند ، و بی آنکه راه اینها را باز نمایند . بخود مردم و امیدوارند که معنی اینها را بدانند ، راهی را بشناسند ، و آنان هر کسی بدخواه و فهم خود دستایی بآنها میداد و از روی هوس بکارهایی برمیخواست .

انبوعی از آزادخواهان باایمی برای خود ، جز بدگویی از محمد علی میرزا نگذاشتند ، و از خود کلمگی نمیشناختند ، و هر کس هر چه بدگویی بیشتر میکرد ، از پرده دوری هم باز نمیآستاد این را نشان بیستی آزادخواهی حسود میدادند . بسیاری از ایشان عهدستی را جز فراموشی و انجمن برپا گردانیدن نمیدانستند . آنچه نام میبرد ، برده میشد از هزار تن یکی معنای درست آنرا نمیدانست و آنچه ایشان میهن را سرزمین و کوه و بیابان شماره و بنام میهن دوستی شعرها در ستایش آب و هوای آن میسرودند و دل بستگیهای گرافه آمیز شاعرانه نشان میدادند .

یکی از نتیجه های شکست این بیراهی ، جدایی و چند تیرگی چند تنی در میان شهرها بود که ناگزیر در میان شهرها پدید میآمد ، زیرا چون راهبکه همگی آن را بپایند نمیبود ، و چنانکه گفتیم مردم را شورانیده و نال آسوده گردانیده و بخودشان واگزارده بودند که کوششهایی کنند ، خواه ناخواه انداز فهم و آگاهی خود آنها ، و سستی و استواری خوبها ، و بودن و نبودن پیشروانی ، در پدید آوردن حال هر شهری کارگر افتاد و جنبش و کوشش در هر کدام از آنها رنگ و روید دیگری بخود میگرفت .

مثلا در تبریز چون اندیشه ها بلندتر ، و آگاهی از معنی مشروطه و قانون بیشتر و خوبها استوارتر میبود ، و از آیت الله پیشروان دلسوز و کوشنده با در میان می داشتند ، در نتیجه اینها جنبش و کوشش پایه استواری یافت ، و بیک رشته کارهای آرجیدار و سودمندی پدید آوردن دسته مجاهدان و بنیاد نهادن دبستانها و مانند اینها پرداخته شد ، و چنانکه دریم ، در آن نه ماه تبریز چند بار با خود کلمگی نبرد کرد و در همگی فیروز درآمد .

در تبریز هر چیز را یعنی دست خود می فهمیدند و هر کاری را دلسوزانه پیش می بردند . خرده گرفتن این شهر بقانون اساسی ، برخاستن آن بشمردن کمیهای قانون ، و ایستادگی برای پیشرفت خواست خود که یاد کردیم بدترین نمونه از نیک فهمی و کوشش دلسوزانه تبریزیان می باشد .

چنانکه گفته ایم در این شهر یک کمی پیدا نشدن علمای هم پای دو سید بود . نیز چنانکه دیدیم هزاران بزرگوار اینجا بیشتر از دیگران ، از مشروطه و گردانیدن و جزا وثقه الاسلام بازمانده همگی بدشمنی برخاستند . تبریز اگر بهمه چیز تازه باطن نتواند نازید ، چیزیکه هست در اینجا از عزیزان کوچک (از پیشه ازان و واعظان) دسته بیستری با آزادی حساسی نمودند و تا پایان پایدار ماندند ، و برخی از ایشان جانشانیهای بزرگی کرده و بنام شدند .

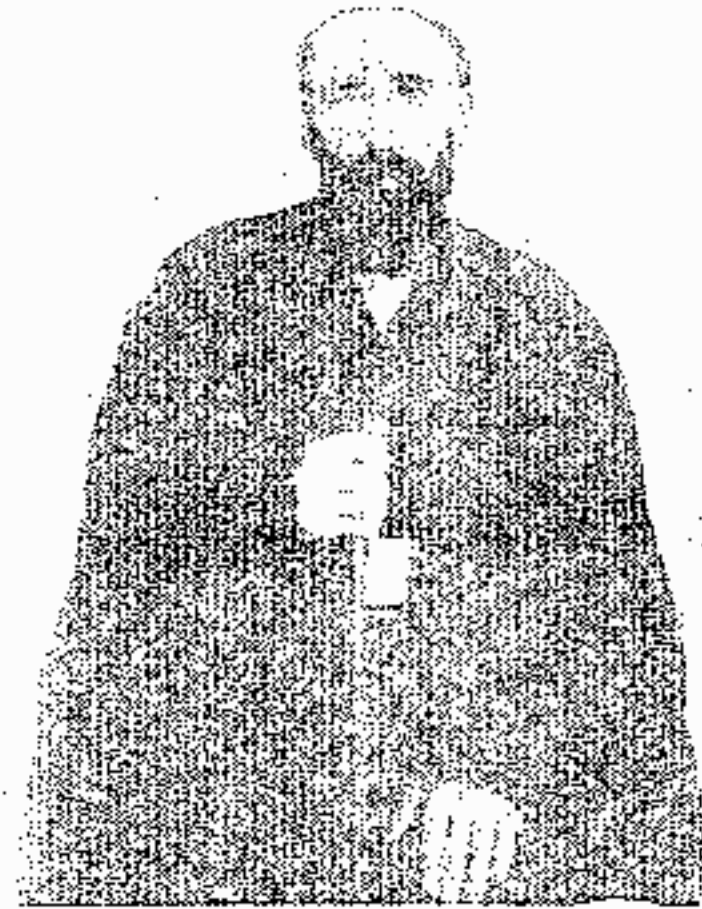
گذشته از آنکه یاد کرده ایم میباید در اینجا نامهای حاجی سید المحققین و شیخ سلیمان میرزا اسحاقی تبریزی و شیخ محمد خیابانی و ضیاء العلماء و ملاحظه و ملائکار را بریم ، ایشان همگی در مشروطه خراخی پایدار ماندند .

حاجی سید المحققین پس نظام العلماء و خود در تصف درس خوانده و از شماره مجتهدان میبود . شیخ سلیمان پیشه نماز کوی جوست دوران و خود پیر مرد غیر نعمتی می بود . تبریزی و خیابانی تازه جلای رسیده بودند ، ضیاء العلماء از یک خاندان توانگر و خود جوان دانشمندی میبود که گذشته از دروسهای ملای بی زبان های از بیانی تبریزی پرداخت . ملاحظه از روش خوانان و از سر دستگاز کوی خیابان بشمار میرفت و در آن کوی هواداران بسیار میداشت . ملاحظه هم روضه خوان میبود .

از شهرهای آذربایجان خوی و سلماس و ارومی . هر یکی با اندازه خود پیروی از تبریز نمودند و جنبش در آنها ریشه درآید ، در خوی گذشته از آزادخواهان خود آنجا که از روی دل بستگی بکفر و توده می کوشیدند میرزا جعفر زنجانی با چند تن مجاهد از قفقاز با آنها آمده و پدید آوردن دسته مجاهد می کوشید . در سلماس انجمن برپا شده و حاجی پیشه نماز رئیس آن و سر رشته دار بکارها میبود و نیک می کوشید . یکی از آزادخواهان آنجا شادروان میرزا سعید بود که گاهی در استانبول و گاهی در تبریز و گاهی در سلماس میزیست و جوانی سراپا غیرت و مردانگی می بود . در ارومی گذشته از دیگران شادروان میرزا محمود سلماسی که یکی از علمای بنام می بود کوشش می پرداخت و مشودی باقرخان که از قفقاز آمده بود چه مدتی از به پدید آوردن مجاهدان می کوشید . با عهد گرفتاریهای مرزی که یاد خواهیم کرد پیشرفت جنبش در اینجا براء خود می بود .

امامزاده وارد بیل و دیگر جاها در تبعه راه ماندند و پیروی نتوانستند . ما کو که آن مهاجر و گزافگوییها می نمود هیچ کاری نتوانست و خواهیم دید که پایان آن خود نماینها چه شد .

از شهرهای دیگر، دشت و انزلی و قزوین به تبریز نزدیک بود. در دشت در آغاز پیش آمد آشفتگیهایی پیدا شد. ولی زود از میان رفت و در آنجا نیز جنبش و کوشش برآه خود افتاد و ماحول مردم دید که در پیش آمدهای آینده، گیلان همیشه همدم است. آذربایجان میباشد. از قزوین شور و خروش بسیاری دیده نمیشد. ولی از پیش آمد های آینده خونخوار دید که جنبش در آنجا هم برآه خود برده.



ب ۶۶

ملاحضه خیابانی

از دست خودی همه بنمایش میبرداختند و جنبش در اینجا بیش از همه، خود نمایی و رویه کاری می بود.

در آغاز جنبش که تازه فرمان مشروطه داده شده بود در اینجا شبنامه نویسی رواج بی اندازه میداشت که صدعا کسان بان میبرداختند و آنچه از خشک و تر میداشتند بروی کاغذ آورده پراکنده میداختند. بسیاری از ایشان به پیشگامان جنبش از دوسید و دیگران رشک برده نگرهها می نوشتند و یا با ایشان را خنمایی می کردند. مشروطه که يك چیز

تازه ای بود از اروپا رسیده، و از هر کسی میبایست در پی یاد گرفتن و دانستن معنی آن باشد. ایشان بجای آن، همه یاد میدادند و هر کسی از پیش خود معنی دیگری بمشروطه و قانون میداد و در پیرامون آن سخن میراند، و این یکی از کارهای شکست می بود.

پس کم کم شبنامه نویسی از میان رفت و این بساز نوبت به انجمن سازی رسید. نخست انجمنهایی، این کسی و آن کسی، بنام داور بمشروطه بنیاد میکردند. يك انجمن حاجی سید محمدعلی همت آبادی بنیاد نهاد. دیگری میرزا عبدالرحیم الهی پدید آورد. همچنین دیگران انجمنهایی ساختند. انجمن همت آبادی برای آن بود که اگر نامه خواری یا ریش تراشیده ای دیدند با او داور بمشروطه گفتند کار بجایی رسید که در دارالتوری گذشگو از این انجمنها بمیان آمد و از مجلس دستور داده شد که انجمن همت آبادی بسنه شود.

پس انجمنهایی بگونه دیگری پدید آمدن گرفت. انجمن شیرازیان، انجمن قاجاریه، انجمن عراق عجم، انجمن قاطمیه و دیگر از اینگونه که هر گروهی برای خود انجمنی برپا میساخت مشروطه که برای ستودن اینگونه چندینجا و دسته بندیها میبود ایشان همانرا دستاویز گرفته دسته بندی میکردند. شکست تر آنکه این گونه انجمنها که پدید میآوردند آنرا يك کار بزرگی میشماردند و يك دلایحه درازی نوشته برای مجلس میفرستادند که ما چنین اتحاد و اتفاق کرده ایم و چنان خواهیم کوشید. . . دو گاهی هم چنین دلایحه - ای در مجلس خوانده میشد. نشستن بر پا کردن و ده تن و بیست تن گرد هم نشستن و بگفتگوهای پراکنده ای پرداختن را بگمانگی و عهدستنی می شناختند.

تنگ خردن و مشق سر بازی کردن چون کار سختی میبود در اینجا پیش گرفت. نه مردم بان ارج گزاردند و نه پشروان بان واداشتند. ولی بجای آن آگاهی در یکی از انجمنها ده یا بیست تن تفکهای گفته ای از اینجا و از آنجا پیدا کرده و بنوشته انداختند و بهره می ایستادند و پیکره از خود برمیداشتند و خود را از این خود نمایی نیز بی بهره نمیکزاردند.

این بود حال تهران. اما در شهرهای دیگر پیش از همه کشاکش و غوغای رفت و يك چیزی که تازه رواج یافته و توگفتی مردم آنرا از بیای مشروطه خراعی میسازدند گرد آمدن در تلگراف خانه و بهرمان و دارالتوری و دیگر جاها پای تلگراف کشیدن بود. کار بجایی رسید که دارالتوری از این رفتار مردم آزرده گی نشان داد و بساها در مجلس این سخن بمیان آمد.

در یکی از روزنامه های تهران (۱) در آن روزها، تکه ای در باره اسپهان نوشته که چون نمونه نیکی از تماشای بیبوده برخی شهرها و نشان غوسازی ملایان میباشد آن را در اینجا می آوریم. چنین مینویسد:

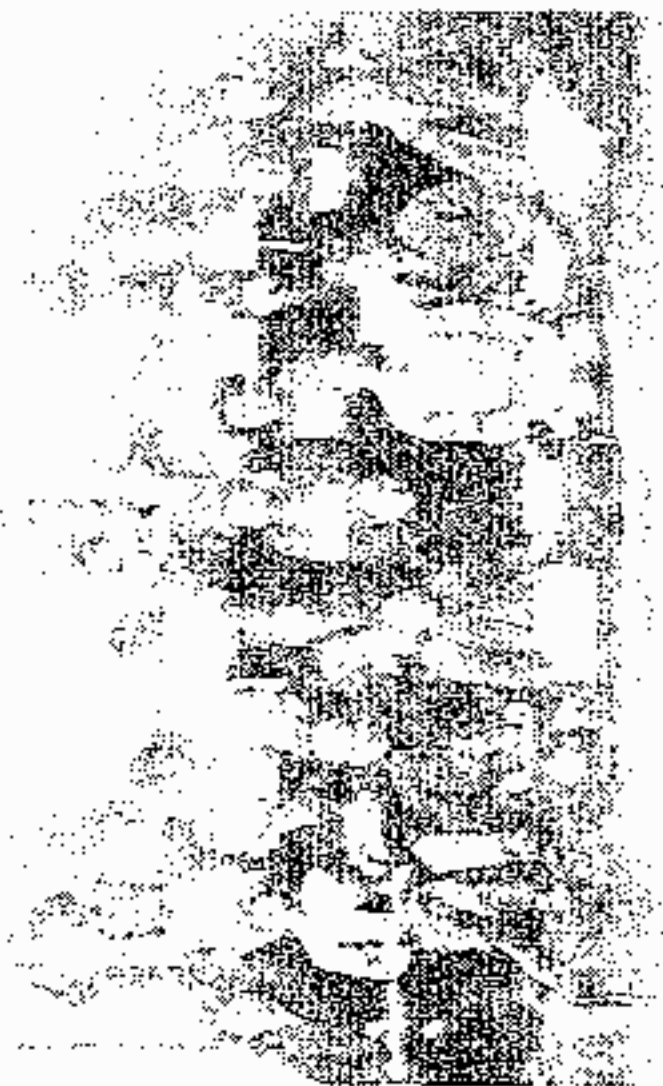
و چند روز قبل جناب آقای ثقة الاسلام و جناب آقای حاجی آقا نورالله تشریف برده بودند در سده بجهت تمسیت مجلس آنجا . شخصی از آقایان محترم آنجا خواب دیده بود حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه را که خلاصه جواب اینست که حضرت بان آقا فرموده بودند فرزند یگو به مردم مجلس مشروطه را یاری کنید . بهر حال انا خواب خود را به مردم سده فرموده بودند . از قرار مذکور هفت صد نفر از جوانهای رشید سده اسم خود را به ثبت داده اند که لیاس مخصوصی نباشند با نشان مجلس ، سرپنازهای فدایی مجلس برده باشند و فعلا در تهیه نشان ساختن هستند و نیز از قرار مذکور روی نشانهای آنها نوشته است سرپناز فدوی مجلس مقدمه و هر پنجاه نفر پناز رییس برای خود معین نموده اند و روی نشان رییس آنها این شعر نوشته شده .

فدای مجلس منی وحکم نوران
اقول اعتد ان لا اله الا الله .

می باید در اینجا چند سخن هم از دبستانها روزنامه ها ترجمیم .
فرونی دبستانها گفته ایم از کارهای اروپایی ، این دو پیش از مشروطه ، با ایران رسیده و رواج یافته بود ، و پیداست که پس از مشروطه رواج آنها بیشتر گردید .

دبستانها مردم بیشتر رو آوردند ، و از اینها گمان بود که گفتگو از درس خواندن دختران رواج دهد دبستانها برای آنها نیز بزبانها افتاد ، و چون هنوز دو تیرگی بیان نینشاده و شور مشروطه خواهی روز آور میبود کمتر کسی دشمنی میبارست . گذشته از شهرهای بزرگ ، در شهرهای کوچک از مراغه و مرند و مانند آنها ، دبستانها بر پا گردید . در قاین که يك آبادی کوچک و دور افتاده است سوکت الملك حکمران آنجا دبستان آبرومندی بنیاد نهاد و آموزگاران از تهران خواست . در تبریز در این باره هم شور بسیاری بر خاسته و سران آزادی یکی از کوششها که بخود پایا می شماردند بنیاد گزاردن دبستانها میبود . از پیش از مشروطه در اینجا جز دو یا سه دبستان باز نمانده و آنها نیز رونق نینداشت ، و با آنکه دبستان يك تبریزی رواج داده بود تبریز را بهره کمی از آن میبود . پس از مشروطه بزونی آنها کوشیدند . در بیشتر کویها در یاد دوازه تن از شناختگان و توانگران دست بهم میدادند و سرمایه ای از خودشان و از دیگران گرد آورده و دبستانی برای آن بنیاد می نهادند که ممانعت آموزگاران و دیگر دورفت عارا میپرداختند و از هر باره نگهداری و راعبری می نمودند . از اینگونه دبستانها بسیار بنیاد یافت و در هر یکی شاگردان فراوان گرد آمدند .

چنانکه گفته ایم مردم از سادگی ارج بیش از اندازه با آنها داده و امید های بیجا بدین خواندن جوانان میبستند . در اینجا هم در پایان سال ، در هر دبستانی جشن با شکوهی میگردید که انبوهی از پیشروان آزادی و سران اداره ها و دیگران را می خواندند ، و پس از تمایزهایی از سرود و موزیک و سخنگویی مانند اینها ، پولهایی بنام



ب ۲۷

این پیکره که در سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) برداشته شده نشان میدهد یک حسن شریفزاده و مشیر صنایع و حاجی علی دوافروش را با یکدیگر از شاگردان بزرگ دبستانها که هر یکی روزنامه ای بدست گرفته اند .

واعانه از باشندگان میگردند .

مردم بدلقراء و شادی پول میدادند ، و چه بسا در يك جشن در وقت يكساله دبستان گرد می آمد ، روزی در نشی من نیز بودم ، و در يك شامت هزار و دویست تومان پول پرداخته شد . باید يك نمونه ای از دبستگی مردم به نمکی توده و پیشرفت کشور این پول دادن

را گرفت. در تبریز بسیاری از توانگران، پویژه بازرگانان توگفتی خود را وامدار می-شماردند که با دبستان و اینگونه بنیادها همدمی نمایند و خود پیشقدمی کرده پول می پرداختند.

یکی از کسانی که در اینگونه دعوتها همیشه پیشگام بودی و میباشد در اینجا یادش کنیم شادروان حاجی شیخ علی اکبر امیرای است. این نیکمرد که خود از ضم و خرد و آگاهی بهره شایانی می داشت کمتر جای پول دادن بودی که در آن همراهی نمودی.

ما در این تاریخ بارها یاد بازرگانان آذربایجان کرده ایم. اینان در پیشرفت مشروطه بیش از دیگران کار میکردند. زیرا هم با پول و هم با کوشش و جانفشانی در آن پا میداشتند.

در آن روزهای آزمایش کسانی از اینان توانایی بسیاری از خود نشان میدادند. بدینسان که در نشستها و سگاشیها بوده و با اندیشه عمراعی مینمودند، و چون نیاز می افتاد پول پرداختن دریغ نمیداشتند، و اگر سخنی پیش می آمد در بحث بازار و شتافتن بانجمن بدیگران پوشی میجستند، و با این همراهیهای خود بجماعتان و دیگران دلداد، بیافشاری آنان می افزودند. گذشت از کسانی که یاد کرده ایم میباشد در اینجا نام شادروان حاجی محمد یاقا بریم. اینمرد برادر آقا شیخ سلیمان و خود بازرگان بلامی میبود که با فرزندان و خویشانش همگی از آزادیخواهان شمرده می شدند، و خواهیم دید که چ-زیانهای از این راه بردند.

اما روزنامه نویسی، آن نیز پس از مشروطه بالا رفت و برخی روزنامه های تبریز روزنامه های آبرومندی پیدا شدند و ما در اینجا تنها پروژنامه های که در نهان تخت پیدا شدند می پردازیم، و از تبریز تهران از هر یکی جداگانه سخن می رانیم.

چنانکه گفتیم پس از داده شدن مشروطه، نخستین روزنامه در تبریز پدید آمد. کوشندگان تبریز که انجمن را برپا کردند، برای نوشتن کارهای آن نیز روزنامه ای پدید آوردند که تا دیری در روزنامه ملی نامیده میشد و سپس نام در روزنامه انجمن پدید آمد. این نامه را میرزا علی اکبر خان (از خانواده وکیل) مینوشت و با آنکه جز بکار-عای انجمن و پیش آمدعای آذربایجان نمیدانست، و خود با زبان ساده نوشته شده و بیرونی سنگ چاپ می یافت، یکی از سودمندترین روزنامه های آن زمانست، و ما در این تاریخ بسیاری از آگاهیهای خود را از آن برداشته ایم.

بنامدگی این روزنامه و پاکدرونی نویسنده آن، گواه این است که چون مجتهد و برخی از نمایندگان انجمن ایالتی، از مشروطه روگردانیده و در آن میان داستان قراچین پیش آمد، و چنانکه نوشتیم این نمایندگان بجهت هوا داری مینمودند و چنین میخواستند که پیش آمد را کوچک گیرند و بنسوان آنکه چهار تن فرستاده بفرستیم تا داستان را در

خود قراچین بازجویند پرده بروی آن می کشیدند، و میرزا علی اکبر خان نیز دستور دادند که بپرده کشی گوشه، او تا گزیر شد بدستور آنان رفتار کرده ولی از آنسوی آزردگی خود را پوشیده نداشته و در یکی از شماره ها گفتاری عنوان کرده بدینسان: «ای قلم تا کی در قید سلاسل و اغلال مقید، و تا کی زبان مبارکت با مهر ستمکاری مخنوم خواهد بود؟»، سپس که آزادیخواهان در برابر مجتهد و آن دسته نمایندگان ایستادگی نمودند و قیروز گردیدند، از این نیز به بازخواست پرداختند، و این خود آن را با سادگی چنین می نویسد:

بعد از این بنده مدیر جریده انجمن را به مقام محاکمه ویزا آورده گفتند ما شما را از ظرف عموم معین کرده در این اداره و انجمن گذاشته ایم که ما واقع ... را بدون مدافعه و ملاحظه و پرده پوشی در جریده درج نمایید تا ما همه روزه از اتفاقات مستحضر شده عفتد و عنبریز رانداخته از حرکات ظالم و خاین خیردار شویم نه اینکه پشت و روی کاغذ را با حضرت مستطاب و جناب مستطاب و ائحاب بیصرف موهومی بر کرده و بحرکات ظالمانه بلام و مستبدین و محتکرین پرده پوشی نمایید. این بنده هم ناچار شده بعض اسناد و نسخ باطل شده را ارائه نموده گفتم بجهت همین ملاحظه و تعید بود که هر روز از این خدمت استغفامینمودم و میدیدم در صورتیکه مستبدین جناب آقا شیخ سلیم و دیگران را با آنچه زحمات و خدمات که در این امر مقدس متحمل شده اند بیک اشاره چشم اخراج و تعید عینمایند و رسیدگی و احقاق حق نمیشود و اعلانات مکرر در تعید جرایم و شکایت از قلم در جریده درج شده کسی نمیرسد از محاکمه امروز و حشت داشتن و در سلاسل تعید و استبداد عقید بودم ... فرمودند شما محقق بوده اید (عفی الله عما سلف).

ولی بند از این نگر در مأموریت خودتان سرمویی تخلف و ملاحظه و مدافعه داشته و پرده پوشی از حرکات فردی از افراد نماید دیگر معفو نبوده مؤاخذه خواهید شده.

یک روزنامه آبرومند دیگری در تبریز در همان روزها روزنامه آذربایجان بود که عمجون و ملا نصرالدین و قفقازیا زبان شوخی آمیز نوشته میشد و نگاره های شوخی آمیز (کارتکاتور) میداشت میتوان گفت که پس از ملا نصرالدین بهترین روزنامه از آنگونه بوده.

این نامه را حاجی میرزا آقای بلوری که یکی از بازرگانان آزادیخواه تبریز میبود بنیاد نهاده و نوشتن آنرا میرزا علیقلی صفروف که نامش برده ام بگردن میداشت محمد علی میرزا در زمان ولعهدی خود چاپخانه ای در تبریز میداشت که چون میخواست بنهران رود آن را فروخت و حاجی میرزا آقا آن را خرید، و این روزنامه که یکسال بیرون آمد در آن چاپخانه بچاپ میرسید، و چنانکه از نگاره های پیداست یک نگارگر استادی هم داشته.

جز از اینها روزنامه های دیگری، بنامهای «امید» و «آزاد» و «اتحاد ملی» و



۷۸۸

ضیاء العلماء پنداری خود حاجی محمد گنیشخان

مانند اینجا ، نیز بیرون آمد ، ولی هر یکی پس از چند شماره ناپدید شد . میرزا سید حسینخان دارنده عدالت ، که روزنامه اش تا پس از چند ماه از آغاز مشروطه بیرون آمد روزنامه کوچکی به زبان ترکی بنام «آنادیلی» بیرون داد که آنهم زود از میان رفت .

اینها روزنامه های تبریز است . يك روزنامه آبرومند دیگری بنام «فریاد» در عمان زمان در ارومیه نوشته میشد که دارنده آن ، میرزا حبیب الله آقازاده و نویسنده اش میرزا محمود غنی زاده بودند .

چنانکه گذریم روزنامه آذربایجان ، همان شیوه ملا نصرالدین ، را میداشت ، و این بود با آن به همچشمیهای شوخی آمیزی بر میخواست و گاهی شعر های آن پاسخ مینویشت . چنانکه چون میرزا علی صدرخان اتابك بایران آمد و مجلسی در باره او مستکاری از خود نشان داد ملا نصرالدین اینرا دستاویز گرفته شعرهایی (از گفته سایر) در سرزنی بایرانیان ، و اینکه جنهش ایران بزرگ چون سرسری نوشت ، بچاپ رسانید که برخی از آن شعرها اینهاست :

عده دی گوردم نه اوندی بس
دوتمش ایندی پری گوگی
پدرقا قانوبدا عیبگی
شمدی حریف سوز عمان
انجمن اهلنگه ، قیوچاق
وینرمه جانی رضا گله
نولندی که تیز بوشالدی بس
کجه قایی همان دایان
من دین اولندی اولمادی ؟
من دین اولندی اولمادی ؟

سهی چون اتابك كشته گردید آذربایجان این را عنوان گرفته و برخی ترکی بنام شعرها نوشت که برخی از آن اینهاست .

هه گوره من برنده در
گور نجه مستجاب آیدوب
ویردی کمال لطفله
ایندی نجه اوندی ملاعمر
انجمن املتون دپستون
من سایاتی کتاره قوی
هین دیمدیم اتابکون
ایندی نجه اوندی ملاصو
سالمشیدی تزلزله
گندی قولاقه ناگهان
نالا دیرلر انا بکی
من دین اولندی اولمادی ؟
من دین اولندی اولمادی ؟

ملا نصرالدین به دوباره باینها پاسخ نوشت که برخی شعرهای آن نیز آورده میشود

چو خندا بیله فریندا ما
پوش بوشه عسریندا ما
لوغالا شوب آگورمه مشا
تریبه سز اوشاقی کیسی

باش فولانگوک دوزلمبوب
 دینمه دانشمایات یالام ،
 منتظم اولماش عمل
 صبح طلوع ایشمه مش
 بر گل آچیلماق ایله ده
 دینمه دانشمایات یالام!
 قتل ایله دگز انا بکی
 وار گنه مین انا بگز
 کینه قاپی پوتیز لیکه
 دینمه دانشمایات یالام !
 گیرم انا بک اولدی ده
 پسر عمیق حیردیده
 اسکی حمام در اسکی نامی
 دینمه دانشمایات یالام !
 سویله مگا . وزارت
 یا ازون ال ازون پاپاغ
 الکه گزه شمند و فر
 دینمه دانشمایات یالام !
 یاز د آذربایجان ، پاسخی داد که چند شعر آن اینیاست :
 گر اولایم آخوش دماغ
 ممکن اولور می بویولی
 ترکی دیر بواش بواش
 سنده گه بوخدی حوصله
 چوخلاری اولکه دن قراخ
 اسکی قاپی دابانی تک
 دور زمانی کورمه دن
 سنده که بوخدی حوصله

چوخدا یاسوب گوریلداما
 سن دین اولمبوب حله
 روتق کار اولورمی یا؟!
 وقت نهار اولورمی یا؟!
 فصل بهار اولورمی یا ؟!
 سن دین اولمبوب حله
 متکه بو امری دانمرم
 یوخسه عملی قانمرم ؟
 تازه نسه ایشانمرم
 سن دین اولمبوب حله
 خوب و فنکیز هانی ؟!
 کشتی جنگیز هانی
 پس بگی رنگیز هانی ؟!
 سن دین اولمبوب حله
 مالیه گز دوزلدی می ؟
 قسالاشوب گوردی می ؟!
 پول تا پایندی گلدی می ؟!
 سن دین اولمبوب حله
 عازم کوی منک ری
 بردن ایله تمام طی ؟
 لفظ عرب شوی شوی
 دینمه دانشمایات یالام
 یاخدی یزه جردادی
 بر نسه جردادی
 فر فراخک فریلدادی
 دینمه دانشمایات یالام

این شعرهای « آذربایجان » در تبریز شناخته گردید و بزبانها افتاد که بچه ها در کوچه ها میخواندند و شعر های دیگری از اینگونه ، باز ساخته گردید . آفرود در این روزگار شور و تکان این چیزها ارج می داشت .

اما در تهران ، نخستین روزنامه پس از مشروطه روزنامه دمجلسه ، روزنامه های تهران گردید . چنانکه گفتیم « امثیاز » آن بنام آقا میرزا محسن ، و راهبردش یا دست میرزا محمد صادق طباطبایی بود ، و خود با کافذ و حروف خوب چاپ مینامت و یکی از روزنامه های آبرومند شمرده میشد . در این روزنامه نیز گفتار ، بدانسان که روزنامه ها نویسند ، کمتر دیده میشدی ، ولی خود از سودمند ترین روزنامه ها میبود ، و ما از آن نیز آگاهی های بسیاری برداشته ایم .

یکی از داستانهای این روزنامه آنست که چون گفته های نمایندگان را در مجلس ، می نوشتی نخست تا دیرگاهی نام هر نماینده را هم میبرد ، سپس گویا بخواهش خود نمایندگان نام بردن را کنار گذاشت و هر گفته ای را بنام « یکی از وکلاء » می آورد . ولی مردم این را ایراد گرفتند و از تبریز و دیگر جاهانامه ها فرستادند که ناگزیر شد باز بشیوه نخست خود باز گردد . این نمونه ای از دلیسگی مردم بکفتگو های دارالشوری ، و از پروای ایشان به تک و پد نمایندگان میباشد .

پس از « مجلس » روزنامه های دیگر قراوان پیدا شدند: وطن ، ندای وطن ، کلید سیاسی ، کشکول ،



پ ۲۹

میرزا جهانگیر خان شیرازی

تمدن ، ندای اسلام ، بلدیه ، صبح صادق ، حی علی الفلاح ، صراط المستقیم ، کویک دری ، نوروز ، الجمال ، الجناب ، محاکمات ، ترقی ، قوائد عامه ، حیات ، جام جم ، خرم عراق عجم ، زبان ملت ، آدمیت ، حلم آموز ، تدین ، اتحاد ، روح القدس ، مجله استبداد و بسیار از اینگونه .

اینها آنهاست که در نه ماهه نخست و یا اندکی پس از آن بیرون آمد ، و پیداست که روزنامه های دیگری نیز در پی میبود . شینامه نویسی کینه شده و از میان رفته ، و اینها هوسها بروزنامه نویسی برگشته بود . میتوان گفت بهار و تابستان سال ۱۲۸۶

زمان غزوتی این هوس میبود و دست بزرگی دیوانهوار زویروزنامه نویسی آورده بودند. همین کارش نمونه دیگری از حال مردم تهران، و از اندازه حشایش جنبش مشروطه در آن میباشد، و ما میتوانیم بکرسیدگی دیگری هم از این راه کنیم.

این روزنامه ها، نویسنده گان برخی از آنها را میشناسیم. نویسنده ندای وطن مجدداً اسلام کرمانی بوده که ناعش را در پیش برده ایم. این مرد وند نام میبود و سپهر نامش گردید و از روزنامه اش هم، با همه آراستگی بیرون آن، پنداست که جز برای کار خوردن نوشته نمیشده. نویسنده تمدن مدبر الممالک بوده، و چنانکه از روزنامه های پنداست گاهیهایی از حال اروپا و سیاست دولتهای بزرگ میدانسته که در آنروز ارجد میبوده. با اینکه روزنامه اش سودمند نبود، و سپس هم یکی از هواداران نقل السلطان و از کارکنان او بوده. عراق عجم را ادیب الممالک مینوشته که هنر قرنها سخن ساز بوده. تدوین رافخر الاسلام مینوشته که یکی از آسوریان ارومی (زاینده شده در امریکا) بوده و سپس مسلمان گردیده و بتهران آمده و از پیرامونیان شادروان طباطبایی بشمار میرفته و با دستور او با کشیشان و دیگران بچشمهای دین و کیش میپرداخته و در روزنامه اش نیز پیش از همه گفتگوهای کثیری را دنبال میکرد. نویسنده روح القدس سلطان الخطاب خراسانی را سپس نیک خواهیم شناخت.

روزنامه های دیگر، نویسندگان آنها را نمیشناسیم و با درخور گفتگویی نیستند بیشتر اینها بیکبار بی سرمایه و خود کسانی میبودند که اگر کسی یکی از آنانرا دیدی چنین پرسیدی: «ایستکه میخواهی روزنامه برپا کنی آیا چه در آن خواهی نوشت؟ ... دیدی هیچ نیتشده و خود نمیدانند که چه خواهد نوشت! بلکه نمیدانند روزنامه در بهر چه نویسند، و همین اندازه که دیده دیگران بچنین کاری برخاسته اند او نیز بهوش افتاده.

برخی از اینها از نامش پنداست که چه بوده: «حی علی الفلاح»، «صراط المستقیم» و «حلم آموز»، و «الجناب»، و «کلید سیاسی». در پشت سر این نامها چه بایستی بود؟ خود روزنامه ها نیز دید نیست، روزنامه که برای بیدار کردن مردم و یاد دادن چیزها نداشتند بایستی بود، هر کس در آن دانسته های کهن خود را برشته نوشتن میکند، آیه یکی از فلسفه سخن میراند و میخواهد با دلیل های فلسفی مشروطه را روشن گرداند. آن یکی از گفته های صوفیان دلیل می آورد و شعرهای مثنوی را مینویسد. آن دیگر از راه قرآن و حدیث در میآید و مشروطه را بیک دستگاه اسلامی میگرداند.

نکته اینست که هیچ يك از آنان کمی در خود سراغ نمیداشتند و نیازی بپاد گرفتن نمیدیدند و بلکه عریکی در پی یاد دادن میبودند. مشروطه که يك چیز تازه ای بود از اروپا رسیده، و مبنایست تادیری همگی در پی شناختن و یاد گرفتن آن باشند، ایشان نیازی بآن ندیده، و نامش را شنیده و هر یکی از اندیشه خود معنایی بآن داده، و با شتاب

دیری بیرون ریختن دانشهای خود میبودند.

جنبش مشروطه که پیش آمده بود و خود يك زندگانی نوینی میآغازید مبنایست بکوشش و اناکهای نوینی در زمینه زندگانی آزاد، و چگونگی نگهداری کشور، و با یاهای مردم، و مرزی که میانه آنها با دولت باید بود، پراکنده گردید و مردم یاد داده شود. نیز اناکهای کهن بیهوده از فلسفه و عرفان و مانند اینها، از میان رود. لیکن اینها فرصت نداده و بآن میکوشیدند که مشروطه را از معنی درست خود بیرون آورند و هر کس بدخواه مبنای دیگری بآن دهند و بدینسان آن را يك چیز بیکاره ای گردانند.

روشنتر گویم: بجای آنکه پیروی از این مشروطه کنند میکوشیدند آن را پرورفتار و شیوه زندگانی خود گردانند.

يك چیز بسیار شگفت و جمله های پا در هوایی است که در همه روزنامه ها رواج میداشت. مثلاً یکی امروز میخواست نگارشی در ستایش دانش بنویسد چنین می نوشت: «علم است که صفحه اروپا را بهشت روی زمین گردانیده، علم است که ملل منمده را بیادیت و سعادت رسانیده، علم است که ژاپون را در ردیف دول درجه اول گردانیده...» از اینگونه بیست یاسی جمله را می آورد. فردا میخواست ستایش از اخلاق و پر دازد و این بار همان جمله ها را در باره اخلاق می آورد. پس فردا نوبت ستایش به تمدن می رسید باز همان ها را می شمرد. تا سالها شیوه چنین نویسی صحن میبود و روزنامه های پر هابه از حیل المتین و مجلس و مانند آنها نیز همین شیوه را دنبال می کردند. اگر سخن بدرازی نیانجامیدی توانستی نمونه هایی را از نوشته های خود آنها در اینجا بیآوریم.

این هم گفتم که بسیاری از ایشان، در آزادیخواهی بایستی برای خود، جز گله و ناله از دربار و بدگویی از شاه و پیرامونیان او نمی شناختند، و چنین میدانستند که هر چه بیشتر بنالند و بیشتر بدگویند آزادی خواهی بیشتر نموده اند، و این بود در برخی از روزنامه ها هر چند مینوشتند تندی مینمودند (یکی از اینها روح القدس بود که داستانش را خواهیم آورد).

این روزنامه ها جز از ندای وطن و تمدن و صبح صادق دیری نیامیدند و هر یکی پس از ده بایست شماره از میان رفت. صبح صادق نیز بسیار نیامید. ولی تمدن و ندای وطن تا نوبت بستن مجلس برپا میبودند.

در پایان نه ماه نخست، در میان دیگر روزنامه ها، دو نامه **دوروزنامه دیگر** آبرومندی هم در تهران پدید آمد که یکی از آنها حیل المتین و تهران، و دیگری «صور اسرافیل» بود.

حیل المتین را سید حسن کاشانی برادر مؤید الاسلام بنیاد نهاد، و خود شاخه ای از حیل المتین کلکته شمرده میشد، چون نخستین روزنامه روزانه در ایران می بود، و با کاغذ

نهادند ، و آنچه ما از خواندن شماره های این مینهمیم بهتر از خود آن بوده .

در داستان پیمان انگلیس و روس ، که بیاد آن خواهیم پرداخت و همچنین در برخی پیشی آمد های دیگر ، این روزنامه گفتار های مغزدار خوبی نوشت ، می توان گفت سید حسن پس از آن پنخواهی ها که با جنبش مشروطه خواهی کرده ، و بهواداری از عین الدوله آن دشمنهارا با گوشش های دو سید نموده بود ، این زمان به نیکبهای برخاست و شکست را بدیضان بست .

اما سورا سرافیل ، آن را میرزا قاسمخان تبریزی و میرزا جیانتگیر خان شروازی بنیاد نهادند و میرزا علی اکبر خان قزوینی (دهخدا) یکی از نویسندگان او بود . این روزنامه هم با کافه و جرف خوب چاپ میشد و رابعبران آن مایه می داشتند و از زمان توپ بستن مجلس بریامیبود .

در این روزنامه يك بخش شوخی آمیزی زیر عنوان « چرند و پرند » نوشته می شد که دهخدا آن را می نوشت ، و از اینرو « صور اسرافیل » به « ملا نصرالدین » و « آذربایجان » مانند گی پیدامی کرد ، خوانندگان با این بخش بیشتر رو می آوردند و انگیزه رواج روزنامه پیش از همه ، این بخش می بود .

بیشتر روزنامه های تهران ، این آك راعم میداشت که بهش های توده نزدیک نیامد و با شوریکه برخاسته بود صحراهی نمی توانست . توده ای بنام مشروطه خواهی و قانون طلبی بتکان آمده دلجا پر از سهی و آرزو گردیده ، و از آنسوی هر چند روز یکبار داستان تکان دهنده دیگری رخ می دهد . کنون بکروزنامه میاید یا شبهه آموزگاری پیش گیرد و باز ندیدن مننی مشروطه و قانون و دادن آگامیهای سود مند از چگونگی توده ها و سیاست دولتها و مانند این ، اندیشه ها را پیش برد ، و با یاری در جوش و هس مردم همبازی نموده و در شادها شادی و در دلتنگی ها دلتنگی نشان دهد . آن روزنامه ها هیچ یکی از اینها را نمی توانستند ، و چون خواستشان پیش از همه خود نمایی بود جز بنوشته های خشکی ، از فلسفه و عرفان و حدیث ، نمی پرداختند . شعر که کالای ایدرانت ایدان یاری باشمرهای ساده و آسانی در جوش و هس با مردم همراهنی نمی کردند . گاهی اگر شعرهایی سروده میشد جز همای قصیده های ترکستانی و غزلهای هندوستانی نمی بود . ویش از همه ، به درستی قافیه و یا بقزونی دجان ، و در سبب کوشیده می شد . آن شعرهای ترکی عامیانه ملا نصرالدین و آذربایجان که ما نمونه هایی از آنها را آوردیم ، در تهران آن نیز دیده نمی شد .

روزنامه صور اسرافیل ، در این زمینه از آنها جدا می بود و به سبب ها و آرزو های مردم تا اندازه ای نزدیک می آمد ، و در پیش آمدها پابیان نهاده گفتارها می نوشت . همان بخش « چرند و پرند » آن بیشتر در زمینه پیش آمدها میبود . مثلاً در همان روزها در تهران ، همچون تبریز ، نان گیباب شده و مردم سختی می کشیدند و نان فروشان فرصت بدست



پ ۸۰

میرزا علی اکبر خان دهخدا

و جرف خوب چاپ میرسد ، و آنگاه گفتارهای آراشیح پحیی کاشانی که هم نویسنده خوب میبود و عم آگاهی بیشتر از دیگران میداشت مینوشت ، ارجی در میان مردم پیدا کرد ، و بازمان توپ بستن مجلس همچنان پیش رفت .

حیل المین هفتگی کلکته همچنان بیرون می آمد ، ولی پیداست که این زمان ارج پیشین را تیداست . زیرا این زمان روزنامه های دیگری پیدا شده و نیاز مردم را بخواندن آن کمتر گردانیده بود ، بویژه که آن برای رسیدن تهران یکماه بیشتر زمان میخواست و نوشته ها از بیبا میافتاد . این بود که این را بنام يك شاخه ای از آن در تهران بنیاد

آورده به آرد خاک می آمیختند . صور اسرافیل این را عنوان کرده يك د چرتد و پرتدی نوشت .

چنانکه گفتیم از چندی باز ، در مجلس گفتگوی فروش دختران قوچان بمیان آمده بود و دارالشوری می کوشید که آن دخترها را بازگرداند ، و آسفالدوله فرمائشهای خراسان که این گناه بگردن او انداخته میشد بپشیمان خوانده شده و دارالشوری او را بیازخواست و داوری کشیده و داستان را سخت دنبال می کرد . رویمرفته بازگردانیدن دختران قوچانی یکی از آرزوهای آزادیخواهان شده بود . صور اسرافیل درباره آن ، گفتاری پرویه پیسی نوشت و شعرهای ساده حنایفده ای از زبان دخترها ساخت :

خفته و سجده و نوزده و بیست ای خدا کسی فکر مانیت

چنانکه گفتیم جنبش مشروطه در آغاز برخاستن خود ، پیش از همه ، رویه و رنگ و شریعت طلبی ، سی داشت تا کم کم رنگ و رویه و مبین پرستی ، گرفت . این دو رنگی در روزنامه ها نیز پدیدار بود ، و روزنامه صور اسرافیل از گام نخست این رویه نویسن را میداشت و نویسندگان آن آگاهی نیکی از تاریخ اروپا و کشور های آنجا ، از خود نشان میدادند و بر سر همین نوآندیشی ، دشمنیها یادی پدید آمد ، تا آنجا که شادروان طباطبائی از آن آزرده گی نمود ، و یکبار نیز بادنور وزیر علوم جلوگیری از بیرون آمدن آن شد ، و لسی دو باره راه آن را باز نمودند و صور اسرافیل میبرد تا داستان توپ بستن پدارالشوری پیش آمد و ما سرگذشت میرزا جهانگیر خان و دیگر نویسندگان آن را خواهیم آورد .

در نه ماهه نخست جز از تبریز و تیران ، دو روزنامه بیشتر پدید نیامد : یکی «فرویدین» ارومی بود که نوشتیم ، و دیگری «جهاد اکبر» اسپهان بود که میباید آن را هم نام ببریم . تا آنجا که ما میدانیم در شهرهای دیگر از شیراز و همدان و مشهد و رشت و عازت اینها ، در این نه ماه روزنامه ای نوشته نشده .